





تصویر و. ای. لنین، سال ۱۹۱۶

لنیں

آثار منتخب

در  
دوازده جلد

۴



بینگاه نشریات پروگرس

مسکو

ترجمه از : م. پورهرمزان و علی بیات

В. И. Ленин

ИЗБРАННЫЕ ПРОИЗВЕДЕНИЯ В XII ТОМАХ

Том 4

На персидском языке

© ترجمه بزبان فارسی، بنگاه نشریات پروگرس، ۱۹۸۴

چاپ اتحاد شوروی

Л 0101020000-461 235-84  
014(01)-84

# جنگ و سوسیال دمکراسی

## روسیه (۱)

جنگ اروپا که دول و احزاب بورژوازی همه کشورهای دهها سال در تدارک آن بودند درگرفت. افزایش تسلیحات و تشدید فوق العاده مبارزه برای بدست آوردن بازار در مرحله جدید یعنی در مرحله امپریالیستی رشد سرمایه داری کشورهای پیشرو و منافع خاندانهای سلطنتی عقب مانده ترین کشورهای اروپای خاوری، ناگزیر می بایستی به این جنگ منتهی می شد و بالاخره هم منتهی شد. اشغال اراضی و انقیاد ملت های دیگر، خانه خراب کردن ملت رقیب و غارت ثروت های آن، منحرف ساختن توجه توده های زحمتکش از بحران های سیاسی داخلی روسیه و آلمان و انگلستان و کشورهای دیگر، ایجاد تفرقه میان کارگران و تحمیل ناسیونالیستی آنان و امحاء پیشاهنگ کارگران بمنظور تضعیف جنبش انقلابی پرولتاریا— یگانه مضمون و معنا و مفهوم واقعی جنگ کنونی است.

وظیفه سوسیال دمکراسی قبل از هر چیز این است که این معنای واقعی جنگ را آشکار سازد و دروغ ها و سفسطه ها و عبارت پردازی های «سین پرستانه ای» را که طبقات حاکم، ملاکان و بورژوازی برای مدافعه از جنگ شایع می سازند، بیرحمانه و بی امان افشاء نماید.

در رأس گروهی از ملت های محارب، بورژوازی آلمان قرار دارد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش را تحمیل کرده اطمینان می دهد که برای دفاع از سین، بخاطر آزادی و فرهنگ و برای رهائی ملت های که تحت ستم تزاریسیم هستند، و بمنظور درهم شکستن تزاریسیم مرتجع می جنگد. ولی همین بورژوازی که در برابر یونکرهای پروس (۲) که

ویلهم دوم در رأس آنان است، چاکرمانانه جبهه بزمین می‌ساید، در عمل همیشه صادق‌ترین متفق تزاریسم و دشمن جنبش انقلابی کارگران و دهقانان روسیه بود. صرفنظر از عاقبت جنگ، این بورژوازی در عمل به اتفاق یونکرها تمام مساعی خود را صرف پشتیبانی از سلطنت تزاری در برابر انقلاب روسیه خواهد کرد.

در واقع بورژوازی آلمان برضد صربستان به لشگرکشی غارتگرانه‌ای دست زد و می‌خواهد آنرا مطیع و منقاد خود سازد و انقلاب ملی اسلاوهای ساکن جنوب را خفه کند و در عین حال با اعزام بخش عمده نیروی نظامی خود علیه کشورهای آزادتر، بلژیک و فرانسه، می‌خواهد رقیب ثروتمندتر خود را غارت نماید. بورژوازی آلمان که افسانه‌سازی کرده می‌گوید جنگ از جانب وی جنبه تدافعی دارد در عمل با کاربرد آخرین دستاوردها در تکامل تکنیک جنگی و با پیش گرفتن بر برنامه‌های تسلیحاتی جدیدی که روسیه و فرانسه در نظر داشته و درباره آن تصمیم گرفته بود، بهترین موقع را از نقطه نظر خود برای جنگ انتخاب کرده است.

در رأس گروه دیگر ملت‌های محارب بورژوازی انگلیس و فرانسه قرار دارد که طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش را تحمق می‌کند و اطمینان می‌دهد که در راه میهن، در راه آزادی و فرهنگ برضد میلیتاریسم و استبداد آلمان می‌جنگد. ولی در عمل مدت‌هاست که ارتش تزاریسم روسیه — ارتجاعی‌ترین و وحشیانه‌ترین رژیم سلطنتی اروپا را با میلیاردهای خود اجیر نموده و برای هجوم به آلمان آماده ساخته است.

در واقع هدف مبارزه بورژوازی انگلیس و فرانسه تصرف مستعمرات آلمان و خانه‌خراب کردن ملت رقیبی است که رشد اقتصادی سریع‌تری دارد. و برای همین هدف شریف است که ملت‌های «پیشرو» و «دیکرات» به تزاریسم وحشی کمک می‌کنند تا بیش از پیش لهستان و اوکراین و غیره را مستحق سازد و بیش از پیش انقلاب روسیه را تحت فشار قرار دهد.

هیچکدام از این دو گروه کشورهای محارب از لحاظ غارتگری و درنده‌خوئی و قساوت بی‌پایان خود در این جنگ دست کمی از

دیگری ندارد، ولی برای تحمیق پرولتاریا و منحرف ساختن توجه آن از یگانه جنگ واقعاً آزادی بخش یعنی جنگ داخلی که برضد بورژوازی هم کشور «خودی» و هم کشور «بیگانه» متوجه باشد، بورژوازی هر کشور در راه این هدف والا با دروغپردازی دربارهٔ میهن پرستی می کوشد جنگ ملی «خود» را مقدس جلوه گر سازد و اطمینان دهد که هدف مساعی آن پیروزی بر حریف و تصرف اراضی نبوده بلکه علاوه بر «رهایی» ملت خود «رهائی» کلیه ملتهای دیگر هم هست.

ولی هر قدر دولتها و بورژوازی همه کشورها با حرارت بیشتری بکوشند کارگران را از هم جدا سازند و بجان یکدیگر اندازند، هر قدر آنها در راه نپل به این هدف والا با وحشیت بیشتری از سیستم حکومت نظامی و سانسور نظامی (که حتی اکنون در زمان جنگ هم دشمن «داخلی» را بمراتب پیش از دشمن خارجی تعقیب می کند) استفاده کنند، — بهمان نسبت وظیفه پرولتاریای آگاه در دفاع از همپیوستگی و اتحاد طبقاتی خود و از انترناسیونالیسم و معتقدات سوسیالیستی خود در برابر خودسری و تاخت و تاز شوینیسیم باند «میهن پرست» بورژوازی کلیه کشورها مبرم تر خواهد بود. خودداری کارگران آگاه از انجام این وظیفه بمعنای خودداری از کلیه آرمانهای آزادی خواهانه و دموکراتیک، و بطریق اولی خودداری از آرمانهای سوسیالیستی است. با نهایت تأسف باید گفت احزاب سوسیالیست عمده ترین کشورهای اروپا این وظیفه خود را انجام نداده اند و روش پیشوایان این احزاب — بویژه حزب سوسیالیست آلمان با خیانت مستقیم به آرمان سوسیالیسم هممرز است. در این لحظه دارای اهمیت جهانشمول تاریخی بس عظیم، اکثر پیشوایان انترناسیونال دوم سوسیالیستی (۱۸۸۹ — ۱۹۱۴) کنونی می کوشند ناسیونالیسم را بعوض سوسیالیسم جا بزنند. در اثر این رفتار آنها احزاب کارگر این کشورها بجای اینکه برضد روش تبهکارانه دولت های خود صف آرائی کنند طبقه کارگر را به تلفیق خطمشی خود با خطمشی دولتهای امپریالیستی دعوت کردند. پیشوایان انترناسیونال با دادن رأی برله اعتبارات جنگی، با تکرار شعارهای شوینیسیتی («میهن پرستانه») بورژوازی کشورهای «خود»، با توجیه جنگ و دفاع

از آن، با شرکت ذر هیئت دولتهای بورژوازی کشورهای محارب و غیره و غیره بسوسیالیسم خیانت کردند. بانفوذترین پیشوایان سوسیالیست و مستفذترین ارگانهای مطبوعاتی سوسیالیستی اروپای معاصر از نظریهٔ شوینستی-بورژوائی و لیبرالی پیروی می‌کنند نه از نظریهٔ سوسیالیستی. مسئولیت این رسوا ساختن سوسیالیسم مقدم بر همه بر گردن سوسیال‌دمکرات‌های آلمان است که نیرومندترین و مستفذترین حزب انترناسیونال دوم بودند. ولی سوسیالیستهای فرانسه را نیز نمی‌توان تبرئه نمود که در هیئت دولت همان بورژوازی که بمیهن خود خیانت نمود و برای قلع‌و‌قمع کمون (۳) با بیسمارک همدست شد، مقامهای وزارتی را پذیرفته‌اند.

سوسیال‌دمکرات‌های آلمان و اتریش می‌کوشند پشتیبانی خود را از جنگ با این عذر توجیه نمایند که گویا بدینوسیله برضد تزاریسیم روس می‌جنگند. ما سوسیال‌دمکرات‌های روس اعلام می‌داریم که این گونه توجیه‌ها را صرفاً سفسطه می‌شماریم. جنبش انقلابی برضد تزاریسیم مجدداً در سالهای اخیر در کشور ما دامنهٔ گسترده‌ای بخود گرفته است و طبقهٔ کارگر روسیه همیشه در رأس این جنبش قرار دارد. اعتصابهای سیاسی سالهای اخیر که میلیونها تن در آنها شرکت کرده‌اند، با شعار سرنگون ساختن تزاریسیم و خواست جمهوری دمکراتیک صورت گرفته است. درست در آستانهٔ جنگ، رئیس جمهوری فرانسه - پوانکاره هنگام ملاقات خود با نیکولای دوم میتوانست شخصاً سنگرهای را که بدست کارگران روس در خیابانهای پتربورگ ایجاد شده بود، مشاهده کند. پرولتاریای روسیه برای رهائی همهٔ بشریت از ننگ سلطنت تزاری از هیچگونه جانفشانی دریغ نورزیده است. ولی ما باید بگوئیم اگر چیزی که بتواند در شرایط معینی، فنای تزاریسیم را بتأخیر اندازد، اگر چیزی که بتواند به تزاریسیم در مبارزه برضد تمام دمکراسی روسیه کمک کند، همانا جنگ کنونی است که کیسه‌های پول بورژوازی انگلیس و فرانسه و روس را برای مقاصد ارتجاعی در اختیار تزاریسیم می‌گذارد. اگر چیزی که بتواند مبارزه انقلابی طبقهٔ کارگر روسیه را برضد تزاریسیم دچار اشکال نماید، همانا روش پیشوایان سوسیال‌دمکراسی آلمان و



اتریش است که مطبوعات شوینستی روسیه دائماً آنرا برخ ما می کشند. حتی اگر فرض شود که ناکفائی نیروی سوسیال دموکراسی آلمان بقدری زیاد بود که می توانست وادارش سازد از هرگونه عملیات انقلابی چشم پبوشد، — باز در این صورت هم نمی بایست به اردوگاه شوینسیم گروید، نمی بایست گلهائی برداشت که سوسیالیستهای ایتالیا بحق درباره آن گفته اند: پیشوایان سوسیال دموکراسی آلمان پرچم انترناسیونال پرولتری را لکه دار می کنند.

حزب ما، حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، تا کنون در رابطه با جنگ قربانیهای زیادی داده و باز هم خواهد داد. همه مطبوعات علنی کارگری نابود شده اند. اکثر اتحادیه ها تعطیل شده و عده کثیری از رفقای ما زندانی و تبعید گشته اند. ولی نمایندگان ما در پارلمان — فراکسیون حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در دومای دولتی — وظیفه مسلم سوسیالیستی خود شمردند به اعتبارات جنگی رأی ندهند و حتی جلسه دوما را بعلاصت اظهار شدیدتر اعتراض ترک کنند و به سیاست دولتهای اروپا بمثابه یک سیاست امپریالیستی (۴) داغ ننگ بزنند. و با وجود ستمگری ده بار شدیدتری که دولت تزاری روا می دارد کارگران سوسیال دموکرات روسیه هم اکنون نخستین شبنامه های خود را علیه جنگ (۵) منتشر می کنند و از این راه وظیفه خود را در برابر دموکراسی و انترناسیونال انجام می دهند.

هنگامیکه نمایندگان سوسیال دموکراسی انقلابی یعنی اقلیت سوسیال دموکرات های آلمان و بهترین سوسیال دموکرات های ممالک بیطرف از این ورشکستگی انترناسیونال دوم در آتش شرم می سوزند؛ هنگامیکه بانگ سوسیالیستها علیه شوینسیم اکثریت احزاب سوسیال دموکرات هم در انگلستان و هم در فرانسه، طنین افکن است؛ هنگامیکه اپورتونیستها مثلاً کارکنان مجله آلمانی «ماهنامه سوسیالیست» («Sozialistische Monatshefte») (۶) که بدهتاست از خطبهشی ناسیونال لیبرال پیروی می کنند بطرزی کاسلاً بجا پیروزی خود را بر سوسیالیسم اروپا جشن می گیرند، — آن افرادی که میان اپورتونیسم و سوسیال دموکراسی انقلابی متزلزلند (نظیر «مرکز» در حزب سوسیال دموکرات آلمان) و می کوشند ورشکستگی

انترناسیونال دوم را بسکوت بگذرانند یا آنرا با عبارت پردازیهای دیپلماتیک پرده‌پوشی نمایند — بدترین اعمال را در حق پرولتاریا مرتکب می‌شوند. برعکس، باید آشکارا به این ورشکستگی اعتراف کرد و دلایل آنرا فهمید تا بتوان همپیوستگی و اتحاد سوسیالیستی جدید و پایدارتری در میان کارگران همه<sup>۱</sup> کشورها بوجود آورد.

اپورتونیستها تصمیمات کنگره‌های اشتوتگارت، کپنهاگ و بال (۷) را که سوسیالیستهای کلیه<sup>۲</sup> کشورها را در همه و هرگونه شرایطی موظف بمبارزه برضد شوینیسیم کرده و مکلف ساخته است بهر جنگی که توسط بورژوازی و حکومت‌ها آغاز گردد بوسیله<sup>۳</sup> تبلیغات مجدانه برله جنگ داخلی و انقلاب اجتماعی پاسخ گویند عقیم گذاشتند. ورشکستگی انترناسیونال دوم ورشکستگی اپورتونیسیم است که در زمینه<sup>۴</sup> ویژگیهای دوران تاریخی (به اصطلاح «مسالمت‌آمیز») گذشته نشوونما یافته و در سالهای اخیر عملاً در انترناسیونال سیادت می‌کرد. اپورتونیستها از مدتها پیش موجبات این ورشکستگی را فراهم می‌کردند — بدین ترتیب که انقلاب سوسیالیستی را نفی می‌نمودند و رفرمیسم بورژوائی را بعوض این انقلاب جا می‌زدند؛ — مبارزه طبقاتی و تبدیل ضروری آنرا در لحظات معین بجنگ داخلی نفی می‌کردند و همکاری طبقات را تبلیغ می‌نمودند؛ — شوینیسیم بورژوائی را زیر عنوان میهن پرستی و دفاع از میهن تبلیغ می‌کردند و اصل اساسی سوسیالیسم را که مدتها پیش در «مانیفست کمونیستی» تشریح گردیده است و می‌گوید: کارگران میهن ندارند نادیده انگاشته یا منکر آن بودند؛ — در مبارزه با میلیتاریسم بجای تأیید ضرورت جنگ انقلابی پرولترهای همه<sup>۵</sup> کشورها برضد بورژوازی همه<sup>۶</sup> کشورها به نظریه<sup>۷</sup> احساساتی خرده‌بورژواآبانه بسنده می‌کردند؛ — بجای آنکه بهنگام ضرورت از پارلمانتاریسم بورژوازی و از امکانات مجاز بورژوازی استفاده کنند، آنرا کمال مطلوب خود شمرده و حتمیت اشکال غیر علنی تشکیلات و تبلیغات را در دوران بحرانها بطاق نسبیان می‌سپارند. «متمم» طبیعی اپورتونیسم یعنی جریان سندیکالیستی — آنارشستی نیز که بهمان اندازه دارای جنبه<sup>۸</sup> بورژوائی و متضاد با نظریه<sup>۹</sup> پرولتری یا مارکسیستی است، — با تکرار مغرورانه<sup>۱۰</sup> شعارهای

شوینیستی در بحران کنونی شهرت سوئی بهمان درجه ننگین برای خود کسب نمود.

در این دوران بدون آنکه پیوند با اپورتونیسیم بطور قطع گسسته شود و بدون آنکه ناگزیری ورشکستگی آن بتوده‌ها توضیح داده شود انجام وظایف سوسیالیسم و عملی ساختن یگانگی واقعی انترناسیونالیستی کارگران بحال و غیرممکن است.

وظیفه سوسیال دموکراسی هر کشور در درجه اول باید مبارزه با شوینیسم آن کشور باشد. این شوینیسم در روسیه لیبرالیسم بورژوازی («کادتها» (۸)) و تا اندازه‌ای نارودنیکها (۹) و حتی اسارها (۱۰) و سوسیال دموکراتهای «راستگرا» را نیز کاملاً فرا گرفته است. (بویژه حتماً باید سخنان شوینیستی مثلاً ی. اسمیرنوف، پ. ماسلف و گ. پلخانف که مطبوعات «میهن پرست» بورژوازی به آن چسبیده‌اند و وسیعاً از آن استفاده می‌کنند جداً تقبیح گردد.)

در این اوضاع و احوال نمی‌توان تعیین کرد که از نقطه نظر پرولتاریای جهانی شکست کدام یک از دو گروه ملت‌های محارب برای سوسیالیسم حکم کمترین بلا را دارد. ولی برای ما سوسیال دموکرات‌های روس، جای هیچگونه تردید نیست که از نقطه نظر طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش کایه ملت‌های ساکن روسیه، شکست رژیم سلطنتی تزاری یعنی مرتجع‌ترین و وحشی‌ترین حکومتها که به بیشترین تعداد ملت‌ها و به بزرگترین توده مردم اروپا و آسیا ستم روا می‌دارد، کمترین بلا شمرده می‌شود.

عاجل‌ترین شعار سیاسی سوسیال دموکراسی اروپا باید تشکیل جمهوری‌های متحدۀ اروپا باشد، ضمناً سوسیال دموکرات‌ها برخلاف بورژوازی که حاضر است هرچه بخواهی «وعده بدهد» تا پرولتاریا را بجزریان عمومی شوینیسم بکشد، توضیح خواهند داد که بدون سرنگون کردن انقلابی رژیم‌های سلطنتی آلمان، اتریش و روسیه این شعار بکلی دروغین و بی‌معنی است.

در روسیه بعلت عقب‌سازندگی کامل این کشور که هنوز انقلاب بورژوائی خود را بی‌پایان نرسانده است وظایف سوسیال دموکرات‌ها باید

کماکان سه شرط اساسی تحول دمکراتیک پیگیر باشد که عبارتست از استقرار جمهوری دمکراتیک (با برابری کامل حقوق کلیه ملتها و حق همه ملتها در تعیین سرنوشت خویش)، ضبط املاک اربابی و برقراری روز کار ۸ ساعته. ولی جنگ شعار انقلاب سوسیالیستی را در تمام کشورهای پیشرفته در دستور مسائل روز گذاشته و هرچه سنگینی بار جنگ بیشتر بر دوش پرولتاریا فشار آورد و هر چه نقش آن باید در تجدید سازمان اروپا پس از رفع دهشت‌های بربریت «میهن پرستانه» کنونی در زمینه پیشرفت‌های شگرف فنی سرمایه‌داری بزرگ فعالیت گردد، این شعار نیز جنبه سبرتری بخود می‌گیرد. قوانین زمان جنگ که بورژوازی برای بستن دهان پرولتاریا از آن استفاده می‌کند پرولتاریا را بی‌چون وچرا به ایجاد اشکال غیرعلنی تبلیغات و تشکیلات موظف می‌سازد. بگذار اپورتونیستها سازمان‌های علنی را به بهای خیانت به اعتقادات خود «حفظ کنند»، — سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی از ارتباط و ورزیدگی سازمانی طبقه کارگر برای ایجاد اشکال غیرعلنی مبارزه در راه سوسیالیسم که با دوران بحران مناسب و سازگار باشد و نیز برای اتحاد کارگران نه با بورژوازی شوینیست کشور خود بلکه با کارگران کلیه کشورها استفاده خواهند کرد. انترناسیونال پرولتری ازین نرفته و نخواهد رفت. توده‌های کارگر علی‌رغم کلیه موانع موجود، انترناسیونال جدیدی بوجود خواهند آورد. دوران پیروزی کنونی اپورتونیسم را دوام زیادی نخواهد بود. هرچه قربانیهای جنگ فزونتر گردد، بهمان نسبت هم خیانت اپورتونیستها به آرمان کارگری و ضرورت برگرداندن اسلحه بروی حکومت و بورژوازی هر کشور برای کارگران روشن‌تر خواهد شد.

تبدیل جنگ امپریالیستی کنونی به جنگ داخلی یگانه شعار راستین پرولتری است که تجربه کمون آنرا نشان داده و قطعنامه بال (۱۹۱۲) آنرا تأکید نموده و خود از مجموع شرایط جنگ امپریالیستی میان کشورهای کاملاً پیشرفته بورژوازی ناشی می‌گردد. هر اندازه دشواری یک چنین تبدیلی در فلان یا بهمان لحظه بزرگ و خطیر بنظر آید، باز در شرایطی که جنگ واقعیت پیدا کرده سوسیالیستها هرگز از کار

تدارکاتی منظم و پیگیرانه و مداوم در این زمینه خودداری نخواهند کرد. تنها از این راه است که پرولتاریا خواهد توانست خود را از شر وابستگی به بورژوازی شوینیست برهاند و به این یا آن شکل و با سرعتی زیاد یا کم در راه آزادی واقعی خلقها، در راه سوسیالیسم با گامهای مصمم به پیش رود.

پاینده باد برادری بین‌المللی کارگران برضد شوینیسم و سیهن‌پرستی بورژوازی کلیه\* کشورها!

زنده باد انترناسیونال پرولتری که دور از اپورتونیسیم باشد!

کمیته\* مرکزی

حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه

از روی متن آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۶۲، ص ۱۳-۲۳ ترجمه و چاپ شده است.

در ماه سپتامبر، قبل از ۲۸ (۱۱ اکتبر) سال ۱۹۱۴ نوشته شده است.  
در شماره ۳۳ روزنامه\* «سوسیال دموکرات» ۱ نوامبر سال ۱۹۱۴ به چاپ رسیده است.

# دربارهٔ غرور ملی ولیکاروسها \*

این روزها چقدر دربارهٔ ملیت و میهن سخن می‌گویند و از آن دم می‌زنند و درباره‌اش فریاد می‌کشند! وزرای لیبرال و رادیکال انگلستان، عدهٔ بیشماری از پوبلیسیست‌های «پیشرو» فرانسه (که کاملاً با پوبلیسیست‌های ارتجاع هم‌آواز درآمده‌اند)، جمع کثیری از میرزابنویسهای دستوری و کادت و نیز نویسندگان ترقیخواه روسیه (حتی برخی از نارودنیکها و «مارکسیستها») همه با هزاران آهنگ به نغمه‌سرائی دربارهٔ آزادی و استقلال «میهن» و عظمت اصل استقلال ملی مشغولند. در اینجا نمی‌توان تشخیص داد که حد فاصل بین مداح جیره‌خوار نیکلای رومانف دژخیم یا شکنجه‌دهندگان سیاه‌پوستان و مردم هند از یکطرف و خرده‌بورژوآی جاهلی که از روی کودنی یا مست‌عنصری «موافق با جریان» شنا میکند — از طرف دیگر از کجا شروع می‌شود. وانگهی تشخیص این موضوع اهمیتی هم ندارد. ما در اینمورد با جریان بسیار عریض و عمیقی روبرو هستیم که ریشه‌های آن با منافع حضرات ملاکان و سرمایه‌داران ملت‌های عظمت‌طلب پیوند بس محکمی دارد. هر سال دهها و صدها ملیون، صرف ترویج عقایدی می‌شود که بحال این طبقات سودمند است: آسیاب بزرگی است که از هر سو آب در آن می‌ریزند: از منشیکف شوینیست باایمان گرفته تا آنهاییکه اپورتونیسیم یا مست‌عنصری شوینیست‌شان<sup>۱</sup> کرده است — نظیر پلخائف،<sup>۲</sup> ماسلف، روبانوویچ، اسمیرنف، کراپوتکین و بورتسلف.

\* ملت روس در میان ملل ساکن روسیه چنین نامیده می‌شدند. م.

ما سوسیال‌دمکرات‌های ولیکاروس هم می‌کوشیم تا روش خود را نسبت باین جریان مسلکی روشن سازیم. برای ما نمایندگان ملت عظمت‌طلب انتهای خاوری اروپا و بخش بزرگی از آسیا سزاوار نیست اهمیت عظیم مسئلهٔ ملی را فراموش کنیم؛ — بخصوص در کشوری که بحق آنرا «زندان ملل» مینامند؛ — بخصوص هنگامیکه در خاور دور اروپا و نیز در آسیا، سرمایه‌داری، یک سلسله از ملت‌های «جدید» بزرگ و کوچک را بجنبش واداشته و بیدار ساخته؛ — بخصوص در لحظه‌ای که سلطنت تزاری میلیونها از افراد ولیکاروس و «ملت‌های غیرخودی» را تحت سلاح درآورده تا یک سلسله از مسائل ملی را طبق منافع شورای اشرافیت متحد (۱۱) و کوچک‌ها و کرستونیک‌ها، دولگوروک‌ها، کوتل‌ها و رودیچ‌ها «حل نماید».

آیا ما پروتترهای آگه ولیکاروس از حس غرور ملی بری هستیم؟ البته خیر! ما زبان خود و سینه خود را دوست داریم، ما بیش از هر چیز کوشش میکنیم توده‌های زحمتکش آن (یعنی نه دهم جمعیت آن) را بسطح زندگی آگاهانهٔ دمکراتها و سوسیالیستها ارتقاء دهیم. برای ما دردناکتر از هر چیزی مشاهده و احساس زورگویی و ستمگری و اهانتی است که دژخیمان تزاری و اشراف و سرمایه‌داران، سینه زیبای ما را دستخوش آن نموده‌اند. ما افتخار می‌کنیم که به این زورگوییها از محیط ما یعنی ولیکاروسها پاسخ شایسته داده شد، ما افتخار می‌کنیم که این محیط افرادی مثل رادیشچف، دکابریستها (۱۲) و انقلابیهای رازنوجین (۱۳) را در سالهای هفتاد قرن گذشته پرورش داد، ما افتخار میکنیم که طبقهٔ کارگر ولیکاروس در سال ۱۹۰۵ حزب انقلابی نیرومند توده‌ها را بوجود آورد و مؤژیک ولیکاروس نیز در عین حال شروع به دمکرات شدن نمود و به سرنگون ساختن کشیشها و ملاکان پرداخت.

ما بخاطر داریم که چگونه نیم قرن پیش چرنیشفسکی دمکرات ولیکاروس که زندگی خود را وقف انقلاب نمود گفت: «این ملت تیره‌بخت، ملت بردگان، از بالا تا پائین — همه برده‌اند» (۱۴). ولیکاروسهائی که بردهٔ بی‌پرده و یا در پرده‌اند (برده در مقابل سلطنت تزاری) دوست

خرده‌بورژوازی در مورد مناسبات فدراتیوی هستیم. ولی حتی در این صورت هم اولاً وظیفه ما دمکراتها (تا چه رسد به سوسیالیستها) این نیست که به رومانف - بوبرینسکی - پوریشکویچ کمک کنیم تا اوکرائین و غیره را خفه کنند. بیسمارک، بشیوه خود یعنی بشیوه یونگری، یک عمل تاریخی مترقی انجام داد، ولی وای بحال آن «مارکسیستی» که روی این اساس بفکر افتد کمک سوسیالیستها به بیسمارک را موجه جلوه‌گر سازد! ضمناً باید گفت که بیسمارک با متحد نمودن آلمانیهای پراکنده که ملت‌های دیگر بر آنها ستم‌روا می‌داشتند بتکامل اقتصادی کمک می‌کرد. و حال آنکه شکفتگی اقتصادی و تکامل سریع کشور ولیکاروس لازمه‌اش اینست که این کشور از قید زورگوئی ولیکاروسها نسبت به ملت‌های دیگر آزاد باشد - این اختلاف را ستایشگران شبه-بیسمارک‌های واقعاً روسی ما فراموش می‌نمایند.

ثانیاً، اگر تاریخ مسئله را بنفع سرمایه‌داری عظمت‌طلب ولیکاروس حل نماید، آنوقت از اینجا چنین برمی‌آید که نقش سوسیالیستی پرولتاریای ولیکاروس بعنوان محرک اصلی انقلاب کمونیستی که سرمایه‌داری بوجود آورده آنست، بطریق اولی نقش عظیمی خواهد بود. و اما برای انقلاب پرولتاریا تربیت طولانی کارگران با روح برابری کامل ملی امری ضروری است. بنابراین همانا از نقطه نظر منافع پرولتاریای ولیکاروس تربیت طولانی توده‌ها با روح مدافعه کاملاً قطعی، پیگیر، جسورانه و انقلابی از برابری کامل حقوق و حق کلیه ملل مورد ستم ولیکاروسها در تعیین سرنوشت خویش امریست ضروری. مصالح (منظور مفهوم برده‌وار آن نیست) غرور ملی ولیکاروسها با مصالح سوسیالیستی پرولترهای ولیکاروس (و کلیه پرولترهای دیگر) مطابقت دارد. سرمشق ما مارکس است که پس از دهها سال زندگی در انگلستان و نیمه‌انگلیسی شدن، بتفع جنبش سوسیالیستی کارگران انگلستان، آزادی و استقلال ملی ایرلند را طلب می‌کرد.

ولی شوینیستهای سوسیالیستی خانگی ما، یعنی پلخانف و سایرین، در مورد اخیری که ما فرض و بررسی کردیم، نه فقط بمیهن خود یعنی کشور



ولیکاروس آزاد و دمکراتیک بلکه به برادری پرولتری کیه<sup>۱</sup> سلل روسیه ،  
یعنی بامر سوسیالیسم نیز خیانت خواهند ورزید.

از روی متن مجموعه<sup>۲</sup> آثار  
و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد  
۲۶، ص ۱۰۶ — ۱۱۰ ترجمه  
و چاپ شده است.

در ۱۲ دسامبر سال ۱۹۱۴ در  
شماره ۳۵ روزنامه<sup>۳</sup> «سوسیال دمکرات»  
بچاپ رسید.

# دربارهٔ شعار ایالات متحدهٔ اروپا

ما در شمارهٔ ۴۰ «سوسیال دموکرات» (۱۸) اطلاع دادیم که کنفرانس شعب حزب ما در خارجه (۱۹) مقرر داشته است مسئله شعار «ایالات متحدهٔ اروپا» فعلاً مسکوت ماند تا جنبهٔ اقتصادی آن در جرائد مورد بحث قرار گیرد.

مباحثه در اطراف این مسئله در کنفرانس ما جنبهٔ سیاسی یکجانبه‌ای بخود گرفت. علت آن شاید تا اندازه‌ای این بود که در بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی، این شعار صریحاً بعنوان یک شعار سیاسی فرموله شده است (در آنجا گفته میشود— «عاجلترین شعار سیاسی...») و ضمناً در آن نه فقط تشکیل جمهوریهای متحدهٔ اروپا بمیان کشیده شده بلکه بخصوص خاطر نشان گردیده که «بدون سرنگون نمودن انقلابی رژیمهای سلطنتی آلمان، اتریش و روسیه» این شعار مهم و مجعول خواهد بود.

مخالفت با چنین طرح مسئله در چهارچوب ارزیابی سیاسی این شعار— مثلاً از این نقطهٔ نظر که شعار انقلاب سوسیالیستی را تحت الشعاع قرار میدهد یا ضعیف می‌کند، بکلی نادرست است. اصلاحات سیاسی که در جهت واقعاً دموکراتیک بعمل می‌آید و بطریق اولی انقلابهای سیاسی، در هیچ مورد، هرگز و در هیچ شرایطی نمیتواند بر روی شعار انقلاب سوسیالیستی پرده افکند و یا موجب تضعیف آن گردد. برعکس این اصلاحات همیشه انقلاب سوسیالیستی را نزدیک می‌کند، بر وسعت تکیه‌گاه آن می‌افزاید یعنی قشرهای جدیدی از خرده‌بورژوازی و توده‌های نیمه‌پرولتاریا را بمبارزه سوسیالیستی جلب می‌نماید. و از طرف دیگر در جریان انقلاب سوسیالیستی که آنرا نمیتوان مانند یک عمل واحد

تلقی نمود بلکه باید بدان بمشابهٔ عصر تلاطمات طوفانی سیاسی و اقتصادی یعنی عصر پرحادثه‌ترین مبارزهٔ طبقاتی، جنگ داخلی، انقلاب‌ها و ضدانقلاب‌ها نگرست، — وقوع انقلاب‌های سیاسی امریست ناگزیر.

ولی اگر شعار جمهوری‌های متحدهٔ اروپا که با موضوع سرنگون نمودن سه رژیم از مرتجعترین رژیم‌های سلطنتی اروپا و در رأس آنها رژیم سلطنتی روسیه، توأم گردیده است، بعنوان یک شعار سیاسی بکلی غیر قابل ایراد است، در عوض مسئله کاملاً مهم دیگری باقی می‌ماند که مربوط است به مضمون و معنای اقتصادی این شعار. از نقطه نظر شرایط اقتصادی امپریالیسم، یعنی صدور سرمایه و تقسیم جهان از طرف دولتهای «پیشرو» و «متمدن» استعمارگر، تشکیل ایالات متحدهٔ اروپا در شرایط سرمایه‌داری یا محال و یا عملی است ارتجاعی.

سرمایه جنبهٔ بین‌المللی و انحصاری بخود گرفته و جهان، بین شتی از دول معظم، یا بعبارت دیگر دولی که در غارتگری‌های عظیم و ستمگری نسبت به ملل موفقیت‌های شایانی دارند تقسیم شده است. چهار دولت معظم اروپا: انگلستان، فرانسه، روسیه و آلمان با نفوسی در حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ میلیون و مساحتی قریب به ۷ میلیون کیلومتر مربع، مستعمراتی در اختیار دارند که جمعیت آنها تقریباً به نیم میلیارد (۴۹۴,۵ میلیون) و مساحت آنها به ۶۴,۶ میلیون کیلومتر مربع یعنی تقریباً به نصف کرهٔ زمین (که بدون اراضی قطبی مساحت آن در حدود ۱۳۳ میلیون کیلومتر مربع است) میرسد. سه کشور آسیائی: چین، ترکیه و ایران را نیز که اکنون راهزنانی که به جنگ «آزادی‌بخش» مشغولند یعنی ژاپن، روسیه، انگلیس و فرانسه آنها را قطعه قطعه سینمایند به آن اضافه کنید. این سه کشور آسیائی که میتوان آنها را نیمه-مستعمره نامید (آنها اکنون عملاً تا نه دهم مستعمره هستند) دارای ۳۶۰ میلیون جمعیت و ۱۴,۵ میلیون کیلومتر مربع مساحت هستند (یعنی تقریباً بیش از یک برابر و نیم مساحت تمام اروپا).

و اما بعد، انگلستان، فرانسه و آلمان دست کم ۷۰ میلیارد روبل در خارجه سرمایه‌گذاری کرده‌اند. برای دریافت مداخل «مشروع» از این مبلغ هنگفت — درآمدی که سالیانه از سه میلیارد روبل تجاوز می‌کند —

کمیت‌های ملی از ملیونها بنام دولت وجود دارند که دارای ارتش و نیروی دریائی هستند و آقازاده‌ها و برادران «حضرت میلیارده» را بسمت نایب‌السلطنه، کنسول، سفیر کبیر، مأمورین گوناگون، کشیش و زالوهای دیگر در مستعمرات و کشورهای نیمه‌مستعمره «منصوب می‌نمایند».

اینست ترتیبی که در دوران حد اعلای تکامل سرمایه‌داری برای غارت قریب یک میلیارده سکنه<sup>۱</sup> کره‌زمین از طرف یک مشت دولت بزرگ داده شده است. در رژیم سرمایه‌داری غیر از این سازمانی دیگر هم ممکن نیست. صرفنظر کردن از مستعمرات، از «مناطق نفوذ» و صدور سرمایه؟ داشتن چنین فکری بمنزله<sup>۲</sup> تنزل تا سطح کشیش حقیری است که هر روز یکشنبه برای ثروتمندان درباره<sup>۳</sup> عظمت عیسویت موعظه می‌کند و آنها را پند می‌دهد از فقرا سالیانه... اگر چند میلیارده هم نباشد لااقل چند صد روبل دستگیری نمایند.

تشکیل ایالات متحده<sup>۴</sup> اروپا در رژیم سرمایه‌داری مساویست با سازش درباره<sup>۵</sup> تقسیم مستعمرات. ولی در رژیم سرمایه‌داری، جز زور نمی‌تواند اساس و اصل دیگری برای تقسیم وجود داشته باشد. میلیاردر نمی‌تواند «درآمد ملی» کشور سرمایه‌داری را بطریق دیگری جز «به نسبت سرمایه» (و آنهم با مقداری اضافه بطوریکه بزرگترین سرمایه بیش از آنکه به آن تعلق می‌گیرد عایدش گردد) - با کسی تقسیم کند. سرمایه‌داری عبارت است از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و هرج و مرج تولید. موعظه درباره<sup>۶</sup> تقسیم «عادلان» درآمد بر چنین اساسی، عبارتست از پرودونیسیم (۲۰) و کودنی فرد خرده‌بورژوا و فیلیستر. تقسیم طور دیگری جز «به نسبت زور» ممکن نیست. زور هم با سیر تکامل اقتصادی تغییر می‌پذیرد. آلمان پس از سال ۱۸۷۱ در حدود ۳ تا ۴ بار بیش از انگلستان و فرانسه قوت گرفته است و ژاپن - در حدود ده بار بیش از روسیه. برای واری نیروی واقعی کشور سرمایه‌داری وسیله<sup>۷</sup> دیگری غیر از جنگ وجود نداشته و نمی‌تواند وجود داشته باشد. جنگ متضاد با اصول مالکیت خصوصی نبوده بلکه تکامل مستقیم و ناگزیر این اصول است. در رژیم سرمایه‌داری تکامل موزون

اقتصادهای جداگانه و کشورهای جداگانه محالست. در رژیم سرمایه‌داری برای اینکه توازن از دست‌رفته گه بگه مجدداً برقرار شود وسیله دیگری بجز بحران در صنعت و جنگ در سیاست وجود ندارد.

البته سازش‌های موقت بین سرمایه‌داران و دولتها ممکن و از این لحظه حتی تشکیل ایالات متحده اروپا نیز، بمثابة سازش سرمایه‌داران اروپا شدنی است... اما درباره چه؟ فقط در باره اینکه مشترکاً سوسیالیسم را در اروپا سرکوب سازند و مشترکاً مستعمراتی را که بیغما برده‌اند در مقابل ژاپن و آمریکا که از تقسیم فعلی مستعمرات بینهایت دل‌آزرده‌اند و در ظرف این نیم‌قرن اخیر بطور غیرقابل قیاسی از اروپای عقب‌مانده سلطنتی که از فرط کهنوت رو بفساد می‌رود سریعتر قوت گرفته‌اند، - حراست نمایند. اروپا، نسبت به ایالات متحده آمریکا، رویهمرفته عبارتست از یک رکود اقتصادی. در شرایط اقتصادی کنونی یعنی در رژیم سرمایه‌داری تشکیل ایالات متحده اروپا معنایش متشکل ساختن ارتجاع برای جلوگیری از تکامل سریعتر آمریکا خواهد بود. آن زمانیکه سروکار دمکراسی و سوسیالیسم فقط با اروپا بود برای ابد سپری شده است.

ایالات متحده جهان (نه تنها اروپا) آن شکل دولتی اتحاد و آزادی ملت‌هاست که ما آنرا با سوسیالیسم مربوط می‌کنیم، - و این تا زمانیست که پیروزی کامل کمونیسم کار را به زوال هر گونه دولت و منجمله دولت دمکراتیک منجر نکرده باشد. ولی شعار ایالات متحده جهان به مثابه شعار مستقل بنظر نمی‌رسد که صحیح باشد، زیرا اولاً این شعار با سوسیالیسم آمیخته است و ثانیاً این شعار ممکن است موجب تفسیر غلط درباره عدم امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد و درباره روش این کشور نسبت به سایر کشورها گردد.

ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی قانون بی‌چون و چرای سرمایه‌داریست. از اینجا نتیجه می‌شود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در معدودی از کشورها یا حتی در یک کشور سرمایه‌داری ممکن است. پروتاریای پیروزمند این کشور پس از سلب مالکیت از سرمایه‌داران و فراهم نمودن موجبات تولید سوسیالیستی در کشور خود در مقابل

بقیه<sup>۴</sup> جهان سرمایه‌داری بپا خاسته طبقات ستمکش کشورهای دیگر را بسوی خویش جلب می‌نماید، در این کشورها برضد سرمایه‌داران قیام برپا می‌کند و در صورت لزوم حتی برضد طبقات استثمارکننده و دولت‌های آنان با نیروی نظامی دست با اقدام می‌زند. شکل سیاسی جامعه‌ایکه پرولتاریا، با سرنگون نمودن بورژوازی، در آن پیروز می‌گردد، جمهوری دمکراتیک خواهد بود که نیروهای پرولتاریای این ملت و یا ملت‌های معین را در مبارزه برضد کشورهای که هنوز بسوسیالیسم نگرویده‌اند بیش از پیش متمرکز می‌سازد. از بین بردن طبقات، بدون استقرار دیکتاتوری طبقه<sup>۵</sup> ستمکش یعنی پرولتاریا ممکن نیست. بدون مبارزه کم و بیش طولانی و سرسخت جمهوری‌های سوسیالیستی علیه کشورهای عقب‌مانده، اتحاد آزاد ملتها در سوسیالیسم غیر ممکن است. نظر باین ملاحظات و در نتیجه<sup>۶</sup> بحث و مذاکرات عدیده‌ایکه در اطراف این مسئله در کنفرانس شعب حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه در خارجه و بعد از این کنفرانس بعمل آمد، هیئت تحریریه ارگان مرکزی باین نتیجه رسید که شعار ایالات متحده<sup>۷</sup> اروپا صحیح نیست.

در شماره ۴۴ «سوسیال‌دمکرات»  
 ۲۳ اوت سال ۱۹۱۵ چاپ شده است.  
 از روی متن مجموعه آثار  
 و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد  
 ۲۶، ص ۳۵۱-۳۵۵ ترجمه و  
 چاپ شده است.

# ملاحظات هیئت تحریریه ( ( سوسیال دمکرات ) ) دربارهٔ بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه دربارهٔ جنگ

## دربارهٔ شعار ایالات متحدهٔ اروپا

خواست تشکیل ایالات متحدهٔ اروپا همانطوریکه بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی مطرح ساخته است همراه با دعوت به سرنگون ساختن رژیم‌های سلطنتی روسیه، اتریش و آلمان — با تعریف پاسیفیستی این شعار توسط کائوتسکی و دیگران فرق دارد.

در شمارهٔ ۴۴ «سوسیال دمکرات» — ارگان مرکزی حزب ما مقالهٔ اساسی درج شده که در آن نادرستی شعار «ایالات متحدهٔ اروپا»\* از لحاظ اقتصادی به اثبات رسیده است. یا این خواست در شرایط سرمایه‌داری غیرعملی است که برقراری نظم و ترتیب در اقتصاد جهانی در مورد تقسیم مستعمرات، مناطق نفوذ و غیره بین کشورهایی را پیش‌بینی

---

\* به صفحات ۲۰ — ۲۴ رجوع شود. ه. ت.

می‌کند. یا اینکه این شعار ارتجاعی بوده و بمعنای اتحاد موقتی دول بزرگ اروپا برای انقیاد موفقانه تر مستعمرات و غارت سریعتر ژاپن و آمریکای در حال پیشرفت است.

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۲۶، ص ۳۵۶ ترجمه و چاپ شده است.

در ماه اوت سال ۱۹۱۵ نوشته شده است.  
در همان ماه در جزوه‌ای زیر عنوان «سوسیالیسم و جنگ» توسط هیئت تحریریه روزنامه «سوسیال دمکرات» در ژنو چاپ شده است.



# امپریالیسم - بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری (۲۱)

(رسالهٔ عامه‌فهم)

## پیشگفتار

کتابی که اینک به خواننده عرضه می‌گردد، در بهار سال ۱۹۱۶ در زوریخ نگاشته شده است. در وضعی که آنجا برای کار وجود داشت، من طبعاً تا حدودی دچار کمبود نشریات فرانسوی و انگلیسی و بمیزان زیادی دچار کمبود نشریات روسی بودم. ولی با وجود این از کتاب ج. آ. هوبسن که اثر عمدهٔ انگلیسی دربارهٔ امپریالیسم است، با دقتی که این اثر به اعتقاد من درخور آنست، استفاده کردم.

کتاب با توجه به سانسور تزاری نگاشته شده است. بدینجهت من مجبور بودم نه تنها در چارچوب بسیار تنگ تحلیل صرفاً تئوریک - خاصه تحلیل تئوریک اقتصادی - محدود بمانم، بلکه حداقل تذکرات ضرور مربوط به سیاست را نیز با نهایت احتیاط و با کنایه و اشاره یعنی با استفاده از آن زبان لعنتی ازوپ بیان دارم که تزاریسم همه انقلابیونی را که برای نگارش یک تألیف «قانوناً مجاز» قلم بدست می‌گرفتند، به توسل بدان وامیداشت.

اکنون در این روزهای آزادی، باز خواندن عباراتی از این کتاب که بسبب سانسور تزاری مسخ و گویی در سنگنهٔ آهنین له و فشرده شده، برایم ناگوارست. من دربارهٔ این مطلب که امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است، دربارهٔ این مطلب که سوسیال‌شوینیسم (یعنی سوسیالیسم در گفتار و شوینیسم در کردار) خیانت کامل به سوسیالیسم و گرویدن کامل به اردوگاه بورژوازیست و این انشعاب در جنبش کارگری با شرایط عینی امپریالیسم در پیوند است و غیره، - ناچار بودم با «زبان برده» سخن گویم و اینک باید به خواننده علاقمند

باین مسئله، مراجعه به چاپ جدید مجموعه<sup>۱</sup> مقالات خود را که طی سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۷ در خارجه نگاشته شده است و بزودی انتشار خواهد یافت، توصیه کنم و خاصه در مورد صفحات ۱۱۹ - ۱۲۰ \* نکته‌ای را تصریح کنم: برای اینکه با توجه بوجود سانسور به خواننده توضیح دهم که سرمایه‌داران و سوسیال‌شونیستها که به اردوگاه آنان گرویده‌اند (و کائوتسکی چنین ناپیگیر با آنان مبارزه میکنند)، چگونه در مورد مسئله<sup>۲</sup> الحاق سرزمینهای غیر، بیشرمانه دروغ میگویند و چگونه عمل سرمایه‌داران خودی را در مورد الحاق سرزمینهای غیر، بیشرمانه پرده‌پوشی میکنند، مجبور بودم برای مثال ... از ژاپن نام ببرم! خواننده<sup>۳</sup> دقیق باسانی میتواند بجای ژاپن - روسیه و بجای کره - سرزمین‌هایی چون فنلاند، لهستان، کورلاند\*، اوکرائین، خیوه، بخارا، استونی و مناطق دیگری را که سکنه<sup>۴</sup> آنها ولیکاروسها نیستند، قرار دهد. میخواستم امیدوار باشم که کتاب من به درک یک مسئله<sup>۵</sup> بنیادی اقتصادی یعنی ماهیت اقتصادی امپریالیسم که بدون بررسی آن درک هیچیک از نکات مربوط به ارزیابی جنگ امروزی و سیاست امروزی میسر نیست، یاری رساند.

## مؤلف

پتروگراد. ۲۶ آوریل سال ۱۹۱۷.

\* رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۱۶۷. ه. ت.

\*\* کورلاند (Courland) - عنوان قدیمی منطقه‌ای در کرانه‌های

بالتیک که از اقوام استونی و لیتوانی مسکون بود. مترجم.

## پیشگفتار برای ترجمهٔ فرانسه و آلمانی (۲۲)

### ۱

کتاب حاضر، همانگونه که در پیشگفتار چاپ روسی آمده است، در سال ۱۹۱۶ با توجه بوجود سانسور تزاری نگارش یافته است. در حال حاضر سن امکان حک و اصلاح سراسر متن کتاب را ندارم و با توجه به هدف کتاب این کار شاید ضرور هم نباشد، زیرا هدف اساسی کتاب اکنون نیز مانند گذشته آنست که بر پایه مجموعهٔ اطلاعات و ارقام مبتنی بر آمارهای مسجل بورژوازی و اعترافات دانشمندان بورژوازی همهٔ کشورها نشان داده شود که منظره جامع اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، در عرصه مناسبات بین‌المللی آن، در آغاز قرن بیستم، در آستان نخستین جنگ جهانی امپریالیستی، — چگونه بوده است.

از یکجهت، برای بسیاری از کمونیستهای کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری حتی بیفایده نخواهد بود که با توجه به نمونهٔ این کتاب که انتشارش از نظر سانسور تزاری مجاز بوده است، دریابند که حتی از بازمانده‌های ناچیز اسکاناتی که هنوز فی‌المثل در آمریکای امروز یا در فرانسه، پس از بازداشت اخیر تقریباً همهٔ کمونیستها، برای فعالیت علنی موجودست، میتوان — و باید — برای نشان دادن نادرستی کامل نظریات سوسیال‌پاسیفیست‌ها و امیدواریهایشان به «دمکراسی جهانی»، استفاده کرد. در این پیشگفتار میکوشم ضروری‌ترین نکات را برای تکمیل این کتاب سانسور شده بیان دارم.

### ۲

در این کتاب ثابت شده است که جنگ سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ از هر دو سو یک جنگ امپریالیستی (یعنی استیلاگرانه، تاراجگرانه،

راهزانه)، جنگ بر سر تقسیم جهان، بر سر تقسیم و تقسیم مجدد مستعمرات و «مناطق نفوذ» سرمایه<sup>۱</sup> مالی و غیره بوده است.

زیرا اثبات چگونگی خصلت واقعی اجتماعی یا به بیان صحیحتر خصلت واقعی طبقاتی جنگ را باید طبعاً نه در تاریخ دیپلماسی جنگ، بلکه در تحلیل وضع عینی طبقات فرمانروای همه<sup>۲</sup> کشورهای درگیر جنگ، جستجو کرد. برای بدست آوردن تصویر این وضع عینی نیز نباید نمونه‌ها و اطلاعات مجزا را بکار برد (با این بغرنجی عظیم پدیده‌های زندگی اجتماعی، همیشه میتوان در تأیید هر حکمی نمونه‌ها یا اطلاعات مجزا بهر میزان پیدا کرد)، بلکه حتماً باید مجموعه<sup>۳</sup> اطلاعات مربوط به مبانی زندگی اقتصادی همه<sup>۴</sup> دول درگیر جنگ و همه جهان را در نظر گرفت.

من نیز درست یک چنین مجموعه<sup>۵</sup> اطلاعات غیر قابل انکار را برای بدست آوردن تصویر چگونگی تقسیم جهان در سال ۱۸۷۶ و سال ۱۹۱۴ (بخش ۶) و تقسیم راههای آهن سراسر جهان در سال ۱۸۹۰ و سال ۱۹۱۳ (بخش ۷)، بکار برده‌ام. راههای آهن برآیند مهمترین رشته‌های صنایع سرمایه‌داری یعنی صنایع زغال سنگ و فولادسازی، برآیند گسترش بازرگانی جهانی و تمدن بورژوادمکراتیک و بالاترین نشانگر آنها هستند. چگونگی پیوند راههای آهن با تولید بزرگ، با انحصارات، با سندیکات‌ها، کارتلها، تراستها، بانکها و الیگارش‌های مالی در بخشهای قبلی کتاب نشان داده شده است. چگونگی تعیین محل احداث شبکه<sup>۶</sup> راههای آهن، ناموزونی این امر و ناموزونی جریان گسترش آن، برآیندهای سرمایه‌داری امروزی یعنی سرمایه‌داری انحصاری در گستره<sup>۷</sup> جهانیست. و این برآیندها نشان میدهند که با موجود یک چنین بنیاد اقتصادی، تا زمانیکه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود دارد، جنگهای امپریالیستی نیز ناگزیری مطلق خواهند داشت.

احداث راههای آهن اقدامی ساده، طبیعی، دمکراتیک، فرهنگی و تمدن‌گستر مینماید؛ این امر در نظر پروسورهای بورژوا که در آزاء آرایش چهره<sup>۸</sup> بردگی سرمایه‌داری مزد میگیرند، و نیز در نظر عناصر کوتاه‌نگر خرده‌بورژوا چنین مینماید. در واقعیت امر، نارهای

سرمایه‌داری که این اقدامات را از طریق هزاران شبکه با مالکیت خصوصی بر وسایل تولید بطور کلی مربوط میکنند، این ساختمان را به افزار ستمگری بر یک میلیارد انسان (مستعمرات باافاه کشورهای نیمه‌مستعمره) یعنی بر بیش از نیمی از مردم جهان در کشورهای وابسته و نیز بر بردگان مزدبگیر سرمایه در کشورهای «متمدن»، بدل ساخته‌اند.

مالکیت خصوصی مبتنی بر کار صاحب واحد اقتصادی کوچک، رقابت آزاد، دمکراسی - همه این شعارها که سرمایه‌داران و جرایدشان برای فریب کارگران و دهقانان بکار می‌برند، دیرست دورانشان بسر رسیده است. سرمایه‌داری ضمن رشد خود به سیستم جهانی ستمگری استعماری و اختناق مالی یک شست کشور «پیشرفته» بر اکثریت عظیمی از مردم جهان مبدل شده است. و این «خوان‌یغما» میان ۲ - ۳ درنده سراپا مسلح و دارای اقتدار جهانی (آمریکا، انگلیس، ژاپن) تقسیم میشود و هم اینها هستند که سراسر جهان را به گرداب جنگ خود بر سر تقسیم خوان یغمای خود، میکشاند.

## ۳

صلح برست-لینتوفسک (۲۳) تحمیلی آلمان قیصری و سپس صلح بمراتب ددمنشانه‌تر و پلیدتر ورسای (۲۴) که توسط جمهوریهای «دمکراتیک» - آمریکا و فرانسه و نیز انگلستان «آزاد» تحمیل شده است، سودمندترین خدمات را به جامعه بشری انجام داده‌اند، بدینمعنی که هم چاکران قلم بدست مزدور امپریالیسم را رسوا کرده‌اند و هم خرده‌بورژواهای مرتجع را که در عین داشتن دعوی عنوان پاسیفیست و سوسیالیست، «ویلسونیسیم» (۲۵) را می‌ستودند و میکوشیدند ثابت کنند که صلح و رفوم در محیط فرمانروایی امپریالیسم، امکان پذیرست. دهها ملیون کشته و آسیب‌دیده از جنگ، از جنگی که برپا شد تا معلوم شود که سهم بیشتر یغما را گروه انگلیسی راهزنان سرمایه مالی باید بچنگ آرند یا گروه آلمانی این راهزنان، و از پی آن این دو

انگلیسی پاسیفیست و رفرمیست آشکار، گامی به پس نهاده است. انشعاب بین‌المللی در مجموعه جنبش کارگری اکنون کاملاً عیان شده است (انترناسیونال دوم و انترناسیونال سوم). واقعیت مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی میان این دو جریان نیز عیان شده و نمونه‌های آن هم عبارتست از: پشتیبانی منشویکها (۲۸) و «سوسیالیست‌رولوسیونرها» از کلچاک و دنیکن علیه بلشویکها در روسیه، اتحاد پیروان شیدمان، نوسکه و شرکاء با بورژوازی علیه اسپارتاکیستها (۲۹) در آلمان و نظایر آن در فنلاند، لهستان، مجارستان و غیره. و اما پایه اقتصادی این پدیده جهانی و تاریخی چیست؟

پایه آن، طفیلی‌گری و پوسیدگی سرمایه‌داری است که خصایص ذاتی بالاترین مرحله تاریخی آن یعنی امپریالیسم را تشکیل میدهد. همانگونه که در این کتاب ثابت شده است، سرمایه‌داری اکنون یکمشت کشور بسیار ثروتمند و پر قدرت (با جمعیتی کمتر از یک دهم و در صورت نهایت «دست‌گشادگی» و مبالغه در حساب - کمتر از یک پنجم جمعیت جهان) پدید آورده است که سراسر جهان را با عمل ساده «چیدن کوپن» تاراج میکنند. صدور سرمایه هر سال معادل ۸ - ۱۰ میلیارد فرانک طبق قیمت‌های پیش از جنگ و آمارهای بورژوایی پیش از جنگ - درآمد تأمین میکند. این رقم اکنون البته خیلی بیشتر شده است.

روشن است که با چنین سود فوق‌العاده کلان (زیرا این سود فوق‌العاده سودیست که سرمایه‌داران از استثمار کارگران کشور «خویش» بدست می‌آورند) میتوان سران کارگری و لایه بالایی آریستوکراسی کارگری را خرید. و سرمایه‌داران کشورهای «پیشرفته» همین کار را هم میکنند و این لایه را به هزاران شیوه: مستقیم و غیرمستقیم، آشکار و پنهان، می‌خرند.

این لایه کارگران بورژواشده یا «آریستوکراسی کارگری» که از نظر شیوه زندگی و میزان درآمد و مجموعه جهان‌بینی خود کاملاً خرده‌بورژوا هستند، تکیه‌گاه عمده انترناسیونال دوم و در ایام ما تکیه‌گاه عمده اجتماعی (نه نظامی) بورژوازی را تشکیل میدهند. زیرا

اینان عمال واقعی بورژوازی در جنبش کارگری، کارگزاران کارگری طبقه سرمایه‌داران (labor lieutenants of the capitalist class) و حاملین واقعی رفرمیسم و شوینیسم هستند. بسیاری از آنان در جنگ داخلی میان پرولتاریا و بورژوازی ناگزیر در جبهه بورژوازی، در جبهه «ورسائوها» (۳۰) علیه «کمونارها»، سنگر میگیرند.

بدون پی بردن به ریشه‌های اقتصادی این پدیده و سنجش اهمیت سیاسی و اجتماعی آن، نمیتوان در زمینه حل مسائل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی قریب‌الوقوع گامی به پیش برداشت. امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریاست. صحت این امر از سال ۱۹۱۷ در مقیاس جهانی به ثبوت رسیده است.

۶ ژوئیه سال ۱۹۲۰

ن. لنین

در طول ۱۵-۲۰ سال اخیر، خاصه پس از جنگ میان اسپانیا و آمریکا (۱۸۹۸) و جنگ میان انگلیس و بوئرها (۱۸۹۹-۱۹۰۲) نوشتارهای \* اقتصادی و نیز سیاسی اروپا و آمریکا برای توضیح خصایص دورانی که ما در آن بسر میبریم بیش از پیش به مفهوم «امپریالیسم» میپردازند. در سال ۱۹۰۲ کتاب ج. آ. هوبسن اقتصاددان انگلیسی تحت عنوان «امپریالیسم»، در لندن و نیویورک انتشار یافت. مؤلف کتاب که از نظرگاه سوسیال رفرمیسم بورژوایی و پاسیفیسم یعنی از نظرگاهی ماهیتاً همانند موضع کنونی ک. کائوتسکی مارکسیست پیشین، سخن میگوید، - شرح بسیار خوب و جامعی دربارهٔ ویژگیهای بنیادی اقتصادی و سیاسی امپریالیسم بیان داشته است. در سال ۱۹۱۰ کتاب رودلف هیلفردینگ مارکسیست اتریشی تحت عنوان «سرمایه مالی» در وین منتشر شد (ترجمه<sup>۲</sup> روسی آن بسال ۱۹۱۲ در مسکو بچاپ رسید). با وجود اشتباه مؤلف در موضوع تئوری پول و تمایل معینی که او برای آشتی دادن مارکسیسم با اپورتونیسم از خود نشان میدهد، این کتاب تحلیل تئوریک بسیار ارزنده‌ایست دربارهٔ «جدیدترین مرحله تکامل سرمایه‌داری» - زیرنویس عنوان کتاب هیلفردینگ چنین است. در ماهیت امر، در میان مطالبی که طی سالهای اخیر درباره امپریالیسم گفته شده است - خاصه در مقالات پیشمار مجله‌ها و روزنامه‌ها پیرامون این موضوع و نیز مثلاً در قطعنامه‌های کنگره‌های پاییز سال ۱۹۱۲



منعده در شهرهای همتیس (۳۱) و پال — مشکل بتوان نکته‌ای یافت که از قلمرو اندیشه‌هایی که این دو مؤلف تشریح یا به بیان صحیح‌تر جمع‌بندی کرده‌اند، بیرون باشد...

در صفحات آینده ما میکوشیم پیوند و ارتباط متقابل میان ویژگی‌های بنیادی اقتصادی امپریالیسم را باختصار و با بیانی حتی‌المقدور عامه‌فهم‌تر، تشریح کنیم. ما برای تشریح جانب غیراقتصادی مطلب، هر اندازه هم که این امر درخور تشریح باشد، فرصت نخواهیم داشت. اشاره به مآخذ و نیز حواشی و توضیحات دیگری را که ممکن است همه خوانندگان بدانها علاقمند نباشند، پایان کتاب منتقل میکنیم (۳۲).

### ۱ — تراکم تولید و انحصارها

گسترش عظیم صنایع و روند بسیار سریع تراکم\* تولید در مؤسساتی که دسبدم بزرگتر میشوند، یکی از شاخص‌ترین ویژگی‌های سرمایه‌داریست. آمارهای صنعتی امروزه کاملترین و دقیقترین اطلاعات را درباره این روند بدست میدهند.

مثلاً در آلمان از هر هزار مؤسسه<sup>۱</sup> صنعتی در سال ۱۸۸۲ — سه و در سال ۱۸۹۵ — شش و در سال ۱۹۰۷ — نه مؤسسه، در زمره مؤسسات بزرگ یعنی مؤسساتی بودند که هر یک بیش از ۵۰ کارگر مزدبگیر داشتند. از هر صد کارگر بترتیب: ۲۲، ۳۰ و ۳۷ کارگر باین مؤسسات میرسید. ولی روند تراکم تولید پس نیرومندتر از روند تراکم کارگرانست، زیرا بارآوری کار در مؤسسات بزرگ خیلی بیشتر است. نشانگر این امر اطلاعات آماری مربوط به ماشینهای بخار و موتورهای الکتریکی است. اگر آنچه را که در آلمان صنایع به مفهوم وسیع مینامند یعنی بازرگانی و راهها و غیره را هم شامل آن میدانند، ملاک قرار دهیم، ارقام زیر بدست میآید: از مجموع ۳۲۶۵۶۲۳ مؤسسه، ۳۰۵۸۸ یعنی فقط ۰٫۹ درصد آن مؤسسه بزرگ است. از

\* تراکم — concentration — م.

مجموع ۱۴,۴ میلیون کارگر، ۵,۷ میلیون یعنی ۳۹,۴ درصد باین مؤسسات می‌رسد، و از ۸,۸ میلیون نیروی اسب بخاری، ۶,۶ میلیون یعنی ۷۵,۳ درصد و از ۱,۵ میلیون کیلووات نیروی برق، ۱,۲ میلیون کیلووات یعنی ۷۷,۲ درصد سهم این مؤسسات می‌شود.

کمتر از یک صدم مجموع مؤسسات بیش از سه چهارم کل نیروی بخار و برق را در اختیار دارند! ۲,۹۷ میلیون مؤسسه خرد و ریز (هر یک حداکثر دارای ۵ کارگر مزدبگیر) که ۹۱ درصد کل مؤسسات را تشکیل می‌دهند، جمعاً ۷ درصد از نیروی بخار و برق را دارند! دهها هزار مؤسسه کلان همه چیز و چند میلیون مؤسسه خرد و ریز هیچ هستند.

شماره مؤسساتی که در سال ۱۹۰۷ در آلمان از ۱۰۰۰ کارگر به بالا داشتند، ۵۸۶ بود. نزدیک به یک دهم (۱,۳۸ میلیون) مجموع کارگران و نزدیک به یک سوم (۳۲ درصد) کل نیروی بخار و برق باین مؤسسات تعلق داشت\*. سرمایه پولی و بانک‌ها، چنانکه خواهیم دید، به این تفوق مشتم کوچکی از مؤسسات کلان بیش از پیش جنبه قاطع می‌دهد و آنهم به مفهوم واقعی کلمه، بدینمعنی که میلیونها تن از «کارفرمایان» کوچک متوسط و حتی بخشی از «کارفرمایان» بزرگ عملاً به قید اسارت کامل چند صد میلیون صاحب سرمایه مالی (فینانسیست - م.) در می‌آیند.

در کشور پیشرفته دیگر سرمایه‌داری امروزی یعنی در ایالات متحده آمریکای شمالی افزایش تراکم تولید از اینهم سریع‌تر است. آمارهای این کشور نمایانگر شاخص‌های صنایع بمفهوم محدود کلمه هستند و مؤسسات آنرا بر حسب میزان ارزش محصول سالانه گروه‌بندی می‌کنند. در سال ۱۹۰۴ شمار مؤسسات کلان دارای تولید از یک میلیون دلار به بالا، ۱۹۰۰ مؤسسه (در قیاس با مجموع ۲۱۶۱۸۰ مؤسسه

\* از مجموعه آمارهای مندرج در Annalen des deutschen Reichs, 1911, Zahn (سالنامه دولت آلمان، سال ۱۹۱۱، تسان. ه. ت.).

یعنی ۰,۹ درصد) بود — شمار کارگران آنها ۱,۴ میلیون نفر (از مجموع ۵,۵ میلیون کارگر یعنی ۲۵,۶ درصد) و تولیدشان معادل با ۵,۶ میلیارد دلار (از مجموع ۱۴,۸ میلیارد دلار یعنی ۳۸ درصد) بود. پس از ۵ سال یعنی در سال ۱۹۰۹ این ارقام بترتیب از اینقرار شد: ۳۰۶۰ مؤسسه (از مجموع ۲۶۸۴۹۱ مؤسسه یعنی ۱,۱ درصد) با ۲ میلیون کارگر (از مجموع ۶,۶ میلیون یعنی ۳۰,۵ درصد) و تولیدی معادل با ۹ میلیارد دلار (از کل ۲۰,۷ میلیارد دلار یعنی ۴۳,۸ درصد)\*.

نزدیک به نیمی از کل تولید تمام مؤسسات کشور در دست یک صدم مجموع این مؤسسات است! و این سه هزار مؤسسه غول‌آسا ۲۵۸ رشته صنعت را دربر میگیرند. از اینجا روشن میشود که تراکم در مرحله معینی از رشد، کار را خودبخود میتوان گفت خیلی نزدیک به انحصار میکشاند. زیرا برای چند ده مؤسسه غول‌آسا رسیدن به توافق با یکدیگر آسانست و از سوی دیگر دشواری رقابت و گرایش به انحصار نیز از همان ابعاد عظیم مؤسسات ناشی میشود. این تبدیل رقابت به انحصار در اقتصاد نظام سرمایه‌داری امروزین یکی از مهمترین پدیده‌ها — ویا اصولاً مهمترین پدیده — است و از اینرو ما باید با تفصیل بیشتری بدان پردازیم. ولی نخست باید یک استنباط نادرست محتمل را برطرف کنیم.

در آمارهای آمریکایی گفته میشود که: در ۲۵۰ رشته صنعت ۳۰۰۰ مؤسسه غول‌آسا وجود دارد. بدینسان گویی به هر رشته صنعت جمعاً ۱۲ مؤسسه غول‌آسا میرسد.

ولی این درست نیست. در هر رشته‌ای از صنایع، مؤسسات بزرگ وجود ندارد؛ از سوی دیگر یکی از ویژگی‌های بسیار مهم سرمایه‌داری

\* Statistical Abstract of the United States 1912, p. 202

(مجموعه آماری سال ۱۹۱۲ ایالات متحده، ص ۲۰۲. ه. ت.)

که به بالاترین مرحله<sup>۱</sup> رشد خود رسیده عبارتست از باصطلاح فراگیری\* یعنی گردآوری رشته‌های صنعتی گوناگون در یک مؤسسه. این رشته‌ها یا مراحل متوالی تبدیل موادخام را تشکیل میدهند (مثلاً بدست آوردن چدن از سنگ آهن و تبدیل چدن به فولاد و سپس در شرایط معین تولید این یا آن محصول از فولاد) و یا یک رشته نسبت به رشته دیگر نقش کمکی بازی میکنند (مثلاً تبدیل مواد پسمانده یا محصولات فرعی؛ تولید لوازم بسته‌بندی و غیره).

هیلفردینگ مینویسد: «فراگیری، تفاوت‌های ناشی از عوامل تعیین‌کننده مظنه<sup>۲</sup> جنس‌ها (Konjunkturunterschiede - م.) را هموار میسازد و برای مؤسسه<sup>۳</sup> فراگیر، ثبات بیشتری در نرخ سود تأمین میکند. دوم آنکه، فراگیری، دادوستد را ازمیان میبرد. سوم آنکه پیشرفتهای فنی و بالنتیجه دریافت سود بیشتری را در قیاس با مؤسسات «ناب» (یعنی غیر فراگیر) میسر میسازد. چهارم آنکه موضع مؤسسه<sup>۴</sup> فراگیر را در قیاس با مؤسسه<sup>۵</sup> «ناب» استوار میکند بدینمعنی که هنگام رکود شدید (رکود معاملات و بحران) یعنی هنگامیکه کاهش قیمت موادخام از کاهش قیمت محصولات ساخته‌شده، عقب میماند، نیروی آنرا در مبارزه رقابتی فزونی میدهد»\*\*.

همین اقتصاددان بورژوازمشرک آلمانی که کتاب جداگانه‌ای به تشریح مؤسسات «مختلط» یعنی به فراگیرها در صنایع آهن آلمان اختصاص داده است، میگوید: «مؤسسات ناب زیر فشار قیمت‌های گران مواد و مصالح مورد نیاز از یکسو و پایین بودن قیمت محصولات خود از سوی دیگر، له میشوند». در نتیجه چنین وضعی پدید می‌آید:

«از یکسو، شرکت‌های بزرگ زغال سنگ با استخراجی بمیزان

\* فراگیری - Combination (ترکیب). در این ترجمه ما این واژه را با وجود نارسایی آن، بعلت آنکه هم اکنون لفظ «فراگیر» عملاً در موارد مشخص بکار می‌رود، بعنوان معادل این اصطلاح خارجی بکار خواهیم برد، معادل «مجمع» نیز به معنی «فراگیر» بکار می‌رود. مترجم.

\*\* «سرمایه<sup>۶</sup> مالی»، ترجمه<sup>۷</sup> روسی، ص ۲۸۶ - ۲۸۷.

میلیون‌ها تن زغال که در سندیکات زغال سنگ خود دارای تشکل استواری هستند و از سوی دیگر، کارخانه‌های بزرگ فولادریزی با سندیکات فولاد خود که پیوند محکم با آنها دارند، بجا مانده‌اند. این مؤسسات فولاد با تولیدی معادل ۴۰۰ هزار تن (تن = ۶۰ پوپ) فولاد در سال، با استخراج میزان عظیمی سنگ معدن و زغال سنگ، با تولید فرآورده‌های فولادی آماده، با ۱۰ هزار کارگر که در کوی‌های کارگری در منزلگاههای شبیه به سربازخانه زندگی میکنند، این مؤسسات که گاه از خود راههای آهن و بندرگاه اختصاصی دارند، نمایندگان تمام‌عیار صنایع آهن آلمان هستند. ولی کار تراکم تولید همچنان پیش می‌رود. برخی مؤسسات پیش از پیش بزرگ میشوند — در میان آنها شمار روزافزونی از مؤسسات یک رشته یا رشته‌های گوناگون صنعت در مؤسسات فولادآسایی گرد می‌آیند که چند بانک بزرگ در برلن حامی و رهبر آنها هستند. صحت آموزش کارل مارکس درباره تراکم تولید در مورد صنایع استخراج معادن آلمان دقیقاً به ثبوت رسیده است؛ اگر چه این امر مربوط به کشوریست که در آن از صنایع بوسیله تعرفه‌های گمرکی و عوارض حمل و نقل حمایت میشود. در صنایع استخراج معادن آلمان موجبات لازم برای سلب سالکیت (expropriation — م.) فراهم آمده است.\*

چنین است نتیجه‌ای که یک اقتصاددان استثنائاً باوجدان بورژوا مشرب، ناچار بوده است بدان برسد. یادآور می‌شویم که در نظر او آلمان از آنجهت که صنایعش بوسیله تعرفه‌های گمرکی گزاف حمایت میشود، دارای وضع خاصی است. ولی این امر فقط موجب تسریع تراکم تولید و تشکیل اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان، یعنی کارتل‌ها، سندیکات‌ها و غیره بوده است. نکته‌ای که توجه بدان دارای اهمیت فوق‌العاده

Hans Gideon Heymann. «Die gemischten Werke im deutschen \*  
Großeisengewerbe». Stuttgart, 1904 (SS. 256, 278 — 279)  
هیمان. «مؤسسات مختلط در صنایع بزرگ ذوب آهن آلمان». اشتوتگارت،  
سال ۱۹۰۴ (ص ۲۵۶، ۲۷۸ — ۲۷۹). ه. ت. \*

است اینستکه در انگلستان یعنی در کشور دارای بازرگانی آزاد نیز کار تراکم تولید به انحصار میانجامد، منتها کمی دیرتر و شاید هم به شکل دیگر. اینست آنچه که پروفیسور هرمان لوی ضمن یک پژوهش ویژه درباره «انحصارها، کارتل‌ها و تراستها» بر پایه اطلاعات مربوط به رشد اقتصادی بریتانیای کبیر، مینویسد:

«در بریتانیای کبیر، بزرگی مؤسسات و سطح بالای تکنیک آنان، همان عاملی است که گرایش به انحصار را در بر دارد. از یکسو تراکم تولید نتیجه‌اش این شده است که برای هر مؤسسه باید مبالغ هنگفتی سرمایه گذاری کرد و بدینجهت ایجاد مؤسسات تازه پاسخگویی به توقعات روز بروز بیشتری را از نظر میزان سرمایه لازم، ایجاب میکنند و بالنتیجه تشکیل آنها دشوارتر میشود. از سوی دیگر (مطلبی که ما برای آن اهمیت بیشتری قائلیم) هر مؤسسه تازه‌ای که بخواهد در سطح مؤسسات غول‌آسای آفریده تراکم قرار گیرد، ناچارست چنان فت و فراوان محصول عرضه کند که فروش توأم با سود آنها فقط در صورت افزایش فوق العاده تقاضا میسر خواهد بود، و الا فت و فراوانی محصول، قیمت آنرا به سطحی پایین خواهد آورد که نه برای کارخانه تازه صرف خواهد داشت و نه برای گروهبندی‌های انحصاری». در انگلستان برخلاف کشورهای دیگری که در آنها حمایت گمرکی زایش کارتل‌ها را آسان میسازد، گروهبندی‌های انحصاری کارفرمایان یعنی کارتل‌ها و تراست‌ها اکثراً فقط زمانی پدید میآیند که شمار مؤسسات عمده رقابت‌کننده کاهش یافته و به «یکی دو دوچین» رسیده باشد. «تأثیر جریان تراکم در پیدایش انحصار در صنایع بزرگ، در اینجا با وضوح کامل نمودار میشود».\*

نیم‌قرن پیش که مارکس کتاب «سرمایه» خود را مینوشت، رقابت آزاد در نظر اکثریت قریب بتمام اقتصاددانان، «قانون طبیعت»

Hermann Levy. «Monopole, Kartelle und Trusts». Jena, 1909, \*

SS. 286, 290, 298 (هرمان لوی). «انحصارها، کارتل‌ها و تراست‌ها». چاپ

یثا، سال ۱۹۰۹، ص ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۸. ه. ت.)

مینمود. علم رسمی میکوشید کتاب مارکس را که بر پایه تحلیل تئوریک و تاریخی نظام سرمایه‌داری ثابت کرده است که رقابت آزاد موجب تراکم تولید میشود و این تراکم نیز در مرحله<sup>۲</sup> معینی از تکامل خود به انحصار میانجامد، با توطئه<sup>۳</sup> سکوت نابود کند. اکنون انحصار یک واقعیت است. اقتصاددانان پشته‌ها کتاب مینویسند و ضمن تشریح مظاهر گوناگون انحصار باز هم همه یک‌صدا اعلام میدارند که «مارکسیسم رد شده است». ولی همانگونه که در مثل انگلیسی گفته میشود: واقعیت سرسخت است و آنرا خواه ناخواه باید بحساب آورد. واقعیت‌ها نشانگر آنند که تفاوت‌های موجود میان کشورهای سرمایه‌داری، مثلاً از نظر حمایت گمرکی یا بازرگانی آزاد، فقط تفاوت‌های ناچیزی را در شکل انحصارها یا زمان پیدایش آنها موجب میشوند و حال آنکه پیدایش انحصار از پی تراکم تولید، اصولاً قانون عام و بنیادی مرحله<sup>۴</sup> کنونی رشد سرمایه‌داریست.

زمان تبدیل قطعی سرمایه‌داری قدیم به سرمایه‌داری جدید را برای اروپا میتوان با دقت کافی مشخص کرد: زمان آن آغاز قرن بیستم است. در یکی از جدیدترین آثار پژوهشی مربوط به تاریخ «پیدایش انحصارها» چنین میخوانیم:

«نمونه‌هایی از انحصارهای سرمایه‌داری را در دوران پیش از سال ۱۸۶۰ نیز میتوان مشاهده کرد و در آنها نطفه‌های اشکالی را که اکنون اینقدر عادی هستند، مکشوف ساخت؛ ولی همه<sup>۵</sup> اینها بی‌مان به ماقبل تاریخ کارتل‌ها تعلق دارند. سرآغاز واقعی انحصارهای امروزی از سالهای ۱۸۶۰-۱۸۷۰ دورتر نمیرود. نخستین دوران بزرگ گسترش انحصارها از هنگام کساد صنعتی بین‌المللی سالهای ۱۸۷۰-۱۸۸۰ آغاز میشود و به اوان سالهای نود میرسد.» «اگر مطلب را در گستره<sup>۶</sup> اروپایی در نظر گیریم، می‌بینیم که رقابت آزاد در سالهای شصت و هفتاد به نقطه<sup>۷</sup> اوج خود میرسد. در آن هنگام انگلستان ایجاد سازمان سرمایه‌داری سبک قدیم خود را پایان رسانده بود. این سازمان در آلمان علیه پیشه‌وری و صنعت خانگی به مبارزه<sup>۸</sup> قاطع برخاست و به ایجاد اشکال خاص هستی خویش پرداخت.»

«پس از ورشکستگی سال ۱۸۷۳ یا به بیان صحیحتر پس از کسادى که از پی این ورشکستگی فرا رسید و دوران ۲۲ ساله‌ای از تاریخ اقتصادی اروپا را فرا گرفت — با یک وقفه بزحمت مشهود در آغاز سالهای هشتاد و با یک اعتلای بسیار پرزور ولی کوتاه‌مدت در حدود سال ۱۸۸۹، — تحول بزرگ آغاز میشود.» «در دوران اعتلای کوتاه‌مدت سالهای ۱۸۸۹ — ۱۸۹۰ سیستم کارتل‌ها بمیزان زیادی برای استفاده از عوامل تعیین‌کننده مظنه جنسها بکار میرفت. سیاست ناسنجیده‌ای قیمت‌ها را با چنان سرعت و شدتی بالا میبرد که در صورت فقدان کارتل‌ها چنان نمیشد و تقریباً تمام این کارتل‌ها با رسوایی در «گورستان ورشکستگی» مدفون شدند. پنجمال دیگر هم با وضع بد و با قیمت‌های نازل گذشت، ولی صنایع، دیگر در وضع روحی سابق نبودند. دیگر کسادى یک امر بخودى‌خود روشن محسوب نمیشد، آنرا فقط وقفه کوتاهی در آستان رونق جدید میدانستند.

و بدیشان جریان تشکیل کارتل‌ها به دوران دوم خود گام نهاد. در این دوران کارتل‌ها دیگر پدیده گذرا نیستند و بیکی از ارکان مجموعه زندگی اقتصادی بدل میشوند و رشته‌های صنایع و در وهله اول رشته صنایع تبدیل مواد خام را یکی پس از دیگری بتصرف خود در می‌آورند. در آغاز سالهای نود کارتل‌ها با تشکیل سازمان سندیکات زغال کک که سپس سندیکات زغال از روی نمونه آن ایجاد شد، برای ایجاد کارتل چنان شیوه‌ای پدید آوردند که این جریان دیگر در ماهیت خود از آن فراتر نرفت. اعتلای بزرگ پایان قرن نوزدهم و بحران سالهای ۱۹۰۰ — ۱۹۰۳ — دست‌کم در صنایع استخراج معادن و ذوب آهن — برای نخستین بار تمام و کمال نشان کارتل‌ها را بر خود دارند. و اگر این امر در آن زمان هنوز چیز تازه‌ای بنظر میرسید، در عوض اکنون برای آگاهی وسیع اجتماعی بخودى‌خود روشن شده است که بخشهای بزرگی از زندگی اقتصادی علی‌القاعده از قلمرو رقابت آزاد خارج شده است»\*.

Th. Vogelstein. «Die finanzielle Organisation der kapitalistischen \*  
«Grundriß der Sozialökonomik». در Industrie und die Monopolbildungen»



پس نتایج عمده‌ای که از تاریخ انحصارها بدست می‌آید عبارتست از: (۱) سالهای ۱۸۶۰ — ۱۸۷۰ — نقطه\* اوج و مرحله\* نهایی رشد رقابت آزاد. در این سالها نطفه‌های بزمخت مشهودی از انحصارها بچشم می‌خورد. (۲) پس از بحران سال ۱۸۷۳، دوران رشد گسترده کارتل‌ها فرا میرسد، ولی کارتل‌ها هنوز در حکم استثناء هستند، هنوز ناپایدار و هنوز پدیده\* گذرا هستند. (۳) اعتلای پایان قرن نوزدهم و بحران سالهای ۱۹۰۰ — ۱۹۰۳: کارتل‌ها بیکی از ارکان مجموعه\* زندگی اقتصادی بدل میشوند. سرمایه‌داری به امپریالیسم تبدیل شده است. کارتل‌ها درباره شرایط فروش و مهلهای پرداخت و غیره با یکدیگر توافق میکنند. مناطق فروش را میان خود تقسیم میکنند. میزان محصولات را که باید تولید شود معین میکنند. قیمت‌ها را تعیین میکنند. سود را میان مؤسسات مختلف تقسیم میکنند و غیره.

شمار کارتل‌های آلمان در سال ۱۸۹۶ نزدیک به ۲۵۰ و در سال ۱۹۰۵ به ۳۸۵ تخمین زده میشد که قریب ۱۲۰۰۰ مؤسسه در آنها مشارکت داشتند\*. ولی همه قبول دارند که این ارقام کمتر از

VI Abt., Tüb., 1914 (ت. فوگلستین. «سازمان مالی صنایع سرمایه‌داری و جریان تشکیل انحصارها» منتشره در نشریه «سبانی اقتصاد جامعه». بخش ششم، توپینگن، سال ۱۹۱۴. ه. ت.) و نیز رجوع شود به اثر همین نویسنده تحت عنوان: «Organisationsformen der Eisenindustrie und Textilindustrie in England und Amerika». Bd. I, Lpz., 1910 (اشکال سازمانی صنایع ذوب آهن و صنایع بافندگی در انگلستان و آمریکا». جلد ۱، لایپزیگ، سال ۱۹۱۰. ه. ت.).

Dr. Riesser. «Die deutschen Großbanken und ihre Konzentration\* im Zusammenhange mit der Entwicklung der Gesamtwirtschaft in Deutschland». 4. Aufl., 1912, S. 149. — R. Liefmann. «Kartelle und Trusts und die Weiterbildung der volkswirtschaftlichen Organisation». 2. Aufl., 1910, S. 25 (دکتر ریسر. «بانکهای بزرگ آلمان و تراکم آنها در پیوند با رشد مجموعه\* اقتصاد در آلمان». چاپ چهارم، سال ۱۹۱۲، ص ۱۴۹ — ر. لیفمان. «کارتل‌ها و تراست‌ها و جریان گسترش سازمان اقتصاد ملی». چاپ دوم، سال ۱۹۱۰، ص ۲۵. ه. ت.).

میزان واقعی است. از اطلاعات پیشگفته مربوط به آمار صنعتی سال ۱۹۰۷ آلمان دیده میشود که حتی در ۱۲ هزار مؤسسه<sup>۱</sup> کلان کشور مسلماً بیش از نیمی از مجموع نیروی بخار و برق کشور تمرکز یافته است. در ایالات متحده آمریکای شمالی شمار تراست‌ها در سال ۱۹۰۰-۱۸۵ و در سال ۱۹۰۷-۲۵۰ بود. آمار آمریکا مجموع مؤسسات صنعتی کشور را به سه گروه یعنی به مؤسسات متعلق به افراد، شرکت‌ها و کورپراسیون‌ها تقسیم میکنند. ضمناً در سال ۱۹۰۴-۲۳,۶ درصد مجموع مؤسسات و در سال ۱۹۰۹-۲۵,۹ درصد یعنی بیش از یک چهارم آنها به کورپراسیون‌ها تعلق داشت. شمار کارگران این مؤسسات در سال ۱۹۰۴-۷۰,۶ درصد و در سال ۱۹۰۹-۷۵,۶ درصد یعنی سه چهارم مجموع کارگران بود. میزان تولید بترتیب عبارت بود از ۱۰,۹ و ۱۶,۳ میلیارد دلار یا ۷۳,۷ و ۷۹ درصد کل مبلغ.

کارتل‌ها و تراست‌ها در بسیاری از موارد هفت-هشت دهم تولید یک رشته<sup>۲</sup> صنعت را در دست خود متمرکز دارند. سندیکات زغال سنگ رن-وستفالی در سال ۱۸۹۳ یعنی در لحظه<sup>۳</sup> تأسیس ۸۶,۷ درصد کل تولید زغال منطقه را در دست خود متمرکز داشت، ولی در سال ۱۹۱۰ این رقم به ۹۵,۴ درصد رسید.\* انحصاری که بدینسان پدید می‌آید عواید عظیم برای خود تأمین میکند و به تشکیل واحدهای صنعتی تولیدی دارای ابعاد بیکران می‌انجامد. تراست مشهور نفت ایالات متحده (Standard Oil Company) در سال ۱۹۰۰ تأسیس<sup>۴</sup> شد. «سرمایه آن ۱۵۰ میلیون دلار بود. معادل ۱۰۰ میلیون دلار سهام عادی و ۱۰۶ میلیون دلار سهام ممتاز نشر یافت. بابت سهام اخیر طی سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۷ بترتیب زیر بهره پرداخت شد: ۴۸,۴۸، ۴۵، ۴۴،

Dr. Fritz Kestner. «Der Organisationszwang. Eine Untersuchung \* über die Kämpfe zwischen Kartellen und Außenseitern». Brl., 1912, S. 11 (دکتر فریتس کستنر. «مجبور کردن به تشکل. پژوهشی درباره مبارزه کارتل‌ها و غریبه‌ها». برلن، سال ۱۹۱۲، ص ۱۱. ه. ت.).

۳۶، ۴۰، ۴۰ و ۴۰ درصد که جمعاً ۳۶۷ میلیون دلار بود. از سال ۱۸۸۲ تا سال ۱۹۰۷ سود خالصی به مبلغ ۸۸۹ میلیون دلار بدست آمد که ۶۰۶ میلیون آن بابت بهره سهام پرداخت شد و بقیه برای سرمایه‌ذخیره رفت»\*. «در سال ۱۹۰۷ مجموع مؤسسات تراست فولاد (United States Steel Corporation) دست کم ۲۱۰۱۸۰ کارگر و کارمند داشتند. بزرگترین مؤسسه صنایع استخراج معادن آلمان موسوم به شرکت استخراج معادن گلزنیکرشنر (Gelsenkirchener Bergwerksgesellschaft) در سال ۱۹۰۸ — ۱۹۰۸ — ۴۶۰۴۸ کارگر و کارمند داشت»\*\*. در سال ۱۹۰۲ تراست فولاد ۹ میلیون تن فولاد تولید میکرد\*\*». تولید فولاد آن در سال ۱۹۰۱ — ۶۶،۳ درصد و در سال ۱۹۰۸ — ۵۶،۱ درصد کل تولید فولاد ایالات متحده\*\*\* و میزان استخراج سنگ آهن آن طی همان سالها به ترتیب ۴۳،۹ و ۴۶،۳ درصد بود.

در گزارش کمیسیون دولتی آمریکا درباره تراست‌ها گفته میشود: «برتری تراست‌ها بر رقبایشان ناشی از ابعاد بزرگ مؤسسات و تکنیک عالی آنهاست. تراست دخانیات از همان آغاز تأسیس، تمام مساعی خود را بکار برد تا همه‌جا ماشین را بمیزان وسیع جایگزین کار دستی کند و برای این مقصود تمام پروانه‌های اختراع را که بنحوی از انحاء با تولید دخانیات ارتباط داشت، خرید و مبالغ هنگفتی صرف این کار کرد. بسیاری از پروانه‌های اختراع نخست غیر قابل استفاده از کار در

---

R. Liefmann. «Beteiligungs- und Finanzierungsgesellschaften. Eine \* Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen». I. Aufl., Jena, 1909, S. 212 (ر. لیفمان: «شرکت‌های مشارکت‌کننده و اعتباردهنده. پژوهش درباره سرمایه‌داری کنونی و ماهیت اوراق بهادار». چاپ اول، ینا، سال ۱۹۰۹، ص ۲۱۲. ه. ت.)  
\* همانجا، ص ۲۱۸.

Dr. S. Tschierschky. «Kartell und Trust». Gött., 1903, S. 13 \*\*\* (دکتر ز. چیرشکی. «کارتل و تراست». گتینگن، ص ۱۳. ه. ت.)  
\*\*\* Th. Vogelstein. «Organisationsformen» ، ص ۲۷۵.

برخلاف اراده و ادراک آنان بسوی یک نوع نظام اجتماعی تازه که گذرگاه میان آزادی کامل رقابت و اجتماعی شدن کامل است، میکشاند.

تولید، اجتماعی میشود، ولی تصاحب محصول آن، خصوصی باقی میماند. وسایل اجتماعی تولید در مالکیت خصوصی عده کمی از افراد باقی میماند. چهارچوب عمومی رقابت رسماً آزاد بر جای باقی میماند و در همانحال فشار معدودی انحصارگر بر بقیه اهالی صد بار شدیدتر، محسوستر و تحمل ناپذیرتر میشود.

کستتر اقتصاددان آلمانی کتاب خاصی به «مبارزه میان کارتها و غریبه‌ها» یعنی کارفرمایانی که وارد کارتل نیستند اختصاص داده، آنها «مجبور کردن به تشکل» نامیده است و حال آنکه برای احتراز از آرایش چهره نظام سرمایه‌داری، البته میبایست گفته میشد: مجبور کردن به تبعیت از گروهبندی‌های انحصارگران. یک نظر ساده حتی به فهرست وسایل و شیوه‌هایی که انحصارگران در مبارزات متمدنانه امروزین و نوین خود برای «تشکل» بکار میبرند، آموزنده است. این وسایل و شیوه‌ها عبارتند از: ۱) محروم کردن از مواد خام («... یکی از مهمترین شیوه‌ها برای مجبور کردن به ورود در کارتل»؛ ۲) محروم کردن از نیروی کار بکمک «آلیانس‌ها» (یعنی قراردادهای سرمایه‌داران با اتحادیه‌های کارگری درباره آنکه اتحادیه‌های کارگری فقط در مؤسسات عضو کارتل مجاز به کار باشند)؛ ۳) محروم کردن از وسایل حمل و نقل؛ ۴) محروم کردن از بازار فروش؛ ۵) قرارداد با خریدار درباره اینکه فقط با کارتل روابط بازرگانی برقرار باشد؛ ۶) پایین آوردن منظم قیمت‌ها (برای ورشکست کردن «غریبه‌ها» یعنی مؤسساتی که تابع انحصارگران نیستند، میلیونها خرج میشود تا قیمت فروش طی مدت معینی پایین‌تر از قیمت رأس‌المال باشد: در صنعت بنزین قیمت‌ها در مواردی از ۴۰ مارک به ۲۲ مارک یعنی تقریباً به نصف تنزل داده شده است!)؛ ۷) محروم کردن از اعتبار؛ ۸) اعلام تحریم.

این دیگر مبارزه رقابتی میان مؤسسات کوچک و بزرگ، میان

مؤسسات دارای تکنیک عقب‌مانده و مؤسسات مجهز به تکنیک مدرن نیست، بلکه انحصارگران، آن مؤسساتی را که تابع انحصار نیستند و در برابر فشار و بیداد انحصار مقاومت می‌ورزند، خفه می‌کنند. حال ببینید این جریان در ذهن اقتصاددان بورژوازمشرب چه بازتابی دارد:

کستنر مینویسد: «حتی در عرصه فعالیت صرفاً اقتصادی نیز انتقال از فعالیت بازرگانی بمفهوم پیشین آن، بسوی سوداگری (Speculation — م.) متشکل، انجام می‌گیرد. حال دیگر بهترین کامیابی‌ها نصیب آن بازرگانی نیست که بر پایه تجارب فنی و بازرگانی خود، بهتر از دیگران می‌تواند نیازمندی‌های خریداران را دریابد و تقاضای پنهان‌مانده را معلوم و باصطلاح «مکشوف دارد»، بلکه نصیب سوداگر نابغه‌ایست (!؟) که می‌تواند جریان پیشرفت تشکل و امکان برقراری ارتباط میان مؤسسات مختلف و بانکها را از پیش در نظر گیرد یا دست‌کم با شم خود دریابد...».

معنای این سخنان بزبان انسانی چنین است: رشد سرمایه‌داری به درجه‌ای رسیده است که حال دیگر با آنکه تولید کالایی همچنان «فرمانرواست» و بنیاد مجموعه اقتصاد بشمار میرود، این تولید عملاً دچار اختلال شده است و سودهای عمده نصیب «نوابغ» عرصه تقلبات مالی می‌شود. بنیاد این تقلبات و شیادی‌ها را اجتماعی شدن تولید تشکیل می‌دهد، ولی پیشرفت عظیم جامعه بشری که با تلاش خود بدین اجتماعی شدن رسیده است، بسود... سوداگران انجام می‌گیرد. در صفحات بعد خواهیم دید که آنانکه به انتقاد ارتجاعی خرده‌بورژوازی از امپریالیسم سرمایه‌داری می‌پردازند، چگونه «بر این اساس» آرزوی بازگشت به عقب یعنی بازگشت به رقابت «آزاد»، «مسالمت‌آمیز» و «شرافتمندانه» را دارند.

کستنر می‌گوید: «افزایش طولانی قیمت‌ها که نتیجه تشکیل کارتل‌هاست، تا کنون فقط در مورد مهمترین وسایل و لوازم تولید، خاصه زغال سنگ و آهن و پتاس جریان داشت و برعکس در مورد فرآورده‌های آماده هرگز مشاهده نمیشد. افزایش سودآوری ناشی از این امر نیز فقط به صنایع مولد وسایل تولید محدود بود. بدین مشاهدات

باید این نکته را هم افزود که صنایع تبدیل کننده مواد خام (و نه تبدیل کننده فرآورده های نیمه حاضر) در نتیجه تشکیل کارتل ها نه تنها از نظر درآمد و سودآوری مزایای فراوانی بزیان صنایع تبدیل کننده بعدی فرآورده های نیمه آماده، بدست می آورند، بلکه اکنون در قبال این صنایع موضع مسلطی احراز کرده اند که در محیط رقابت آزاد وجود نداشته است\*.

کلماتی که ما روی آن تکیه کرده ایم نشانگر ماهیت امریست که اقتصاددانهای بورژوا مشرب با چنین بی میلی و این چنین بندرت بدان اعتراف میکنند و مدافعان امروزی اپورتونیزم و در رأس آنها کارل کائوتسکی سخت میکوشند آنها منکر شوند و از آن روی برتابند. موضع مسلط و اعمال زور ناشی از آن، برای «مرحله» کنونی رشد سرمایه داری «عمومیت دارد و با تشکیل انحصارهای اقتصادی همه توان ناگزیر میبایست چنین وضعی پدید آید و پدید هم آمد.

نمونه دیگری از تسلط کارتل ها را ذکر میکنیم. هر جا که بتوان تمام منابع مواد خام یا منابع عمده این مواد را به چنگ آورد، پیدایش کارتل ها و تشکیل انحصارها بسیار آسانست. ولی اشتباهست اگر تصور شود که انحصارها در رشته های دیگری از صنایع نیز که به چنگ آوردن منابع مواد خام میسر نیست، پدید نمی آیند. برای صنایع سیمان ماده خام همه جا یافت میشود. ولی این صنایع نیز در آلمان سخت کارتلی شده اند. کارخانه ها در سندیکات های منطقه ای گرد آمده اند: سندیکات آلمان جنوبی، سندیکات رن-وستفالی و غیره. قیمت های انحصاری تعیین شده است: بهای هر واگن سیمان ۲۳۰ - ۲۸۰ مارک در قبال ۱۸۰ مارک بهای تمام شده آن! مؤسسات ۱۲ - ۱۶ درصد بهره سهام میپردازند، ضمناً نباید فراموش کرد که «نوابغ» سوداگری امروزی میدانند چگونه مبالغ هنگفت سود را علاوه بر سبلی که بعنوان بهره سهام تقسیم میشود، به جیب خود سرازیر کنند. انحصارگران برای برانداختن رقابت از عرصه صنایعی چنین سودآور، حتی نیرنگ بکار میبرند، بدینمعنی

که شایعات دروغ درباره خرابی وضع صنایع پخش میکنند، آگهیهای بی‌امضایی در روزنامه‌ها انتشار میدهند که در آنها گفته میشود: «سرمایه‌داران! از سرمایه‌گذاری در صنعت سیمان بپرهیزید!»؛ و سرانجام مؤسسات «غریبه‌ها» را (یعنی آنهایی را که در سندیکات‌ها شرکت ندارند) با پرداخت ۶۰-۸۰ تا ۱۵۰ هزار مارک «غرامت» می‌خرند\*. انحصار همه‌جا بوسایل گوناگون — از پرداخت «فروتنانه» غرامت گرفته تا «کاربرد» شیوه آمریکایی دینامیت برضد رقیب، — راه خود را هموار میکند.

این دعوی که کارتل‌ها بحرانها را برمی‌اندازند، افسانه‌پردازی اقتصاددانان بورژواشرب است که میکوشند چهره نظام سرمایه‌داری را بهر قیمتی هست، آرایش دهند. مطلب درست عکس اینست؛ بدینمعنی که ایجاد انحصار در برخی از رشته‌های صنایع، هرج و مرج ذاتی مجموعه تولید کل سرمایه‌داری را تشدید میکند و آنرا حدت میدهد. ناهماهنگی میان رشد کشاورزی و صنایع که اصولاً برای نظام سرمایه‌داری عمومیت دارد، روزبروز بیشتر میشود. وضع ممتازی که کارتلی‌ترین صنایع باصطلاح سنگین، خاصه صنایع زغال و آهن از آن برخوردارند، همانگونه که یایدلس نگارنده یکی از بهترین آثار درباره «مناسبات بانکهای بزرگ آلمان با صنایع»، اذعان دارد، در سایر رشته‌های صنایع «به تشدید بیش از پیش بی‌برنامگی» می‌انجامد\*\*.

لیفمان، مدافع بی‌پروای نظام سرمایه‌داری مینویسد: «هرچه اقتصاد ملی یک کشور رشدیافته‌تر باشد، بیشتر به کارهای پریسک یا خارج از کشور یعنی به کارهایی که گسترش آنها به زمانی دراز نیاز دارد

\* «Zement» von L. Eschwege. «Die Bank» (۳۳)، ۱۹۰۹، ۱، ص ۱۱۵ و صفحات بعد (ل. اشوه‌گه: مقاله «سیمان» مجله «بانک»، ه. ت.).  
 \*\* «Das Verhältnis der deutschen Großbanken zur Industrie» Jeidels.

mit besonderer Berücksichtigung der Eisenindustrie». Lpz., ۱۹۰۵، ص ۲۷۱ (یایدلس. «مناسبات بانکهای بزرگ آلمان با صنایع، خاصه با صنایع فلزسازی». لایپزیگ. ه. ت.).

یا سرانجام به کارهایی که فقط دارای اهمیت محلی است، روی می آورد».\*  
 دست زدن به کارهای پرریسک، در آخرین تحلیل ناشی از افزایش  
 عظیم سرمایه است که میتوان گفت پیمانۀ آن لبریز شده به خارج از  
 کشور سرازیر میگردد و غیره. در عین حال پیشرفت بسیار سریع  
 تکنیک نیز موجبات روزافزون ناهماهنگی میان جوانب گوناگون اقتصاد  
 ملی و هرج و مرج و بحران را فراهم میسازد. همان لیفمان مجبورست  
 اعتراف کند که «با احتمال زیاد جامعه بشری در آینده نزدیک باز هم در  
 عرصه تکنیک تحولات بزرگ در پیش خواهد داشت که در سازمان  
 اقتصاد ملی نیز تأثیر خود را اعمال خواهد کرد»... نیروی برق و  
 هواپیمایی... «در این ادوار دگرگونی های بنیادی اقتصادی، معمولاً طبق  
 یک قاعده عمومی، سوداگری شدت می پذیرد...»\*\*

بحرانها نیز — هر بحرانی و بیش از همه بحرانهای اقتصادی،  
 اما نه تنها بحرانهای اقتصادی — بنوبه خود گرایش به تراکم و  
 انحصار را بمیزان عظیمی تشدید میکنند. یایدلس درباره اهمیت بحران  
 سال ۱۹۰۰ که چنانچه میدانیم در تاریخ انحصارهای امروزین نقطه  
 عطف پدید آورد، نکات بسیار ارزنده ای بیان داشته است:

«بحران سال ۱۹۰۰ علاوه بر مؤسسات غول آسای رشته های عمده  
 صنایع، مؤسسات بسیاری را که سازمان آنها به مفهوم امروزی کهنه بود  
 یعنی مؤسسات «ناب» (یعنی غیر فراگیر) را نیز که با موج اعتلای  
 صنعتی روم آمده بودند، در بر گرفت. تنزل قیمتها و کاهش میزان تقاضا  
 این مؤسسات «ناب» را به چنان وضع فلاکتباری دچار ساخت که فراگیرهای  
 عظیم یا بکلی از آن فارغ بودند و یا برای زمان بسیار کوتاهی بدان  
 دچار شدند. در نتیجه این امر بحران سال ۱۹۰۰ به میزانی بمراتب  
 بیش از بحران سال ۱۸۷۳ موجب تراکم صنایع شد: بحران  
 سال ۱۸۷۳ نیز گروهی از بهترین مؤسسات را متمایز ساخته بود، ولی  
 این گروه زنده در سطح آنروز تکنیک نمیتوانست کار مؤسساتی را که

\* «Beteiligungs- etc. Ges.», Liefmann, ص ۴۳۴.

\*\* «Beteiligungs- etc. Ges.», Liefmann, ص ۴۶۵ — ۴۶۶.



توانسته بودند از بحران پیروز در آیند، به انحصار بکشاند. و حال آنکه مؤسسات غول‌آسای صنایع کنونی ذوب آهن و برق در پرتو تکنیک بسیار پیچیده و سازماندهی بسیار گسترده و قدرت سرمایه<sup>۱</sup> خویش از یک چنین انحصار درازمدت و آنهم در سطحی بسیار عالی برخوردارند. مؤسسات صنایع ماشین‌سازی و برخی از رشته‌های صنایع فلزسازی و طرق و موصلات و غیره نیز همین انحصار را متتها در سطح پایینتر دارند»\*.

انحصار - آخرین کلام «مرحله» جدید رشد سرمایه‌داری» است. ولی اگر ما نقش بانکها را از نظر دور داریم، تصورات ما درباره نیروی واقعی و اهمیت انحصارات امروزی بسیار نارسا، ناقص و محدود خواهد بود.

## ۲ - بانکها و نقش جدید آنها

عمل اساسی و اولیه بانکها میانجیگری در پرداخت است. بدین مناسبت بانکها سرمایه<sup>۲</sup> پولی بیکار را به سرمایه<sup>۳</sup> فعال یعنی سودآور تبدیل میکنند و انواع درآمدهای پولی را گرد می‌آورند و در اختیار طبقه<sup>۴</sup> سرمایه‌داران می‌گذارند.

هم‌روند با گسترش بانکداری و تراکم امور آن در مؤسسات معدود، بانکها از میانجی‌های ساده به انحصارگران همه‌توانی بدل میشوند که تقریباً تمام سرمایه<sup>۵</sup> پولی مجموع سرمایه‌داران و کارفرمایان خرده‌پا و نیز بخش بزرگی از وسایل تولید و منابع مواد خام کشور معین و رده‌ای از کشورها در اختیار آنان قرار می‌گیرد. این تبدیل جمع‌کثیری از میانجیان ساده به یکمشت انحصارگر یکی از روندهای بنیادی فرارویی سرمایه‌داری و پیدایش امپریالیسم سرمایه‌داری است و بدینجهت تراکم بانکها از نکات است که در وهله<sup>۶</sup> اول باید بدان بپردازیم.

در سال ۱۹۰۷ - ۱۹۰۸ مبلغ سپرده‌ها در همه بانکهای سهامی

آلمان که بیش از یک میلیون مارک سرمایه داشتند، ۷ میلیارد مارک بود. ولی در سال ۱۹۱۲-۱۹۱۳ این مبلغ به ۹,۸ میلیارد مارک رسید. میزان افزایش این سپرده‌ها طی این پنجسال ۴۰ درصد بود و ضمناً از ۲,۸ میلیارد مارک افزایش ۲,۷۵ میلیارد آن به ۵۷ بانک دارای بیش از ۱۰ میلیون مارک سرمایه می‌رسد. این سپرده‌ها به ترتیب زیر، میان بانکهای بزرگ و کوچک تقسیم میشد\* :

درصد مجموع سپرده‌ها

در بانکهای کوچک با سرمایه کمتر از یک میلیون مارک	در ۱۱۵ بانک دارای سرمایه از ۱ تا ۱۰ میلیون مارک	در بقیه ۴۸ بانک دارای سرمایه بیش از ۱۰ میلیون مارک	در ۹ بانک بزرگ	
۴	۱۶,۵	۳۲,۵	۴۷	۱۹۰۸-۱۹۰۷
۳	۱۲	۳۶	۴۹	۱۹۱۳-۱۹۱۲

بانکهای بزرگ که ۹ بانک از آنها به تنهایی نزدیک به نیمی از مجموع سپرده‌ها را در دست خود متمرکز دارند، عرصه را بر بانکهای کوچک تنگ کرده‌اند. ولی در اینجا هنوز نکات بسیار زیادی در نظر گرفته نشده است، مثلاً تبدیل یک رده از بانکهای کوچک به شعب واقعی بانکهای بزرگ و غیره که در پایین از آن سخن خواهد رفت.

\* Alfred Lansburgh. «Fünf Jahre d. Bankwesen», «Die Bank» ۱۹۱۳، شماره ۸، ص ۷۲۸ (آلفرد لانسبورگ، «فعالیت پنجساله» بانکهای آلمان»، مجله «بانک». ه. ت.)

در پایان سال ۱۹۱۳ شولتسه-گورنیتس سپرده‌های ۹ بانک بزرگ برلن را ۱,۵ میلیارد مارک از مجموع تقریباً ۱۰ میلیارد مارک، تخمین زده است. همین مؤلف علاوه بر سپرده‌ها کل سرمایه<sup>۱</sup> بانکی را نیز در نظر می‌گیرد و می‌نویسد: «در پایان سال ۱۹۰۹ نه بانک بزرگ برلن، همراه با بانکهای وابسته به آنها ۱۱,۳ میلیارد مارک یعنی نزدیک به ۸۳ درصد کل سرمایه<sup>۲</sup> بانکی آلمان را در اختیار داشتند. «بانک آلمان» (Deutsche Bank) که همراه با بانکهای وابسته به آن، قریب ۳ میلیارد مارک در اختیار دارد، هم‌ردیف با خزانه‌داری راه آهن دولتی پروس بزرگترین محل تجمع سرمایه<sup>۳</sup> اروپا و در عین حال در درجه<sup>۴</sup> عالی عدم تمرکزست».\*

ما روی اشاره‌ای که به بانکهای «وابسته» شده است، تکیه کردیم، زیرا این مطلب بیکی از مهمترین ویژگی‌های مشخص‌کننده تراکم سرمایه‌داری امروزی مربوط می‌شود. مؤسسات بزرگ، خاصه بانکها، علاوه بر آنکه بانکهای کوچک را بطور مستقیم می‌بلعند، از طریق «مشارکت» در سرمایه<sup>۵</sup> آنها و خرید یا مبادله سهام و از طریق سیستم وام و اعتبار و غیره و غیره نیز آنها را بخود «وابسته» می‌سازند، تابع خود میکنند و به گروه «خویش» یا باصطلاح فنی — به «کنسرن» خود ملحق میکنند. پروفیسور لیفمان «اثر» بزرگی مشتمل بر پانصد صفحه به توصیف «شرکت‌های مشارکت‌کننده و اعتباردهنده»<sup>۶</sup> \* امروزی اختصاص داده که متأسفانه در آن نکات «تئوریک» بسیار کمیاری را به مدارک خام غالباً درک نشده، افزوده است. اینکه سیستم «مشارکت‌های» مزبور از نظر تراکم به چه نتیجه‌ای می‌انجامد، مطلبی است که کتاب ریسر «کارشناس»

\* «Grundriß der Schulze-Gaevernitz. «Die deutsche Kreditbank»  
 «der Sozialökonomik». Tüb. ۱۹۱۵، ص ۱۲ و ۱۳۷ (شولتسه-گورنیتس.  
 «بانک اعتباری آلمان»، نشریه «سبانی اقتصاد جامعه». توپینگن. ه. ت.).  
 R. Liefmann. «Beteiligungs- und Finanzierungsgesellschaften.»  
 Eine Studie über den modernen Kapitalismus und das Effektenwesen.  
 1. Aufl., Jena سال ۱۹۰۹، ص ۲۱۲.

امور بانکی درباره بانکهای بزرگ آلمان بهتر از همه آنها نشان میدهد. ولی پیش از آنکه به بررسی ارقام او پردازیم، نمونه مشخصی از سیستم «مشارکتها» ذکر میکنیم.

«گروه» «بانک آلمان» یکی از بزرگترین — و شاید هم بزرگترین — گروه بانکهای بزرگ است. برای آنکه بتوان رشتههای عمده پیونددهنده میان همه بانکهای این گروه را، در مدنظر گرفت، باید «مشارکتهای» درجه اول و دوم و سوم یا به بیان دیگر وابستگی درجه اول و دوم و سوم (وابستگی بانکهای کوچکتر به «بانک آلمان») را از یکدیگر تمییز داد. آنوقت منظره چنین میشود\* :

وابستگی درجه سوم	وابستگی درجه دوم	وابستگی درجه اول	
از آنها ۴ بانک در ۷ بانک — از آنها ۲ بانک در ۲ بانک	از آنها ۹ بانک در ۳۴ بانک — از آنها ۵ بانک در ۱۴ بانک	در ۱۷ بانک؛  در ۵ بانک در ۸ بانک	دایمی برای مدت نامعلوم گاهگاه مشارکت دارد. «بانک آلمان»
از آنها ۶ بانک در ۹ بانک	از آنها ۱۴ بانک در ۴۸ بانک	در ۳۰ بانک	جمعاً

۳ بانک از ۸ بانک دارای «وابستگی درجه اول» که «گاهگاه» به «بانک آلمان» وابستگی دارند، بانک خارجی هستند: یک بانک اتریش («اتحادیه بانکی» — «Bankverein» — وین) و دو بانک روسی (بانک بازرگانی سیبری و بانک روسی بازرگانی خارجی). رویهمرفته در گروه

Alfred Lansburgh. «Das Beteiligungssystem im deutschen Bankwe-\*

«Die Bank» (sen), ۱۹۱۰، ۱، ص ۵۰۰ (آلفرد لانسبورگ. «سیستم مشارکتها در امور بانکی آلمان»، مجله «بانک». ه. ت.)

«بانک آلمان» مستقیم و غیر مستقیم، کلی و جزئی، ۸۷ بانک مشارکت دارند و کل سرمایه‌ای که این گروه در اختیار دارد — اعم از سرمایه خودشان و سرمایه‌ای که بانها سپرده شده است، به ۲ — ۳ میلیارد مارک می‌رسد.

روشن است بانکی که در رأس چنین گروهی جای دارد و با نیم دوجین بانک دیگر که چندان دست کمی از آن ندارند، برای معاملات مالی بالاخص بزرگ و پرسود، نظیر قرضه‌های دولتی، توافق میکنند، — دیگر تنها نقش «میانجی» ندارد و به گروهبندی یک مشت انحصارگر مبدل شده است.

ارقام زیر که ریسر در کتاب خود آورده است و ما خلاصه آنها را در اینجا نقل میکنیم، نشانگر آنند که تراکم امور بانکی در آلمان درست در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، چه سرعتی داشته است:

تعداد شعبه‌ها و مشارکتهای ۶ بانک بزرگ برلن

سال	شعب موجود در آلمان	صندوق سپرده‌ها و باجه‌های تبدیل پول	مشارکت دائمی در بانکهای سهامی آلمان	مجموع مؤسسات
۱۸۹۵	۱۶	۱۴	۱	۴۲
۱۹۰۰	۲۱	۴۰	۸	۸۰
۱۹۱۱	۱۰۴	۲۷۶	۶۳	۴۵۰

می‌بینیم با چه سرعتی شبکه انبوهی از مجاری مالی پدید می‌آید که سراسر کشور را فرا میگیرد، تمام سرمایه‌ها و درآمدهای پولی را متمرکز میکنند و هزاران و هزاران واحد اقتصادی پراکنده را به یک واحد کل اقتصادی سرمایه‌داری ملی و سپس به واحد اقتصادی سرمایه‌داری جهانی مبدل می‌سازد. مفهوم «عدم تمرکزی» که شولتسه-گورنیتس در بخش قبلاً نقل شده از کتابش، بنام اقتصاد سیاسی بورژوازی زمان ما از آن سخن میگوید، در واقعیت اسر اینست که شمار روزافزونی از واحدهای

اقتصادی که در گذشته «استقلال» نسبی داشتند یا به بیان صحیحتر در محل ثابتی محدود بودند، تابع یک مرکز واحد شوند. این «عدم تمرکز» در واقعیت امر معنایش تمرکز یعنی افزایش نقش و اهمیت و قدرت غولهای انحصارگر است.

در کشورهای سرمایه‌داری کهنسالتر این «شبکه» بانکی از اینهم انبوه‌تر است. در انگلستان، با اضافه ایرلند، در سال ۱۹۱۰، شمار شعب کلیه بانکها ۷۱۵۱ بود. چهار بانک بزرگ هر یک بیش از ۴۰۰ شعبه (از مجموع ۴۴۷ تا ۶۸۹ شعبه) و سپس چهار بانک دیگر هر یک بیش از ۲۰۰ شعبه و ۱۱ بانک هر یک بیش از ۱۰۰ شعبه داشتند.

در فرانسه سه بانک کلان یعنی بانکهای «Crédit Lyonnais»، «Comptoir National» و «Société Générale» \* دامنه معاملات و شبکه شعب خود را بدینسان گسترش داده‌اند \* \* :

میزان سرمایه		تعداد شعب و صندوقها			
		جمعاً	در پاریس	در شهرستانها	
خودی	غیر				
(به میلیون فرانک)					
۴۲۷	۲۰۰	۶۴	۱۷	۴۷	۱۸۷۰
۱۲۴۵	۲۶۵	۲۵۸	۶۶	۱۹۲	۱۸۹۰
۴۳۶۳	۸۸۷	۱۲۲۹	۱۹۶	۱۰۳۳	۱۹۰۹

\* «اعتبار لیون»، «باچه استقراضی ملی» و «شرکت ژنرال». ه. ت.

Eugen Kaufmann. «Das französische Bankwesen». Tüb., 1911 \* \*

۱۹۱۱، ص ۳۵۶ و ۳۶۲ (کائوفمان). «معاملات بانکی در فرانسه».

توین گن. ه. ت.

ریسر برای نشان دادن صفت مشخصه «روابط» بانک بزرگ امروزی ارقامی درباره تعداد نامه‌های واصله و صادره «شرکت خرید بروات» (Disconto-Gesellschaft) که یکی از بزرگترین بانکهای آلمان و جهان است (سرمایه آن در سال ۱۹۱۴ به ۳۰۰ میلیون مارک رسید) ذکر میکند:

## تعداد نامه‌ها

فرستاده	رسیده	
۶۲۹۲	۶۱۳۵	۱۸۵۲
۸۷۵۱۳	۸۵۸۰۰	۱۸۷۰
۶۲۶۰۴۳	۵۳۳۱۰۲	۱۹۰۰

تعداد حسابهای بانک بزرگ «اعتبار لیون» پاریس از ۲۸۵۳۵ در سال ۱۸۷۵ به ۶۳۳۵۳۹ در سال ۱۹۱۲ رسید\*.

این ارقام ساده شاید روشنتر از هر شرح و تفصیلی نشانگر آن باشد که چگونه با تمرکز سرمایه و افزایش معاملات بانکها نقش آنها دستخوش دگرگونی بنیادی میشود و از سرمایه‌داران پراکنده یک سرمایه‌دار کلکتیو پدید می‌آید. وقتی بانک برای چند سرمایه‌دار حساب جاری باز میکند، گویی یک عمل صرفاً فنی و فقط فرعی انجام میدهد. ولی وقتی این عمل گسترش می‌پذیرد و ابعاد عظیم بخود میگیرد، آنوقت معلوم میشود که یکمشت انحصارگر، معاملات بازرگانی و صنعتی سراسر جامعه\* سرمایه‌داری را تابع خود میکنند و امکان می‌یابند از طریق روابط بانکی و حسابهای جاری و معاملات مالی دیگر، اول از وضع کار سرمایه‌داران مختلف دقیقاً باخبر شوند و سپس آنها را تحت کنترل خود قرار دهند و از طریق افزایش یا کاهش اعتبار، از طریق آسان کردن یا دشوار ساختن دریافت این

\* Jean Lescure. «L'épargne en France». P. ۵۲ (ژان)

لسکور. «اندوخته‌ها در فرانسه». پاریس. ه. ت. (.)

اعتبار، در آنها اعمال نفوذ کنند و سرانجام سرنوشت آنها را تمام و کمال تعیین کنند، میزان درآمد آنها را تعیین کنند، آنها را از سرمایه محروم کنند یا برعکس به آنها امکان دهند بسرعت و بمیزان هنگفتی بر میزان سرمایه<sup>۴</sup> خویش بیفزایند و غیره.

ما هم اکنون از ۳۰۰ میلیون مارک سرمایه<sup>۵</sup> «شرکت خرید بروات» در برلن سخن گفتیم. این افزایش سرمایه<sup>۶</sup> «شرکت خرید بروات» یکی از لحظات مبارزه برای احراز سرکردگی میان دو بانک از بزرگترین بانکهای برلن یعنی «بانک آلمان» و «شرکت خرید بروات» بود. در سال ۱۸۷۰ بانک اول هنوز تازه کار بود و سرمایه اش جمعاً به ۱۵ میلیون مارک میرسید، سرمایه<sup>۷</sup> بانک دوم ۳۰ میلیون بود. در سال ۱۹۰۸ بانک اول ۲۰۰ میلیون و بانک دوم ۱۷۰ میلیون سرمایه داشت. در سال ۱۹۱۴ بانک اول سرمایه اش را به ۲۵۰ میلیون و بانک دوم از طریق ادغام با بانک بزرگ درجه<sup>۸</sup> اول دیگر یعنی «بانک متحده شافهائوزن» سرمایه اش را به ۳۰۰ میلیون رساند. و روشن است که این مبارزه برای سرکردگی بموازات «توافق های» میان دو بانک که پیوسته افزونتر و استوارتر میشود، انجام میگیرد. حال بینیم این جریان به کارشناسان امور بانکی که مسائل اقتصادی را از نظرگاهی بررسی میکنند که از چهارچوب معتدلترین و تر و تمیزترین اصلاح طلبی های بورژوازی، بهیچوجه فراتر نمیرود، چه نتیجه گیریهایی را تحمیل میکنند:

مجله آلمانی «بانک» درباره افزایش سرمایه «شرکت خرید بروات» که به ۳۰۰ میلیون مارک رسیده بود، نوشت: «بانکهای دیگر نیز همین راه را تعقیب خواهند کرد و از ۳۰۰ نفری که اکنون چرخ اقتصاد آلمان را میگردانند، با گذشت زمان ۲۵۰،۵۰ یا کمتر از این باقی خواهند ماند. نمیشود انتظار داشت که جریان نوین تراکم تنها به امور بانکی محدود شود. وجود روابط نزدیک میان بانکهای مختلف طبعاً به نزدیکی میان سندیکات های کارخانه داران مورد حمایت این بانکها نیز خواهد انجامید... یک روز از خواب برمیخیزیم و فقط تراستها را در برابر دیدگان حیرت زده خود می بینیم



و آنگاه با ضرورت تبدیل انحصارهای خصوصی به انحصارهای دولتی روبرو خواهیم شد. با وجود این ما در ماهیت امر، جز از این لحاظ که سیر پیشرفت اشیاء را که سهام نیز اندکی باعث تسریع آن بوده است، آزاد گذارده‌ایم، از هیچ لحاظ دیگر موجهی برای سرزنش خود نمی‌بینیم»\*.

اینست نمونه‌ای از زبونی روزنامه‌نگاری بورژوایی که علم بورژوایی تنها وجه تمایزش با آن داشتن صداقت کمتر و کوشش برای پرده کشیدن بروی ماهیت امر و استتار جنگل بکمک درختان است. «حیرت کردن» از پی‌آمدهای تراکم، «سرزش کردن» دولت آلمان سرمایه‌داری یا «جامعه» سرمایه‌داری («با») و ترس از «تسریع» تراکم ناشی از انتشار سهام، — همانگونه که چپ‌رشی یکی از کارشناسان آلمانی «در رشته» کارتل» از تراست‌های آمریکایی می‌ترسد و کارتل‌های آلمانی را بر آنها «ترجیح میدهد»، زیرا به گمانش این کارتل‌ها استعداد آنها ندارند که «پیشرفت فنی و اقتصادی را مانند تراست‌ها فزون از اندازه تسریع کنند»\*\* — مگر اینها همه نشانگر زبونی نیست؟ ولی واقعیات برجای خود میمانند. در آلمان تراست نیست و «فقط» کارتل هست، ولی بر آلمان حداکثر ۳۰۰ سالار سرمایه فرمان می‌رانند. و شمار آنان نیز مدام کاهش می‌یابد. بانک‌ها در هر حالت و در هر یک از کشورهای سرمایه‌داری، با وجود تمام اختلاف شکل قوانین بانکی، روند تراکم سرمایه و تشکیل انحصارها را چندین بار تقویت و تسریع میکنند.

نیم قرن پیش سارکس در کتاب «سرمایه» نوشت: «بانکها در مقیاس جامعه، شکل، ولی فقط شکل یک حسابداری عمومی و توزیع عمومی وسایل تولید را پدید می‌آورند» (ترجمه بزبان روسی، جلد ۳، بخش ۲، ص ۱۴۴ (۳۴)). ارقامی که ما دربارهٔ افزایش سرمایه\*

\* A. Lansburgh. «Die Bank mit den 300 Millionen», «Die Bank» ۱۹۱۴، ص ۲۶۴ (آ. لانسبورگ، «بانک ۳۰۰ ملیونی»، «بانک». ه. ت.)  
\*\* S. Tschierschky، همان کتاب، ص ۱۲۸.

بانکی و افزایش تعداد نمایندگی‌ها و شعب بانکهای کلان و حسابهای آنها و غیره نقل کردیم، بطور مشخص، «حسابداری عمومی» مجموع طبقه<sup>۱</sup> سرمایه‌داران و حتی نه تنها سرمایه‌داران را بما نشان میدهد، زیرا بانکها انواع درآمدهای پولی صاحبکاران خرده‌پا و کارمندان و لایه<sup>۲</sup> ناچیز فوقانی کارگران را نیز، ولو بطور موقت، جمع میکنند. «توزیع عمومی وسایل تولید» که از گسترش بانکهای امروزی یعنی بانکهایی که از میان آنها ۳ تا ۶ بانک کلان در فرانسه و شش تا هشت بانک در آلمان، میلیاردها و میلیاردها در اختیار دارند، نتیجه میشود، مطلبی است مربوط به شکل این «توزیع». ولی این توزیع وسایل تولید از لحاظ محتوی خود، بهیچوجه «عمومی» نیست، بلکه خصوصی و به بیان دیگر جوابگوی منافع سرمایه<sup>۳</sup> بزرگ - و در درجه<sup>۴</sup> اول بزرگترین سرمایه یعنی سرمایه<sup>۵</sup> انحصاری - است که در محیطی عمل میکند که توده مردم در گرسنگی بسر می‌برند و مجموعه رشد کشاورزی بکلی از رشد صنایع، بسیار عقب‌مانده است و در صنایع هم «صنایع سنگین» از تمام رشته‌های دیگر صنایع باج می‌ستانند. اکنون صندوقهای پس‌انداز و مؤسسات پست که بیشتر بر پایه<sup>۶</sup> «عدم تمرکز» مبتنی هستند یعنی تعداد بیشتری از مناطق، عده زیادتری از نقاط دورافتاده و محافل وسیعتری از اهالی را در دایره نفوذ خود دارند، - در امر اجتماعی شدن اقتصاد سرمایه‌داری با بانکها به رقابت پرداخته‌اند. چنین است آمارهایی که یک کمیسیون آمریکایی در باره مقایسه میان افزایش سپرده‌ها در بانکها و افزایش آنها در صندوق‌های پس‌انداز، گردآورده است\* : (رجوع شود به جدول ص ۶۵) صندوقهای پس‌انداز که بابت سپرده‌ها از چهار تا چهار و یک چهارم درصد بهره می‌پردازند، مجبورند عرصه‌های «پردرآمدی» برای سرمایه<sup>۷</sup> خود جستجو کنند و به خرید و فروش برات و سفته

\* آمار National Monetary Commission آمریکا در «Die Bank» (آمار کمیسیون ملی پول مندرجه در مجله<sup>۸</sup> «بانک». ه. ت.)، سال ۱۹۱۰، شماره ۲، ص ۱۲۰۰.

## سپرده‌ها (بر حسب میلیارد مارک)

آلمان		فرانسه		انگلیس			
در صندوقهای پس‌انداز	در شرکت‌های وام و اعتبار	در بانکها	در صندوقهای پس‌انداز	در بانکها	در صندوقهای پس‌انداز	در بانکها	
۲,۶	۰,۴	۰,۵	۰,۹	؟	۱,۶	۸,۴	۱۸۸۰
۴,۵	۰,۴	۱,۱	۲,۱	۱,۵	۲,۰	۱۲,۴	۱۸۸۸
۱۳,۹	۲,۲	۷,۱	۴,۲	۳,۷	۴,۲	۲۳,۲	۱۹۰۸

و معاملات رهنی و غیره دست بزنند. مرز میان بانکها و صندوقهای پس‌انداز «بیش از پیش زوده میشود». مثلاً اتاقهای بازرگانی در شهرهای بوخوم و ارفورت طلب میکنند که معاملات «صرفاً» بانکی نظیر خرید برات و سفته برای صندوقهای پس‌انداز «ممنوع شود» و فعالیت «بانکی» مؤسسات پست نیز محدود گردد\*. آس‌های بانکی ظاهراً میترسند از اینکه انحصار دولتی از جانبی که انتظار ندارند، ناگهان بسراغ آنها بیاید. ولی روشن است که این ترس از چارچوب رقابت میان دو باصطلاح رئیس دفتر یک اداره فراتر نمی‌رود. زیرا از یکسو، سرمایه‌های چند میلیاردی صندوقهای پس‌انداز در آخرین تحلیل عملاً در اختیار همان سلاطین سرمایه بانکی است و از سوی دیگر، انحصار دولتی در جامعه\* سرمایه‌داری فقط وسیله‌ایست برای افزایش و تضمین درآمدهای ملیونرهایی که در فلان یا بهمان رشته صنعت، نزدیک به ورشکستگی هستند.

\* آمار National Monetary Commission آمریکا در مجله «Die Bank»

سال ۱۹۱۳، ص ۸۱۱ و ۱۰۲۲؛ سال ۱۹۱۴، ص ۷۱۳.

از جمله نمودارهای تبدیل سرمایه‌داری پیشین مبتنی بر تسلط رقابت آزاد به سرمایه‌داری جدید مبتنی بر تسلط انحصار، کاهش نقش بورس است. مجله «بانک» مینویسد: «بورس که در گذشته یعنی زمانی که بانکها هنوز نمیتوانستند بخش اعظم اوراق بهادار منتشرشده خود را میان مشتریان خود پخش کنند، میانجی لازم برای مبادله بود، اکنون دیریت که این نقش خود را از دست داده است»\*.

«هر بانکی بورس است» — این کلام قصار امروزی حقیقتی را در خود نهان دارد که هر قدر بانک بزرگتر و هر قدر جریان تراکم در امور بانکی با پیشرفت بیشتر همراه باشد، بیشتر مصداق پیدا میکند\*\*». «بورس در گذشته یعنی در سالهای هفتاد، با تندروییهای دوران جوانیش» (اشاره «ظریفی» است به ورشکستگی بورس در سال ۱۸۷۳ (۳۵) و به افتضاحات گروندر (۳۶) و غیره) «عصر صنعتی کردن آلمان را آغاز نهاد، ولی اکنون بانکها و صنایع میتوانند خود «مستقلاً کارها را اداره کنند». تسلط بانکهای بزرگ ما بر بورس... فقط نشانگر آنستکه کشور آلمان یک کشور صنعتی کاملاً متشکل است. بدین ترتیب چون میدان عمل قوانین اقتصادی خودکار تنگ میشود و عرصه تنظیم آگاهانه امور از طریق بانکها فوق‌العاده گسترش می‌یابد، بدین مناسبت مسئولیت اقتصادی مدیران که شمار آنان اندک است، فوق‌العاده افزایش می‌پذیرد» — چنین است نوشته شولتسه-گورنیتس پروفیسور آلمانی\*\*\*: «ستایشگر امپریالیسم آلمان که برای امپریالیستهای تمام کشورها مرجع با توریته‌ایست. او در این نوشته میکوشد بروی یک مطلب «جزئی» پرده بکشد و آن اینکه «تنظیم آگاهانه» امور از طریق بانکها عبارتست از خالی کردن جیب

\* «Die Bank»، سال ۱۹۱۴، شماره ۱، ص ۳۱۶.

\*\* «Dr. Oscar Stilleh. «Geld- und Bankwesen». Berlin، ۱۹۰۷، ص ۱۶۹

دکتر اسکار اشتیلیش. «پول و امور بانک». برلن. ه. ت.

\*\*\* «Die deutsche Kreditbank» ص ۱۰۱. Schulze-Gaevernitz. در

«Grundriß der Sozialökonomik»، Tüb.، 1915

مردم توسط یک مشت انحصارگر «کاملاً متشکل». وظیفهٔ یک پروفیسور بورژوازمشرب پرده برداشتن از روی تمام پاسبول‌ها و افشای کلیهٔ شیادی‌های انحصارگران بانکی نیست، بلکه نیکو جلوه دادن آنهاست.

ریسر نیز که اقتصاددان و از شولتسه-گورنیتس هم «کارشناس» بانکی معتبرتریست، بهمینگونه با پکار بردن جملات هیچ و پوچ دربارهٔ واقعیات انکارناپذیر، مطلب را از سر وا میکند: «بورس خاصیتی را که برای تمام اقتصاد و برای گردش اوراق بهادار ضرورت بی‌چون و چرا دارد، یعنی این خاصیت را که نه تنها دقیقترین ابزار برای سنجش فعالیت‌های اقتصادی جاری در درون خویش، بلکه تنظیم‌کنندهٔ تقریباً خودکار جریان این فعالیتها باشد، بیش از پیش از دست میدهد».\*

به بیان دیگر: سرمایه‌داری پیشین یا سرمایه‌داری دوران رقابت آزاد دارای تنظیم‌کننده‌ای چون بورس که وجودش برای آن ضرورت بی‌چون و چرا دارد، از میان رفته و جای آنرا سرمایه‌داری جدیدی گرفته است که خصایص روشن یک پدیدهٔ انتقالی یا آمیزه‌ای از رقابت آزاد و انحصار را در خود جمع دارد. حال طبعاً این سؤال پیش می‌آید که این سرمایه‌داری جدید به چه چیزی «انتقال می‌یابد»، ولی دانشمندان بورژوازمشرب از طرح این سؤال می‌ترسند.

«سی سال پیش کارفرمایان پیرو رقابت آزاد، نه دهم آن بخش از فعالیت اقتصادی را که به عرصهٔ کار بدنی «کارگران» تعلق نداشت، خودشان انجام میدادند. ولی اکنون کارمندان هستند که نه دهم این کار فکری اقتصادی را انجام میدهند. امور بانکی در پیشاپیش این روند تکاملی قرار دارد».\* این اعتراف شولتسه-گورنیتس باز و باز این سؤال را مطرح می‌سازد که سرمایه‌داری امروزین یعنی سرمایه‌داری در مرحلهٔ امپریالیستی خود به چه چیز انتقال می‌یابد. — — —

\* ریسر: همان کتاب، ص ۶۲۹، چاپ چهارم.

\*\* «Grundriß der Schulze-Gaevernitz. «Die deutsche Kreditbank»

Sozialökonomik», Tüb., 1915 ص ۱۰۱.

در میان بانکهای معدودی که در اثر روند تراکم در رأس تمام اقتصاد سرمایه‌داری باقی میمانند، طبعاً تمایل به توافق انحصارگرانه یعنی تمایل به تراست بانکها بیش از پیش به چشم میخورد و شدت می‌یابد. در آمریکا بجای ۹ بانک فقط دو بانک کلان متعلق به رکفلر میلیاردر و مورگن میلیاردر هستند که بر سرمایه‌ای معادل یازده میلیارد مارک تسلط دارند\* در آلمان بلعیده شدن «بانک متحد شافهائوزن» توسط «شرکت خرید بروت» که قبلاً بدان اشاره کردیم، ارزیابی زیرین «روزنامه فرانکفورت» (۳۷)، «روزنامه مدافع منافع بورس را موجب شد:

«همروند با تشدید تراکم بانکها عده مؤسساتی که بطور کلی برای دریافت اعتبار میتوان به آنها مراجعه کرد، محدود میشود و در نتیجه میزان وابستگی صنایع بزرگ به گروههای بانکی معدود افزایش می‌یابد. وجود پیوند محکم میان صنایع و جهان فینانسیست‌ها، آزادی فعالیت شرکت‌های صنعتی نیازمند به سرمایه بانکی را محدود میکند. بدینجهت صنایع بزرگ به جریان روزافزون تراستیفیکاسیون (Trustification - م.) بانکها (یعنی متحد شدن یا تبدیل شدن آنها به تراست) با احساسات مخلوطی مینگرند؛ در واقع نیز تا کنون بارها سرآغاز توافق‌های معینی میان برخی از کنسرن‌های بانکهای بزرگ مشاهده شده است که به محدود شدن رقابت می‌انجامد\*\*».

باز هم آخرین کلامی که ما در روند تکاملی بانکها بدان برخورد میکنیم، انحصار است.

و اما در مورد وجود پیوند محکم میان بانکها و صنایع باید گفت که درست در این عرصه است که نقش جدید بانکها تقریباً آشکارتر از همه‌جا نمودار است. وقتی بانک، سفنه<sup>۱</sup> یک کارفرما را می‌پذیرد و برایش حساب جاری باز میکنند و غیره، این عمل چنانچه

\* «Die Bank»، سال ۱۹۱۲، شماره ۱، ص ۴۳۰.

\*\* نقل قول از مقاله<sup>۲</sup> پیشگفته شولتسه-گورنیتس در نشریه<sup>۳</sup>

«Grdr. d. S.-Oek.» («سبانی اقتصادی جامعه» - م.)، ص ۱۰۰.

مجزا در نظر گرفته شود، ذره‌ای از استقلال این کارفرما نمی‌کاهد و بانک نیز از ایفای نقش ساده میانجی فراتر نمی‌رود. ولی وقتی این عمل کثرت می‌پذیرد و تثبیت می‌شود، وقتی بانک مقادیر عظیمی سرمایه در دست خود «جمع می‌کند» و وقتی حساب جاری یک مؤسسه به بانک امکان می‌دهد — و عملاً چنین امکانی وجود دارد — که از جزئیات وضع اقتصادی مشتری خود اطلاع هرچه دقیقتر و کاملتری بدست آورد، نتیجه آن وابستگی روزبروز بیشتر سرمایه‌دار صنعتی به بانک از کار درمی‌آید.

در عین حال پیوند باصطلاح شخصی بانکها با مؤسسات کلان صنعتی و بازرگانی یعنی درآمیزی این دو از طریق بدست آوردن سهام و عضویت مدیران بانکها در شوراهای نظارت (یا هیئت‌های مدیره) مؤسسات صنعتی و بازرگانی و بالعکس، گسترش می‌پذیرد. یایدلس اقتصاددان آلمانی اطلاعات آماری بسیار مشروحی درباره اینگونه تراکم سرمایه‌ها و مؤسسات گرد آورده است. شش بانک کلان برلن از طریق مدیران خود در ۳۴۴ شرکت صنعتی و از طریق اعضاء هیئت مدیره خود در ۴۰۷ شرکت دیگر یعنی جمعاً در ۷۵۱ شرکت نمایندگی داشتند. در ۲۸۹ شرکت، از هر شورای نظارت یا دو عضو و یا ریاست این شوراها متعلق به آنها بود. در میان این شرکت‌های بازرگانی و صنعتی ما رشته‌های گوناگونی از صنایع، بیمه، راه، رستورانها، تاترها و صنایع هنری و غیره برخوردار می‌کنیم. از سوی دیگر، در شوراهای نظارت همان شش بانک (در سال ۱۹۱۰) ۵۱ کارخانه‌دار کلان و از آنجمله مدیر مؤسسه\* کروپ و مدیر بزرگترین شرکت کشتی‌رانی (Hamburg — Amerika) «Hapag» و غیره و غیره عضویت داشتند. هر یک از شش بانک از سال ۱۸۹۵ تا سال ۱۹۱۰ در انتشار سهام و اوراق قرضه برای صدها شرکت صنعتی که تعداد آنها از ۲۸۱ تا ۴۱۹ بود، اشتراک داشت\*.

\* یایدلس و ریسر — کتابهای پیشگفته.

«پیوند شخصی» بانکها با صنایع از طریق «پیوند شخصی» هر دوی این شرکتها با دولت تکمیل میشود. یایدلس می نویسد: «مقامات شوراهای نظارت را داوطلبانه به اشخاصی با اسم و رسم و نیز به منصبداران دولتی سابق واگذار میکنند که هنگام تماس با مقامات دولتی میتوانند تسهیلات بسیار (!!) فراهم آورند...» «در شورای نظارت یک بانک بزرگ، معمولاً نماینده پارلمان یا نماینده شورای شهر برلن نمایندگی دارد».

بنابر این روند پیدایش و گسترش انحصارهای بزرگ سرمایه‌داری از همه راههای «طبیعی» و «ماوراء طبیعی»، شتابان پیش میرود. میان چند صد سلطان سرمایه مالی جامعه سرمایه‌داری اسروژن، یکنوع تقسیم کار منظم انجام میگردد:

«همروند با این گسترش میدان عمل برخی کارخانه‌داران بزرگ» (که در هیئت‌های مدیره بانکها و غیره عضویت دارند) «و واگذاری فقط یک منطقه صنعتی مشخص و معین در اختیار مدیران ایالتی بانکها، مدیران بانکهای بزرگ در رشته معینی از صنعت، تخصص روزافزون پیدا میکنند. این تخصصی شدن هم بطور کلی فقط در صورت بزرگ بودن بانکها و خاصه در صورت گسترده بودن روابط آنها با مؤسسات صنعتی امکان‌پذیر است. این تقسیم کار در دو جهت انجام میگردد: از یک سو، کار تماس با کایه صنایع به یکی از مدیران، بعنوان کار تخصصی‌اش، واگذار میشود و از سوی دیگر، هر مدیری کنترل مؤسسات مختلف یا گروه مؤسساتی را که از نظر تولیدی یا منافع بیکدیگر نزدیکند، بعهده میگردد...» (سرمایه‌داری حالا دیگر به مرحله کنترل متشکل مؤسسات مختلف رسیده است)... «یکی تخصصش در رشته صنایع آلمان و گاه حتی فقط صنایع آلمان غربیست» (آلمان غربی صنعتی‌ترین بخش آلمانست)، «و دیگران تخصصشان در رشته برقراری ارتباط با دولتها و صنایع کشورهای خارجی، کسب اطلاع از شخصیت کارخانه‌داران و غیره، امور بورس و غیره است. علاوه بر این به هر یک از مدیران بانک اغلب اداره یک منطقه خاص یا رشته خاص از صنایع نیز سپرده میشود؛ یکی بطور عمده در شوراهای نظارت شرکتهای برق



کار میکنند، دیگری در کارخانه‌های شیمیایی، آبخوسازی و یا قند و سومی در شمار اندک مؤسسات جدا مانده و همراه با آن در شورای نظارت شرکت‌های بیمه... خلاصه، شک نیست که در بانکهای بزرگ همروند با گسترش دامنه و تنوع بیشتر کار آنها، تقسیم کار میان رهبران آنها نیز بیش از پیش مشاهده میشود — به این منظور (و برای نیل بدین نتیجه) که سطح کار رهبران از سطح امور صرفاً بانکی کمی بالاتر رود، توانایی آنها برای قضاوت در امور افزایش یابد، در مسائل عمومی صنایع و نیز مسائل تخصصی رشته‌های مختلف صنعت واردتر شوند و برای فعالیت در منطقه نفوذ صنعتی بانک آمادگی پیدا کنند. این سیستم بانکها با کوششی که بکار میبرند تا اشخاص کاملاً وارد در رشته صنعت و نیز کار-فرمایان و منصبداران دولتی سابق، خاصه کارکنان سابق مؤسسات راه آهن و معادن و غیره را در شوراهای نظارت خود انتخاب کنند، تکمیل میشود و غیره و غیره\*.

در بانکهای فرانسه نیز ما سازمانهایی از همین نوع را، با جزئی اختلاف در شکل، مشاهده میکنیم. مثلاً بانک «اعتبار لیون» یکی از سه بانک کلان فرانسه، شعبه خاصی بنام «شعبه جمع‌آوری اطلاعات مالی» (service des études financières) دایر کرده است. در این شعبه بیش از پنجاه مهندس، آمارگر، اقتصاددان، حقوقدان و غیره بطور دائمی کار می‌کنند. هزینه آن در سال ششصد تا هفتصد هزار فرانک است. این شعبه بنوبه خود به هشت دایره تقسیم شده است: یکی اطلاعات خاص مؤسسات صنعتی را جمع-آوری میکند، دیگری آمار عمومی را بررسی میکند، سومی شرکت‌های راه آهن و کشتی‌رانی، چهارمی صندوق‌ها و پنجمی گزارشهای مالی را بررسی میکند و غیره\*.

\* یایدلس، همان کتاب، ص ۱۵۶ — ۱۵۷.

\* از مقاله اوینگن کائوفمان (Eug. Kaufmann) در باره بانکهای فرانسه، نشریه «Die Bank»، سال ۱۹۰۹، شماره ۲، ص ۸۵۱ و صفحات بعد.

نتیجه‌ایکه حاصل میشود از یکسو درآمیزی روزافزون با باصطلاح صائب ن. ای. بوخارین، جوش خوردگی سرمایه<sup>۱</sup> بانکی با سرمایه صنعتی است و از سوی دیگر، فرارویی بانکها و تبدیل آنها به مؤسسات واقعاً دارای «خصیلت همه‌جانبه». در این زمینه ما نقل عین اظهارات یایدلس یعنی نگارنده‌ای را که موضوع را بهتر از هر کس بررسی کرده است، - ضرور میدانیم:

«با بررسی مجموعه<sup>۲</sup> روابط صنعتی، ما به این نتیجه میرسیم که مؤسسات مالی که برای صنایع کار میکنند خصیلت همه‌جانبه دارند. بانکهای بزرگ بر خلاف انواع دیگر بانکها و برخلاف خواستهای که گاه مطبوعات مطرح میکنند که بانکها باید در رشته<sup>۳</sup> معینی از امور یا رشته<sup>۴</sup> معینی از صنایع تخصص پیدا کنند تا سر رشته را از دست ندهند، می‌کوشند روابط خود را با مؤسسات صنعتی از لحاظ محل و نوع تولید، هرچه بیشتر متنوع سازند و ناموزونی‌هایی را که در زمینه<sup>۵</sup> توزیع سرمایه میان مناطق و رشته‌های گوناگون صنایع وجود دارد و از چگونگی تاریخچه مؤسسات مختلف ناشی میشود، براندازند». «یک گرایش آنست که ارتباط با صنایع به یک پدیده<sup>۶</sup> عمومی مبدل شود و گرایش دیگر آنست که این ارتباط استوار و ثمربخش‌تر شود. هر دوی این گرایش‌ها در شش بانک بزرگ، نه بطور کامل، ولی بمیزان یکسان و قابل ملاحظه‌ای تحقق یافته است».

محافل بازرگانی و صنعتی اغلب از «ترویسسم» بانکها شکایت دارند. و جای شگفتی نیست که در این زمینه زمانی زبان به شکایت گشوده میشود که بانکهای بزرگ به گونه‌ای که نمونه زیرین نشانگر آنست، «فرمان میرانند». در تاریخ ۱۹ نوامبر سال ۱۹۰۱ یکی از بانکهای باصطلاح «برلن» (نام چهار بانک کلان با حرف «ا» آغاز میشود) برای هیئت مدیره<sup>۷</sup> سندیکات سیمان شمال غربی بخش مرکزی آلمان نامه‌ای بدین شرح فرستاد: «از خبری که شما در تاریخ هجدهم ماه جاری در روزنامه<sup>۸</sup> فلان منتشر کرده‌اید، پیداست که ما باید این امر را محتمل بشماریم که در جلسه<sup>۹</sup> عمومی سندیکات شما که

برای روز سی‌ام ماه جاری در نظر گرفته شده است، تصمیماتی گرفته شود که در مؤسسه شما به تغییراتی بی‌انجامد که برای ما پذیرفتنی نباشد. بدینجهت ما با نهایت تأسف مجبوریم اعتباری را که شما تا کنون از آن استفاده میکردید قطع کنیم... ولی اگر در آن جلسه عمومی شما تصمیماتی که برای ما نپذیرفتنی است، گرفته نشود و برای آینده نیز در این زمینه تضمین‌های لازم بما داده شود، حاضریم درباره واگذاری یک اعتبار جدید بشما، وارد مذاکره شویم»\*.

اینها در حقیقت همان شکایات سرمایه کوچک از فشار سرمایه بزرگ است، فقط با این فرق که ما در اینجا یک سندیکات تمام و کمال را در زمره «خرده‌پاها» می‌بینیم! مبارزه قدیمی میان سرمایه کوچک و بزرگ در مرحله جدید به مراتب بالاتر از گذشته، تجدید میشود. روشن است که بانکهای بزرگ با میلیاردهای خود، میتوانند روند پیشرفت فنی را نیز بکمک وسائلی که بهیچوجه با وسائل پیشین قابل قیاس نیست، تسریع کنند. مثلاً بانکهای خاصی برای پژوهش‌های فنی تشکیل میدهند که از نتایج آنها البته فقط مؤسسات صنعتی «دوست» استفاده میکنند. از آنجمله‌اند: «شرکت مخصوص بررسی مسائل راه آهن برقی»، «دفتر مرکزی پژوهشهای علمی و فنی» و غیره.

رهبران بانکهای بزرگ نیز بنوبه خود نمیتوانند این نکته را دریابند که در عرصه اقتصاد ملی نوع شرایط جدید پدید می‌آید، ولی آنها در برابر این شرایط ناتوانند:

یایدلس مینویسد: «کسی که طی سالهای اخیر در جریان تغییر و تبدیل افراد در مقامات مدیریت و عضویت شوراهای نظارت بانکهای بزرگ بوده است، باید متوجه شده باشد که چگونه قدرت بتدریج بدست افرادی می‌افتد که وظیفه ضرور و بیش از پیش مبرم

\* Dr. Oscar Stillich, «Geld- und Bankwesen», Berlin, سال ۱۹۰۷.

بانکهای بزرگ را مداخله<sup>۱</sup> فعال در رشد عمومی صنایع می‌شمارند و چگونه بر این پایه میان این افراد و مدیران قدیمی‌تر بانکها اختلافاتی بر سر رشته<sup>۲</sup> کار و غالباً اختلافات شخصی بروز میکنند. در واقع مطلب بر سر آنستکه آیا این مداخله<sup>۳</sup> بانکها در روند تولید صنعتی، بکار آنها بعنوان مؤسسات اعتباردهنده لطمه نمیزند و آیا اصول بنیادی و سودهای مطمئن را فدای کاری نمیکند که با میانجیگری در واگذاری اعتبار هیچ وجه مشترکی ندارد و بانک را به عرصه‌ای میکشاند که در آن بیش از گذشته تابع سیادت کورکورانه<sup>۴</sup> بازار صنایع میشود. چنین است استدلال بسیاری از رهبران باسابقه و حال آنکه اکثریت جوانها برای مداخله<sup>۵</sup> فعال در امور صنایع ضرورتی قائلند همپای با همان ضرورتی که موجب شد تا همراه با صنایع بزرگ کنونی، بانکهای بزرگ و فعالیت صنعتی بانکهای امروزین نیز پدید آیند. طرفین تنها در این نکته با هم توافق دارند که برای فعالیت جدید بانکهای بزرگ نه اصول استوار وجود دارد و نه هدف مشخص<sup>۶</sup>.\*

سرمایه‌داری سابق دورانش سپری شده است. سرمایه‌داری جدید، انتقال به چیز دیگریست. جستجوی «اصول استوار و هدف مشخص» برای برقراری «آشتی» میان انحصار و رقابت آزاد، طبعاً کاریست نافرجام. اعتراف پراتیسین‌های دست‌اندرکار با سخن‌پردازی صوری و رسمی مدافعان سرمایه‌داری «متشکل» نظیر شولتسه-گورنیتس، لیفمان و «تئوریسین‌های» دیگری از قماش آنها (۳۸) در باب محاسن این سرمایه‌داری بکلی فرق دارد.

در مورد این مسئله<sup>۷</sup> مهم که «فعالیت جدید» بانکهای بزرگ در چه زمانی بطور قطعی سامان گرفت، ما پاسخ نسبتاً دقیق را از یایدلس می‌شنویم:

«مشکل بتوان گفت که ارتباط میان مؤسسات صنعتی، با محتوی جدید و با اشکال جدید و ارگان‌های جدید خود یعنی با بانکهای

\* یایدلس، همان کتاب، ص ۱۸۳ - ۱۸۴.

بزرگ که در عین حال، هم بر پایه<sup>۲</sup> تمرکز و هم بر پایه<sup>۳</sup> عدم-تمرکز تشکل یافته‌اند — بمثابه<sup>۴</sup> یک پدیده<sup>۵</sup> شاخص در اقتصاد ملی — پیش از سالهای ۱۸۹۰ — ۱۹۰۰ پدید آمده باشند؛ به مفهوم معینی حتی میتوان سر آغاز آنرا تا سال ۱۸۹۷ پیش برد که در آن «درآمیزی» بزرگ مؤسساتی که برای نخستین بار بخاطر ملاحظات سیاست صنعتی بانکها، شکل جدید سازمان مبتنی بر پایه<sup>۶</sup> عدم-تمرکز را معمول کرده بودند، انجام گرفت. این مبداء را شاید هم بتوان با زمان دیرتری مقارن دانست، زیرا فقط بحران سال ۱۹۰۰ بود که روند تراکم را، هم در صنایع و هم در بانکها بمیزان عظیمی تسریع کرد و این روند را تحکیم بخشید و برای نخستین بار روابط با صنایع را به انحصار واقعی بانکهای بزرگ تبدیل کرد و این روابط را بسی نزدیکتر و ثمربخشتر ساخت»<sup>۷</sup>.\*

بنابر این، قرن بیستم نقطه<sup>۸</sup> عطفی است از سرمایه‌داری سابق به سرمایه‌داری جدید و از تسلط سرمایه بطور اعم به تسلط سرمایه<sup>۹</sup> مالی.

### ۳ — سرمایه مالی و الیگارش مالی

هیلفردینگ مینویسد: «بخش روز بروز بیشتری از سرمایه<sup>۱۰</sup> صنعتی به صاحبان صنایع که آنرا بکار می‌برند، تعلق ندارد. آنها سرمایه را فقط از طریق بانک در اختیار می‌گیرند و بانک در قبال آنان نمایندگی صاحبان این سرمایه را بعهده دارد. از سوی دیگر، بانک نیز مجبور است بخش روز بروز بیشتری از سرمایه‌های خود را در صنایع جایگیر کند. در نتیجه<sup>۱۱</sup> این امر بانک روز بروز بیشتر به سرمایه‌دار صنعتی بدل میشود. بنابر این من یک چنین سرمایه<sup>۱۲</sup> بانکی یعنی سرمایه‌ای را که شکل پولی دارد و بدینوسیله در واقع به سرمایه<sup>۱۳</sup> صنعتی بدل شده است، سرمایه<sup>۱۴</sup> مالی مینامم». «سرمایه<sup>۱۵</sup>

\* یایدلس: همان کتاب، ص ۱۸۱.

مالی: سرمایه‌ایست که بانکها در اختیار دارند و صاحبان صنایع آنها بکار میبرند\*.

این تعریف کامل نیست، زیرا در آن به یکی از مهمترین عوامل اشاره نمیشود. این عامل هم عبارتست از: افزایش تراکم تولید و تراکم سرمایه و ضمناً این تراکم به چنان درجه‌ای از شدت رسیده است که کار را به انحصار می‌رساند و هم اکنون رسانده است. ولی در سراسر گفتار هیلفردینگ عموماً و خاصه در دو فصل پیش از فصلی که این تعریف از آن برداشته شده، تکیه اساسی روی نقش انحصارهای سرمایه‌داری است.

تراکم تولید؛ انحصارات ناشی از این تراکم؛ درآمیزی یا جوش خوردگی بانکها با صنایع - چنین است تاریخ پیدایش سرمایه‌مالی و محتوی این مفهوم.

اکنون ما باید به تشریح این مطلب پردازیم که در محیط عمومی تولید کالایی و مالکیت خصوصی، چگونه «فعالیت اقتصادی» انحصارهای سرمایه‌داری، ناگزیر به فرمانروایی الیگارشسی مالی بدل میشود. یادآور میشویم که بیانگران علم بورژوایی آلمان - و نه تنها آلمان - یعنی کسانی چون ریسر، شولتسه-گورنیتس، لیفمان و غیره، همه مدافعان امپریالیسم و سرمایه‌مالی هستند. اینان «مکانیسم» پیدایش الیگارشسی، شیوه‌های الیگارشسی، میزان درآمدهای آن، اعم از «حلال و حرام»، پیوندهای آنها با پارلمان و غیره و غیره، آشکار نمیسازند، بلکه پرده بروی آن میکشند و آنها می‌آرایند. شگرد آنها برای طفره رفتن از این «مسائل لعنتی» عبارتست از: بکار بردن جملات سطنطن و مبهم، دعوت مدیران بانکها به «احساس مسئولیت»، تعریف و تمجید از «وظیفه‌شناسی» منصبداران پروس، پرداختن به بررسی جدی خرده‌ریزهای لوایح قانونی بکلی غیرجدی درباره «نظارت» و «وضع مقررات»، تئوری‌هایی پوچ نظیر مثلاً این تعریف «علمی»

\* ر. هیلفردینگ. «سرمایه‌مالی». مسکو، سال ۱۹۱۲،

که پروفیسور لیفمان ضمن سخنان خود عرضه داشته است: «...بازرگانی عبارت است از فعالیت حرفه‌ای برای جمع‌آوری و ذخیرهٔ نعم و قرار دادن آنها در اختیار دیگران»\* (این عبارت در کتاب پروفیسور با حروف درشت برجسته شده است)... پس کاشف بعمل می‌آید که بازرگانی در دوران انسان اولیه نیز که هنوز از مبادله کالا بی‌خبر بود، وجود داشت و در جامعه سوسیالیستی هم وجود خواهد داشت!

ولی واقعیات موحش مربوط به فرمانروایی موحش الیگارش‌ی مالی چنان چشمگیر است که در نتیجه آن در همه کشورهای سرمایه‌داری، چه در آمریکا و چه در فرانسه و آلمان نشریاتی پدید آمده است، مبتنی بر نظریات بورژوازی، ولی با یک تصویر نزدیک به حقیقت از الیگارش‌ی مالی و انتقاد — البته انتقاد خرده‌بورژوازی — از آن.

نکته‌ای که باید توجه عمده به آن معطوف شود «سیستم مشارکت» است که قبلاً چند کلمه‌ای درباره آن گفته شد. هیمان اقتصاددان آلمانی که احتمالاً پیش از دیگران به این سیستم توجه کرده است، ماهیت امر را چنین توصیف میکند:

«شرکت اصلی (تحت‌اللفظی «شرکت مادر») را رئیس آن کنترل میکند؛ این شرکت بنوبه خود بر شرکت‌های وابسته بخود («شرکتهای دختر») و شرکت‌های اخیر بر «شرکت‌های نوه» تسلط دارند و الخ. بدینسان میتوان با داشتن سرمایه‌ای نه چندان زیاد بر عرصه عظیمی از تولید تسلط داشت. در واقع وقتی در دست داشتن ۵۰ درصد از سرمایه، همیشه برای کنترل یک شرکت سهامی کافی باشد، آنوقت رئیس برای آنکه بتواند ۸ میلیون سرمایه «شرکت‌های نوه» را کنترل کند، کفایت فقط یک میلیون داشته باشد. و اگر این «درهم بافتن» ادامه یابد، آنوقت با یک میلیون میتوان ۱۶ میلیون و ۳۲ میلیون و غیره را هم کنترل کرد»\*\*.

\* R. Liefmann، همان کتاب، ص ۴۷۶.

\*\* Hans Gideon Heymann. «Die gemischten Werke im deutschen

«Großeisengewerbe». St. ۱۹۰۴، ص ۲۶۸ — ۲۶۹.

در واقع نیز تجربه نشان میدهد که کفایت ۴۰ درصد سهام یک شرکت سهامی را در دست داشت تا امور آن شرکت را زیر کنترل خود گرفت\*؛ زیرا بخش معینی از سهامداران کوچک و پراکنده عملاً هیچگونه امکانی برای شرکت در جلسات عمومی و غیره ندارد. «دمکراتیزه کردن» سهامداری که سفسطه‌جویان بورژوا و «شبه سوسیال‌دمکرات‌های» اپورتونیست «دمکراتیزه کردن سرمایه» و تقویت نقش و اهمیت تولید کوچک و غیره را از آن انتظار دارند (یا مدعی‌اند که انتظار دارند)، عملاً یکی از شیوه‌های تشدید قدرت الیگارش‌ی مالی است. یکی از علل این امر که در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌تر یا قدیمی‌تر و «کارکشته‌تر»، انتشار سهام خرد بموجب قانون مجاز شمرده میشود، همین است. در آلمان قانون اجازه انتشار سهام خردتر از ۱۰۰۰ مارک را نمیدهد و سلاطین سرمایه‌ی مالی آلمان به انگلستان حسرت می‌پسندند، زیرا در انگلستان قانون حتی اجازه انتشار سهام یک لیره‌ای (یک لیره = ۲۰ مارک یا نزدیک به ۱۰ روپل) را هم میدهد. سیمنس یکی از بزرگترین کارخانه‌داران و «سلاطین سرمایه‌ی مالی» آلمان، روز ۷ ژوئن سال ۱۹۰۰ در مجلس رایش‌تاگ گفت: «بنیاد امپریالیسم بریتانیا بر سهام یک‌لیره‌ای استوار است»\*\*؛ در این بازارگان از ماهیت امپریالیسم درک آشکارا عمیق‌تر و «مارکسیستی»‌تر از آن مؤلف نالایق که بنیادگذار مارکسیسم روسی (۳۹) بشمار میرود و می‌پندارد که امپریالیسم خصیصهٔ نکوهیدهٔ یک خلق منحصر بفردست...

ولی «سیستم مشارکت» فقط برای تشدید فوق‌العادهٔ قدرتمندی انحصارگران بکار نمی‌رود، بلکه علاوه بر آن امکان میدهد که بدون بیم از کیفر بهر تقلب و عمل ناپاکی دست بزنند و مردم را بچاپند، زیرا مدیران «شرکت مادر» از نظر رسمی و قانونی مسئول اعمال

\* «Liefmann, «Beteiligungsges. etc.»، ص ۲۵۸ از چاپ اول.

\*\* «Schulze-Gaevernitz در «Grdr. d. S.-Oek.»، V, 2، ص ۱۱۰.



«شرکت دختر» نیستند. این شرکت «مستقل» بشمار میرود و از طریق آن میتوان هر کاری را «از پیش برد». اینک مثلی که ما از شماره ماه مه سال ۱۹۱۴ مجله آلمانی «بانک» برداشته‌ایم:

«تا چند سال پیش «شرکت سهامی فولاد فنر» در کاسل، یکی از پردرآمدترین مؤسسات آلمان بشمار میرفت. ولی بدی مدیریت موجب شد که بهره سهام آن از ۱۵ درصد به صفر برسد. بطوریکه معلوم شد هیئت مدیره شرکت بدون اطلاع سهامداران بیکری از «شرکت» های دختر» خود موسوم به «هاسیا» که سرمایه اسمی اش فقط چند صد هزار مارک بود، ۶ میلیون مارک وام داده بود. درباره این وام که تقریباً سه برابر سرمایه سهامی «شرکت مادر» بود، در ترازنامه شرکت، کلمه‌ای قید نشد. از نظر حقوقی این سکوت کاملاً قانونی بود و میتوانست تا دو سال بطول انجامد، زیرا هیچیک از مواد قانون بازرگانی نقض نمیشد. رئیس شورای نظارت که این ترازنامه معمول را بعنوان مقام مسئول امضا کرده بود، ریاست اتاق بازرگانی کاسل را بعهده داشت و حالا هم عهده‌دارست. سهامداران از وام واگذاری به شرکت «هاسیا» مدتها بعد یعنی وقتی آگاهی یافتند که این اشتباه مکشوف شد...» (جا داشت که نگارنده کلمه اشتباه را در گیومه بگذارد)... «و نرخ سهام شرکت «فولاد فنر» بعلت آنکه افراد باخبر از جریان کار، به آب کردن آنها پرداختند، تقریباً صد درصد تنزل کرد...»

این نمونه شاخص تردستی در تنظیم ترازنامه که از عادی-

ترین کارهای شرکتهای سهامی است، بما نشان میدهد که چرا هیئت‌های مدیره شرکت‌های سهامی با آرامش خاطری بس بیشتر از کارفرمایان منفرد به معاملات پرمخاطره دست میزنند. تکنیک امروزی تنظیم ترازنامه نه تنها به آنها امکان میدهد تا معاملات پرمخاطره را از سهامدار متوسط پوشیده دارند، بلکه علاوه بر آن به کسانی که پیش از همه در معامله ذینفع هستند، کمک میکند تا در صورت خرابی کار، فروش بموقع سهام مسئولیت را از گردن خود بردارند و حال آنکه کارفرمای منفرد در قبال هر معامله‌ای که انجام

میدهد با کیسه<sup>۱</sup> خودش سروکار دارد...  
ترازنامه‌های بسیاری از شرکت‌های سهامی شبیه آن ورقه‌های پالمپست (Palimpseste — م. پ.) رایج در دوران قرون وسطاست که نخست میبایست متن نوشته روی آنها را تراشید، تا خطوطی که زیر آن نوشته‌ها وجود داشت و محتوی واقعی دستنویس را تشکیل میداد، ظاهر شود» (پالمپست نوعی کاغذ از پوست آهو بود که متن اصلی محو گردیده و متن دیگر روی آن نوشته شده است).

«ساده‌ترین و بدینجهت متداول‌ترین وسیله برای مرموز نگاهداشتن ترازنامه عبارت است از تقسیم مؤسسه<sup>۲</sup> واحد به چند بخش — از طریق تأسیس «شرکت‌های دختر» یا ملحق ساختن آنها به خویش. مزایای این سیستم برای نیل به هدفهای گوناگون — اعم از هدفهای مشروع و نامشروع — بعدی عیانست که امروز شرکت‌های بزرگی که این سیستم را پذیرفته باشند، استثنایی بیش نیستند»\*.

نگارنده از کمپانی معروف «شرکت کل برق» (A. E. G.) که در صفحات بعد باز از آن سخن خواهیم گفت) بعنوان نمونه<sup>۳</sup> بزرگترین شرکت انحصاری نام میبرد که این سیستم را در مقیاس بسیار گسترده بکار می‌بندد. در سال ۱۹۱۲ تخمین می‌زدند که این شرکت در ۱۷۵ — ۲۰۰ شرکت مشارکت دارد و طبعاً بر آنها فرمان میراند و جمعاً سرمایه‌ای نزدیک به یک میلیارد و نیم مارک را دربر میگیرد\*\*.

هیچیک از قواعد کنترل، انتشار ترازنامه، تهیه<sup>۴</sup> قالب معین برای آنها و تشکیل هیئت نظار و غیره که پروفیسورها و منصبداران

\* «Die Bank», «Tochtergesellschaften», L. Eschwege. سال ۱۹۱۴، شماره ۱، ص ۵۴۵ (ل. اشوه‌گه: «شرکتهای دختر»، مجله «بانک».  
ه. ت.)

\*\* Kurt Heinig. «Der Weg des Elektrot trusts», «Neue Zeit», 1912, 30.  
Jahrg., 2, ص ۸۴ (کورت هاینیگ. «راه تراست برق»، مجله «Neue Zeit»،  
سال ۱۹۱۲، سی‌امین سال انتشار. ه. ت.)

با حسن‌نیت — یعنی دارای نیت حسنهٔ دفاع از سرمایه‌داری و آرایش آن — توجه مردم را بدان معطوف میدارند، در این زمینه نمیتواند هیچگونه نقشی داشته باشد. زیرا مالکیت خصوصی مقدس است و هیچکس را نمیتوان از خرید و فروش سهام و مبادله یا گرو گذاشتن آنها و غیره منع کرد.

برای پی بردن به این مطلب که «سیستم مشارکت» در بانکهای بزرگ روسی چه داسنه‌ای بخود گرفته است، میتوان آمارهای کتاب ی. آگاد را نقل کرد که ۱۵ سال کارمند بانک روس و چین بود و در ماه مه سال ۱۹۱۴ کتابی با عنوان زیر که چندان دقیق نیست انتشار داد: «بانکهای بزرگ و بازار جهانی»\*. این نگارنده بانکهای بزرگ روس را به دو گروه اساسی تقسیم میکند: آ — بانکهایی که با «سیستم مشارکت» کار میکنند و ب — بانکهایی که «مستقل» هستند، ولی نگارنده این «استقلال» را خودسرانه استقلال در قبال بانکهای خارجی تلقی میکند. او گروه اول را به سه گروه فرعی تقسیم میکند: ۱) مشارکت با آلمانها؛ ۲) با انگلیسها و ۳) با فرانسویها. ضمناً او در این زمینه «مشارکت» با بانکهای خارجی کلان این ملیت‌ها و تسلط آنها را در نظر دارد. مؤلف سرمایه‌های این بانکها را به سرمایه‌هایی که در عرصه‌های «بارآور» (بازرگانی و صنایع) و در عرصه‌های «اسپکولاتیو» («سوداگری» — م.) (بورس و معاملات مالی) بکار میروند، تقسیم میکند و از نظرگاه رفرمیستی خرده‌بورژوازی که از خصایص اوست، بر این پندارست که گویا

---

E. Agahd. «Großbanken und Weltmarkt. Die wirtschaftliche und \*politische Bedeutung der Großbanken im Weltmarkt unter Berücksichtigung ihres Einflusses auf Rußlands Volkswirtschaft und die deutsch-russischen Beziehungen». Berl., 1914  
 بازار جهانی. اهمیت اقتصادی و سیاسی بانکهای بزرگ در بازار جهانی از نقطهٔ نظر تأثیر آنها در اقتصاد ملی روسیه و مناسبات آلمان و روسیه». برلن. ه. ت.).

با وجود سرمایه‌داری میتوان سرمایه‌گذاری نوع اول را از نوع دوم جدا ساخت و نوع دوم را برانداخت.

آمارهایی که این مؤلف ذکر میکند، بدین شرح است: (رجوع شود به جدول ص ۸۳).

از این ارقام دیده میشود که از جمع تقریباً ۴ میلیارد روبل سرمایه\* «فعال» بانکهای بزرگ بیش از  $\frac{۳}{۴}$  یعنی بیش از ۳ میلیارد روبل به بانکهایی میرسد که در واقع «شرکت‌های دختر» بانکهای خارجی و در وهله اول بانک‌های پاریس هستند (یعنی بانک‌های سه‌گانه\* مشهور: «اتحاد پاریس»؛ «بانک پاریس و نیدرلاند»؛ «شرکت کل») و بانکهای برلن (خاصه «بانک آلمان» و «شرکت خرید بروات»). دو بانک از بزرگترین بانکهای روس یعنی «بانک روس» («بانک بازرگانی خارجی روس») و «بانک بین‌المللی» («بانک بازرگانی بین‌المللی سن پترزبورگ»)، سرمایه‌های خود را از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ از ۴۴ میلیون به ۹۸ میلیون و ذخیره خود را از ۱۵ میلیون به ۳۹ میلیون روبل رساندند، «در حالیکه سه ربع از سرمایه\* در جریان را سرمایه\* آلمانی تشکیل میداد»؛ بانک اول به «کنسرن» «بانک آلمان» در برلن و بانک دوم به «شرکت خرید بروات» در برلن تعلق دارد. آگاد ساده‌دل سخت برآشفته است از اینکه بانکهای برلن اکثریت سهام را در دست دارند و بدینجهت هرگونه قدرتی را از سهام‌داران روسی سلب کرده اند. این مطلب روشن است که کشور صادرکننده سرمایه لقمه‌های چرب را برای خود برمی‌دارد: مثلاً «بانک آلمان» در برلن قبل از آنکه سهام «بانک بازرگانی سیبری» را در برلن به جریان بیاندازد آنها را یکسال در کیف خود نگاهداشت و سپس هر سهم ۱۰۰ روبلی را ۱۹۳ روبلی یعنی تقریباً دو برابر نرخ اولیه\* آنها فروخت و از این راه نزدیک به ۶ میلیون روبلی «کار کرد» که هیلفردینگ آنرا «حق التأسيس» نامید.

مؤلف مجموع «قدرت» این بانکهای کلان پترزبورگ را ۸۲۳۵

میلیون یا نزدیک به  $۸\frac{۱}{۴}$  میلیارد روبلی تخمین میزند و ضمناً «مشارکت» و به بیان صحیحتر تسلط بانکهای خارجی را بدینسان

## موجودی بانکها

(طبق گزارشهای اکتبر — نوامبر سال ۱۹۱۳) به میلیون روبل

مبالغ سرمایه‌گذاری			گروه‌های بانکهای روس:
جمع	در عرصه‌های اسپکولاتیو	در عرصه‌های بارآور	
۱۲۷۲,۸	۸۵۹,۱	۴۱۳,۷	آ ۱) بانک: بازرگانی سیبری؛ روس؛ بین‌المللی و خرید پروات
۴۰۸,۴	۱۶۹,۱	۲۳۹,۳	آ ۲) بانک: بازرگانی و صنعتی؛ روس و انگلیس
۱۳۷۳,۰	۶۶۱,۲	۷۱۱,۸	آ ۳) بانک: روس و آسیا؛ خصوصی سن پترزبورگ؛ آزوف-دن؛ اونیون مسکو؛ بازرگانی روس و فرانسه
۳۰۵۴,۲	۱۶۸۹,۴	۱۳۶۴,۸	(۱۱ بانک) جمع . . . . (آ)
۸۹۵,۳	۳۹۱,۱	۵۰۴,۲	ب) ۸ بانک: بازرگانی مسکو؛ ولگا-کاما؛ یونکر و شرکاء؛ بازرگانی سن پترزبورگ (واولبرگ سابق)؛ مسکو (ریابوشینسکی سابق)؛ خرید پروات مسکو؛ بازرگانی مسکو و خصوصی مسکو
۳۹۴۹,۵	۲۰۸۰,۵	۱۸۶۹,۰	(۱۹ بانک) جمع . . . .

تقسیم میکند: بانکهای فرانسوی - ۵۵ درصد؛ انگلیسی - ۱۰ درصد؛ آلمانی - ۳۵ درصد. از این ۸۲۳۵ میلیون سرمایه\* در جریان طبق محاسبه\* نگارنده، ۳۶۸۷ میلیون یعنی بیش از ۴۰ درصد به سندیکت-های «پرووداگل» و «پروودامت» (سندیکت‌های زغال و فولاد - م.) و سندیکت‌های صنایع نفت و ذوب آهن و سیمان میرسد. بنابر این درآیزی سرمایه\* بانکی و صنعتی که نتیجه\* پیدایش انحصارهای سرمایه‌داریست، در روسیه نیز گامهای بلندی به پیش برداشته است. سرمایه\* مالی که در دستهای معدود متمرکز شده و عملاً انحصاری است، بابت حق‌التأسیس و انتشار اوراق بهادار و قرضه\* دولتی و غیره سودهای کلان و روزافزون بدست می‌آورد و بدینسان تسلط الیگارش‌ی مالی را تحکیم میبخشد و سراسر جامعه را خراج‌گذار انحصارگران میکند. اینک یکی از نمونه‌های بیشمار «فعال‌سایشائی» تراستهای آمریکایی که هیلفردینگ نقل میکند: در سال ۱۸۸۷ شخصی بنام هاومه‌یر با درآیختن ۱۵ شرکت کوچک که کل سرمایه\* آنها برابر ۶٫۵ میلیون دلار بود، تراست قند را تأسیس کرد. ولی سرمایه\* تراست که طبق اصطلاح آمریکایی‌ها «با آب قاتی شده بود»، ۵۰ میلیون دلار اعلام شد. این «سرمایه‌افزائی» به حساب سودهای انحصاری آینده انجام گرفت، همانگونه که تراست فولاد نیز در همان آمریکا به حساب سودهای انحصاری آینده، به خرید روزافزون زمین‌های دارای معادن آهن میپردازد. در واقع هم تراست قند با تعیین نرخ‌های انحصاری چنان درآمدی بدست آورد که از محل آن توانست بابت سرمایه‌ای که هفت بار «با آب قاتی شده بود»، ۱۰ درصد یعنی تقریباً معادل ۷۰ درصد سرمایه\* واقعی تراست در لحظه\* تأسیس آن، بهره\* سهام بپردازد! در سال ۱۹۰۹ سرمایه\* تراست به ۹۰ میلیون دلار رسید یعنی طی ۲۲ سال سرمایه‌اش بیش از ده برابر شد.

در فرانسه تسلط «الیگارش‌ی مالی» (کتاب مشهور لیزیس تحت عنوان «علیه الیگارش‌ی مالی در فرانسه» که در سال ۱۹۰۸ چاپ

پنجم آن انتشار یافت) اندکی تغییر شکل یافته است. چهار بانک کلان در زمینه انتشار اوراق بهادار از «انحصاری» برخوردارند که نسبی نیست، بلکه «مطلق» است. و این عملاً «تراست بانکهای بزرگ» است. انحصار آنها از انتشار اوراق بهادار سودهای انحصاری بدست می‌آورد. کشور وام‌گیر هنگام گرفتن وام، معمولاً چیزی بیشتر از ۹۰ درصد کل وام را دریافت نمیدارد؛ ۱۰ درصد بقیه نصیب بانکها و دلال‌های دیگر میشود. سود بانکها از وام ۴۰۰ میلیون فرانکی روسیه و چین — ۸ درصد، از وام ۸۰۰ میلیون روسیه (در سال ۱۹۰۴) — ۱۰ درصد و از وام ۶۲٫۵ میلیون سراکش (در سال ۱۹۰۴) — ۱۸٫۷۵ درصد بود. سرمایه‌داری که رشد خود را از سرمایه ربایی کوچک آغاز کرد، در پایان این رشد به سرمایه ربایی عظیم میرسد. لیزیس میگوید: «فرانسوی‌ها رباخواران اروپا هستند». در نتیجه این دگرگونی سرمایه‌داری تمام شرایط زندگی اقتصادی دستخوش دگرگونی ژرف میشود. در صورت متوقف شدن افزایش جمعیت، رکود صنایع، بازرگانی و حمل و نقل دریایی، «کشور» میتواند از طریق رباخواری ثروت‌افزایی کند. «پنجاه نفر آدم با سرمایه‌ای معادل ۸ میلیون فرانک میتوانند دو میلیارد فرانک را در ۴ بانک تحت اختیار خود گیرند». سیستم «مشارکت» نیز که ما حالا با آن آشنا هستیم، به همین نتایج می‌انجامد: «شرکت کل» (Société Générale) که یکی از بانکهای کلانست، برای یکی از «شرکت‌های دختر» یعنی «کارخانه‌های قند مصر» اوراق قرضه‌ای به تعداد ۶۴۰۰۰ برگ منتشر می‌سازد. نرخ اوراق قرضه بهنگام انتشار ۱۵۰ درصد است، یعنی بانک از هر روبل ۵۰ کوپک سود میبرد. بهره سهام این شرکت، قلابی از کار درآمد و «جماعت» از ۹۰ تا ۱۰۰ میلیون فرانک متضرر شد؛ «یکی از مدیران «شرکت کل»، عضو هیئت مدیره «کارخانه‌های قند» بود». تعجب‌آور نیست که مؤلف ناچار شده است چنین نتیجه بگیرد که: «جمهوری فرانسه،

سلطنت سرمایه مالی» و «تسلط کامل الیگارشى مالی است و این الیگارشى بر جراید و بر دولت فرمان میراند»\*.

سودآورى فوق العاده انتشار اوراق بهادار که یکی از کارهای عمده سرمایه مالی است، در امر گسترش و تحکیم الیگارشى مالی نقش بسیار مهم دارد. مجله آلمانی «بانک» مینویسد: «در داخل کشور هیچ معامله ای نیست که ولو بطور تقریب مانند میانجیگری در امر انتشار اوراق قرضه های خارجی، چنین سود هنگفتی داشته باشد»\*.

«هیچ معامله بانکی نیست که مانند انتشار اوراق بهادار، چنین سود هنگفتی داشته باشد». طبق آمار مجله «اکنومیست آلمان» سود حاصله از انتشار اوراق بهادار مؤسسات صنعتی بطور متوسط در سال چنین بود:

سال	درصد	سال	درصد
۱۸۹۵	۳۸,۶	۱۸۹۸	۶۷,۷
۱۸۹۶	۳۶,۱	۱۸۹۹	۶۶,۹
۱۸۹۷	۶۶,۷	۱۹۰۰	۵۵,۲

«طی دوران ده سال ۱۸۹۱ - ۱۹۰۰ انتشار اوراق بهادار مؤسسات صنعتی آلمان بیش از یک میلیارد «درآمد» داشته است»\*\*\*.

Lysis. «Contre l'oligarchie financière en France». 5 éd., P., \*  
 (لیزیس). 1908, p.p. 11, 12, 26, 39, 40, 48  
 فرانسه. چاپ پنجم، پاریس، سال ۱۹۰۸، ص ۱۱، ۱۲، ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۴۸، ۵۰ (ت.)

«Die Bank», 1913, №7, S. 630 \*\*\*

W. Sombart. «Die deutsche و ۱۴۳ همان کتاب، ص ۵۲۶، Anlage 8  
 Volkswirtschaft im 19. Jahrhundert». 2. Aufl., 1909, S. 526, Anlage 8  
 (و. زومبارت). «اقتصاد ملی آلمان در قرن ۱۹». چاپ دوم، سال ۱۹۰۹، ص ۵۲۶، ضمیمه ۸. ۵. (ت.)



بهنگام اعتلای صنعتی، سود سرمایه<sup>۱</sup> مالی بسیار زیاد است و بهنگام رکود و کساد هم مؤسسات کوچک و نااستوار نابود میشوند و بانکهای بزرگ در خرید ارزان این مؤسسات یا «درمان» و «نوسازی» سودآور آنها، «مشارکت میورزند». هنگام «درمان» مؤسسات زیان‌آور، «سرمایه<sup>۲</sup> سهامی تنزل میکند بدینمعنی که تقسیم درآمد بر حسب سرمایه<sup>۳</sup> کمتر انجام میگیرد و در آینده نیز طبق همین سرمایه حساب میشود. یا اگر درآمد به صفر برسد، سرمایه<sup>۴</sup> جدیدی به کار گرفته میشود که پس از جمع آمدن با سرمایه<sup>۵</sup> کم‌درآمدتر سابق، بحد کافی سودآور میشود». هیلفردینگ سپس می‌افزاید: «بجاست یادآور شویم که همه<sup>۶</sup> این درمان‌ها و نوسازی‌ها برای بانکها اهمیت دوگانه دارند: اولاً بعنوان یک کار سودآور و ثانیاً بعنوان یک فرصت مناسب برای آنکه این قبیل شرکت‌های محتاج را بخود وابسته سازند».\*

یک نمونه: شرکت سهامی معادن «اونیون» در دورتموند سال ۱۸۷۲ با سرمایه سهامی نزدیک به ۴۰ میلیون مارک تأسیس شد و وقتی بهره<sup>۷</sup> سهام آن در سال اول به ۱۲ درصد رسید، نرخ سهام آن تا ۱۷۰ درصد بالا رفت. سرگل منافع را سرمایه<sup>۸</sup> مالی برداشت که درآمدی در حدود ۲۸ میلیون عایدش شد. نقش عمده را هنگام تأسیس این شرکت، همان بانک آلمانی کلان «شرکت خرید بروات»، بعهده داشت که سرمایه<sup>۹</sup> خود را بی‌دردر به ۳۰۰ میلیون مارک رسانید. سپس بهره<sup>۱۰</sup> سهام «اونیون» تا صفر تنزل کرد. سهامداران ناچار شدند با «کسر شدن» از سرمایه یعنی با از دست دادن جزئی از آن موافقت کنند تا کل آن را از دست ندهند. بدینسان در نتیجه<sup>۱۱</sup> یکسلسله «درمان» در طول ۳۰ سال بیش از ۷۳ میلیون مارک از دفاتر شرکت «اونیون» غیب شد. «در حال حاضر سهامداران اولیه<sup>۱۲</sup> این شرکت فقط ۵ درصد ارزش اعلام‌شده<sup>۱۳</sup> سهام خود را در دست دارند»\*\* — و حال آنکه بانکها پیوسته از هر «درمانی» مبلغی «عایدشان شد».

\* «سرمایه<sup>۱</sup> مالی»، ص ۱۷۲.

\*\* Stillich، همان کتاب، ص ۱۳۸ و Liefmann، ص ۵۱.

بورس‌بازی \* زمین در حومه‌های شهرهای بزرگی که بسرعت گسترش می‌یابند، همچنین از کارهای بسیار سودآور سرمایه‌ مالی است. انحصار بانک‌ها در این عرصه با انحصار بهره زمین و انحصار راه‌ها درمی‌آمیزد، زیرا بالا رفتن بهای زمین و امکان فروش باصرفه آن بصورت قطعه قطعه و غیره، بیش از هر چیز به وجود راه خوب میان زمین و مرکز شهر بستگی دارد و این راه‌ها هم در دست شرکت‌های بزرگ‌گست که از طریق سیستم مشارکت و نیز تقسیم مقامات مدیریت به همان بانک‌ها مربوطند. نتیجه همان میشود که ل. اشوه‌گه، مؤلف آلمانی و یکی از کارکنان مجله «بانک» که روی خرید و فروش قطعات زمین و رهن آنها و غیره بررسی خاص انجام داده است، آنرا «گندآب» نامیده است. این نتیجه هم عبارتست از: بورس‌بازی بی‌بندوبار زمین در اطراف شهر، ورشکستگی شرکت‌های ساختمانی نظیر شرکت «بسواو و کناوئر» (Boswau und Knauer م.) در برلن که با وساطت «بانک آلمان» (Deutsche Bank)، یکی از «معتبرترین و بزرگترین» بانک‌ها، تا ۱۰۰ میلیون مارک پول بچنگ آورد و بانک نیز که طبعاً از طریق سیستم «مشارکت» و به بیان دیگر پنهانی و پشت پرده عمل میکرد «فقط» ۱۲ میلیون مارک از دست داد و گلیم خود را از آب بیرون کشید، — سپس افلاس کارفرمایان خرده‌پا و کارگران که از شرکت‌های ساختمانی قلابی چیزی عایدشان نمیشود و سرانجام بندوبست‌های شیبادانه با ادارات و پلیس «درستکار» برلن برای قبضه کردن امور مربوط به کسب اطلاع درباره مناطق ساختمانی و دادن اجازه ساختمان از شورای شهر و غیره و غیره \* \* \* «موازن اخلاق آمریکایی» که پروفیسورهای اروپایی و بورژواهای

\* در متن اصلی — Speculation. م.

\*\* «Die Bank»، سال ۱۹۱۳، ص ۶۵۲، L. Eschwege.

«Der Sumpf» («گندآب» ه. ت.)؛ همان مجله، سال ۱۹۱۲، شماره ۱،

ص ۲۲۳ و صفحات بعد.

مستقی در قبال آن با چنین سالوسی حیرت‌زده دیده به آسمان میدوزند، در دوران سرمایه‌مالی بمعنی واقعی کلمه به موازین اخلاقی هر یک از شهرهای بزرگ هر یک از کشورها بدل شده است.

در آغاز سال ۱۹۱۴ در برلن صحبت از آن بود که یک «تراست وسایط نقلیه» تشکیل شود و به بیان دیگر «اشتراک منافع» مؤسسات سه‌گانهٔ وسایط نقلیهٔ برلن یعنی راه آهن برقی شهری، شرکت تراموای (واگن برقی — م.) و شرکت دلیجان شهری (امنیوس — م.) تأمین گردد. مجلهٔ «بانک» نوشت: «از همان زمانی که معلوم شد اکثریت سهام شرکت دلیجان شهری بدست دو شرکت دیگر وسایط نقلیه افتاده است، ما میدانستیم که چنین قصدی وجود دارد. ... میتوان به صاحبان این نقشه که امیدوارند از طریق تنظیم یکدست وسایط نقلیه چنان مایه‌ای بیاندوزند که بخشی از آن در آخرین تحلیل نصیب مردم گردد، اعتماد کامل داشت. ولی عاملی که مسئله را بغرنج میکند این است که پشت سر این تراست وسایط نقلیه‌ای در حال تشکیل، بانکها ایستاده‌اند که اگر بخواهند میتوانند راههای تحت انحصار خود را تابع منافع سوداگری خود در دادوستد زمین کنند. برای آنکه ثابت شود این فرض چه اندازه طبیعی است، کافی است یادآور شویم که در تأسیس شرکت راه آهن برقی شهری، منافع بانک بزرگی که مشوق تأسیس آن بود، دخالت داشت و به بیان دیگر منافع این مؤسسهٔ وسایط نقلیه با منافع معاملات زمین، درآمیخت. حقیقت این است که خط شرقی این راه میبایست از زمین‌هایی که بانک مزبور پس از تأمین شرایط ساختمان راه آهن، آنها را با سودی کلان برای خود و چند تن از افراد شرکت‌کننده، به فروش رسانید، عبور کند...»\*

وقتی انحصار پا میگیرد و با میلیاردها سروکار پیدا میکند مستقل از نظام سیاسی و انواع «جزئیات» دیگر با ناگزیری مطلق،

\* «Die Bank», «Verkehrstrust», سال ۱۹۱۴، شماره ۱،

ص ۸۹ ( «تراست وسایط نقلیه». «بانک». ه. ت.).

در جميع جوانب زندگی اجتماعی رسوخ میکند. در نشریات اقتصادی آلمان ستایش چاکرانه\* درستکاری کارمندان دستگاه اداری پروس ضمن اشاره به جنجال پانامای (۴۰) فرانسه یا فساد سیاسی آمریکایی، یک امر عادیست. ولی واقعیت آنستکه حتی آن نشریات بورژوائی که به امور بانکی آلمان اختصاص دارند، مدام مجبورند از مسائلی که صرفاً به معاملات بانکی مربوط است، دور شوند و در ارتباط با موارد روزافزون انتقال کارمندان دولت به خدمت در بانکها، از «کشش بسوی بانک» سخن گویند: «پس درستکاری آن کارمند دولت که آرزوی درونیش بدست آوردن یک جای گرم و نرم در برن اشتراسه است، چه مفهومی پیدا میکند؟» \* برن اشتراسه - خیابانی است در برلن که «بانک آلمان» در آن واقع است. آلفرد لانسبورگ ناشر مجله\* «بانک» در سال ۱۹۰۹ ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «مفهوم اقتصادی بیزانتیسم مآبی» شرحی دربارهٔ مسافرت ویلهلم دوم به فلسطین و «نتیجه» مستقیم این مسافرت یعنی ساختمان راه آهن بغداد، نگاشت و آنرا چنان «شاهکار» فلاکتباری «از کاربری آلمانی» نامید که بیش از مجموع گناهان سیاسی آلمان در امر «محاصره» گناه کارست\*\* (منظور از محاصره، سیاست ادوارد هفتم است که میکوشید آلمان را منفرد سازد و آنرا با حلقه اتحاد اسپریالیستی ضدآلمانی، محاصره کند). اشوه‌گه که ما از او نام بردیم و از کارکنان همان مجله «بانک» است در سال ۱۹۱۱ ضمن مقاله خود تحت عنوان «کارمندان و حکومت پول» از جمله به افشای واقعه\* مربوط به فولکر یکی از کارمندان دولتی آلمان پرداخت. فولکر عضو کمیسیون رسیدگی به امور کارتل‌ها و در کار خود بسیار جدی بود، ولی پس از چندی صاحب یکی از مشاغل پردرآمد در بزرگترین کارتل یعنی در سندیکات

\* «Die Bank», «Der Zug zur Bank», سال ۱۹۰۹، ص ۷۹

(«کشش بسوی بانک»، «بانک». ه. ت.)

\*\* «Die Bank», «Der Zug zur Bank»، سال ۱۹۰۹، شماره ۱،

فولاد، از کار درآمد. نظیر این وقایع که بهیچوجه تصادفی نیست، همین نگارنده بورژوازی را واداشت تا به این حقیقت اعتراف کند که «آزادی اقتصادی تضمین‌شده در قانون اساسی آلمان، در بسیاری از عرصه‌های زندگی اقتصادی بیک لفظ فاقد محتوی بدل شده است» و سپس افزود که با برقراری تسلط حکومت پول، دیگر «حتی گسترده‌ترین آزادیهای سیاسی نیز نمیتواند مانع آن شود که ما به خلقی از انسانهای محروم از آزادی بدل گردیم»\*.

و اما در مورد روسیه ما تنها به ذکر یک نمونه بسنده خواهیم کرد: چند سال پیش در همه روزنامه‌ها خبری درج شد درباره اینکه داویدف مدیر دفتر وام و اعتبار، خدمت دولتی را ترک میگوید و در یک بانک بزرگ با حقوقی که طبق قرارداد میبایست طی چند سال به مبلغی بیش از یک میلیون برسد به کار میپردازد. دفتر وام و اعتبار مؤسسه‌ایست که وظیفه‌اش «متحد کردن فعالیت همه مؤسسات وام و اعتبار کشور» است و به بانکهای پایتخت مبلغی از ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیون روبل کمک مالی میکند\* — — —

خصیصه کلی سرمایه‌داری عبارتست از جداسازی مالکیت بر سرمایه از سرمایه‌گذاری در تولید، جداسازی سرمایه پولی از سرمایه صنعتی یا تولیدی، جداسازی تنزیل‌گیری که فقط از بهره سرمایه پولی زندگی میکنند، از کارفرما و نیز از همه افرادی که در اداره امور سرمایه شرکت مستقیم دارند. امپریالیسم یا تسلط سرمایه مالی عبارت است از آن بالاترین مرحله سرمایه‌داری که در آن این جداسازی ابعاد عظیم کسب میکند. تفوق سرمایه مالی بر همه اشکال دیگر سرمایه دال بر تسلط تنزیل‌گیر و الیگارش‌ی مالی و برجسته شدن شمار اندکی از کشورهای صاحب «قدرت» مالی از کلیه کشورهای دیگرست. چگونگی ابعاد این روند را میتوان از روی

\* «Die Bank», «Der Zug zur Bank», سال ۱۹۱۱، شماره ۲،

ص ۸۲۵، و سال ۱۹۱۳، شماره ۲، ص ۹۶۲.

\*\* E. Agahd، ص ۲۰۲.

ارقام آماری مربوط به انتشار انواع اوراق بهادار، مشاهده کرد. آ. نیمارک در «بولتن انستیتوی بین‌المللی آمار» \* جامعترین و کاملترین ارقام مقایسه‌ای را درباره انتشار اوراق بهادار در سراسر جهان منتشر ساخته است. بخشهای گوناگونی از این ارقام سپس بارها در نشریات اقتصادی نقل شده است. چنین است نتایج حاصله در طول یک دوران چهل‌ساله:

### مبلغ اوراق بهادار به میلیارد

#### فرانک در هر دهسال

۷۶,۱ . . . . .	۱۸۸۰-۱۸۷۱
۶۴,۵ . . . . .	۱۸۹۰-۱۸۸۱
۱۰۰,۴ . . . . .	۱۹۰۰-۱۸۹۱
۱۹۷,۸ . . . . .	۱۹۱۰-۱۹۰۱

در سالهای هفتاد قرن نوزدهم مبلغ کل اوراق بهادار، بویژه در نتیجه وامهای مربوط به جنگ میان فرانسه و پروس و دوران گروندر که از پی آن در آلمان پدید آمد، در سراسر جهان افزایش یافت. سرعت این افزایش در طول سه دهه آخر قرن نوزدهم بطور نسبی، رویهمرفته چندان زیاد نیست و فقط در سالهای دهه اول قرن بیستم است که افزایش آن بمیزان عظیمی میرسد و در طی ده سال نزدیک به دو برابر میشود. بنابر این آغاز قرن بیستم نه تنها از نظر رشد انحصارها (کارتل‌ها، سندیکات‌ها، تراست‌ها) که شرح آن گذشت، بلکه از نظر رشد سرمایه مالی نیز نقطه عطف است.

Bulletin de l'institut international de statistique, t. XIX, livr. \*

II. La Haye, 1912 («بولتن انستیتوی بین‌المللی آمار»، جلد ۱۹، کتاب دوم، لاهه، سال ۱۹۱۲. ه. ت.) - آمار مربوط به کشورهای کوچک (رجوع شود به ستون ۲ جدول بعدی)، بطور تقریب از روی آمارهای سال ۱۹۰۲ گرفته شده و ۲۰ درصد بر آنها افزوده شده است.

نیمارک جمع کل اوراق بهادار را در جهان در سال ۱۹۱۰ نزدیک به ۸۱۵ میلیارد فرانک برآورد میکند و پس از کسر تقریبی ارقام تکراری، این مبلغ را به ۵۷۵-۶۰۰ میلیارد کاهش میدهد. تقسیم این مبلغ میان کشورهای مختلف بدین‌ترتیب (بحساب ۶۰۰ میلیارد):

جمع اوراق بهادار در سال ۱۹۱۰

(به میلیارد فرانک)

۱۲,۵	هلند	۴۷۹	۱۴۲	انگلیس
۷,۵	بلژیک		۱۳۲	ایالات متحده
۷,۵	اسپانیا		۱۱۰	فرانسه
۶,۲۵	سوئیس		۹۵	آلمان
۳,۷۵	دانمارک		۳۱	روسیه
۲,۵	سوئد، نروژ، رومانی و غیره		۲۴	اتریش-هنگری
۶۰۰	جمع کل		۱۴۰	ایتالیا
		۱۲	ژاپن	

از روی این ارقام بلافاصله دیده میشود که چهار کشور از ثروتمندترین کشورهای سرمایه‌داری که هر یک صاحب نزدیک به ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار هستند، چه اندازه در میان کشورهای دیگر برجستگی پیدا میکنند. از این چهار کشور، دو کشور: انگلیس و فرانسه قدیمی‌ترین و چنانکه خواهیم دید مستعمره‌دارترین کشورهای سرمایه‌داری هستند. دو کشور دیگر یعنی ایالات متحده و آلمان از نظر سرعت رشد و میزان بسط انحصارهای سرمایه‌داری در تولید، کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته هستند. این چهار کشور جمعاً ۴۷۹ میلیارد فرانک یعنی نزدیک به ۸۰ درصد سرمایهٔ مالی جهان را در تصاحب خود دارند. بقیهٔ جهان تقریباً همه بنحوی از انحاء نقش بدهکار و باج‌بده این کشورهای

بانکدار بین‌المللی و این چهار «ستون» سرمایه<sup>۴</sup> مالی جهان را بازی میکنند.  
 نقشی که صدور سرمایه در ایجاد شبکه<sup>۵</sup> بین‌المللی وابستگی‌ها و روابط سرمایه<sup>۶</sup> مالی بازی میکنند، شایان بررسی خاصی است.

#### ۴ - صدور سرمایه

صفت مشخصه<sup>۷</sup> سرمایه‌داری سابق که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت، صدور کالا بود. صفت مشخصه<sup>۸</sup> سرمایه‌داری جدید که در آن انحصارها تسلط دارند، صدور سرمایه است.  
 سرمایه‌داری عبارتست از تولید کالایی در مرحله<sup>۹</sup> بالایی از شد این تولید که در آن دیگر توان کار (نیروی کار - م.) نیز به کالا تبدیل میشود. گسترش مبادله<sup>۱۰</sup> کالا، هم درون کشور و هم خاصه در عرصه<sup>۱۱</sup> بین‌المللی، خصیصه<sup>۱۲</sup> مشخصه و ممیزه سرمایه-داریست. رشد ناموزون و جهش‌وار برخی از مؤسسات، برخی از رشته‌های صنایع و برخی از کشورها در نظام سرمایه‌داری اجتناب-ناپذیرست. انگلستان پیش از کشورهای دیگر به کشور سرمایه‌داری بدل گردید و در نیمه<sup>۱۳</sup> قرن نوزدهم با گام نهادن در راه بازرگانی آزاد مدعی ایفای نقش «کارگاه سراسر جهان» و تحویل فرآورده‌های صنعتی به همه<sup>۱۴</sup> کشورها شد و این کشورها نیز در عوض این فرآورده‌ها میبایست مواد خام برایش تأمین کنند. ولی این موقعیت انحصاری انگلیس در طول ربع آخر قرن نوزدهم متزلزل شد، زیرا یکسلسله از کشورهای دیگر که در زیر چتر «حمایت» گمرکی بدفاع از خود برخاسته بودند، بنوبه<sup>۱۵</sup> خود کشورهای سرمایه‌داری مستقل از کار درآمدند. در آستان قرن بیستم ما پیدایش گونه<sup>۱۶</sup> دیگری از انحصارات را مشاهده میکنیم: اولاً، گروهبندی‌های انحصاری سرمایه‌داران را در همه<sup>۱۷</sup> کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و ثانیاً، موقعیت انحصاری عده<sup>۱۸</sup> معدودی از غنی‌ترین کشورها را که انباشت سرمایه در آنها به میزان عظیم رسیده بود. در کشورهای پیشرفته مقادیر عظیمی «مازاد سرمایه» پدید آمد.



اگر نظام سرمایه‌داری می‌توانست کشاورزی را که اکنون همه جا بطور فاحشی از صنعت واپس مانده است، گسترش دهد و سطح زندگی توده‌های مردم را که با وجود پیشرفت سرگیجه‌آور تکنیک، همه‌جا نیمه‌گرسنه و فقیر باقی مانده‌اند، بالا ببرد، در آنصورت البته از مازاد سرمایه سخنی هم نمی‌توانست در میان باشد. و چنین «برهانی» را منتقدین خرده‌بورژوازی سرمایه‌داری چپ و راست بمیان میکشند. ولی در آنصورت سرمایه‌داری هم، دیگر سرمایه‌داری نبود، زیرا هم ناسوزنی رشد و هم گذران نیمه‌گرسنه توده‌ها، جزو شرایط و مقدمات اصلی و ناگزیر این شیوه تولید است. تا سرمایه‌داری سرمایه‌داریت، مازاد سرمایه برای بالا بردن سطح زندگی توده‌های مردم کشور بکار نخواهد رفت، زیرا این امر موجب کاهش سود سرمایه‌داران خواهد شد، بلکه برای بالا بردن سود از طریق صدور سرمایه به خارجه یعنی به کشورهای واپس‌مانده، بکار خواهد رفت. سطح سود در این کشورها و کشورهای واپس‌مانده معمولاً بالاست، زیرا سرمایه<sup>۲</sup> این کشورها کم، بهای زمین بالنسبه نازل، دستمزد ناچیز و مواد خام ارزانست. عاملی که صدور سرمایه را ممکن می‌سازد آنستکه یکسلسله از کشورهای واپس‌مانده اکنون به مدار سرمایه‌داری جهانی کشانده شده، خطوط اصلی راه آهن در آنها احداث یا ساختمان آن آغاز شده و شرایط مقدماتی برای گسترش صنایع فراهم آمده است و غیره و غیره. عاملی که صدور سرمایه را ضرور می‌سازد آنستکه سرمایه‌داری در معدودی از کشورها «از مرز پختگی فراتر رفته است» و برای سرمایه‌گذاری «سودآور» (در محیط عقب‌ماندگی کشاورزی و فقر توده‌ها) عرصه<sup>۳</sup> کافی وجود ندارد.

ارقام تقریبی مربوط به میزان سرمایه‌گذاری سه کشور عمده در خارجه بدین شرح است:\*

\* Hobson. «Imperialism», L., 1902, p. 58; Riesser

ص ۳۹۵ و ۴۰۴؛ P. Arndt در «Weltwirtschaftliches Archiv», Bd. 7, 1916, S. 35 (پ. آرندت در «آرشیو اقتصاد جهانی»، جلد ۷، سال ۱۹۱۶،

سرمایه گذاری در خارجه  
(به سیلیارد فرانک)

سال	انگلستان	فرانسه	آلمان
۱۸۶۲	۳,۶	—	—
۱۸۷۲	۱۵	۱۰ (۱۸۶۹)	—
۱۸۸۲	۲۲	۱۵ (۱۸۸۰)	؟
۱۸۹۳	۴۲	۲۰ (۱۸۹۰)	؟
۱۹۰۲	۶۲	۳۷-۲۷	۱۲,۵
۱۹۱۴	۱۰۰-۷۵	۶۰	۴۴

ص ۳۵. ه. ت.)؛ Bulletin در Neymarck؛ هیلفردینگ. «سرمایه مالی»، ص ۴۹۲؛ Lloyd George، سخنرانی در مجلس عوام، ۴ مه سال ۱۹۱۵، بمنقل از روزنامه «Daily Telegraph» ۵ مه ۱۹۱۵؛ B. Harms. «Probleme der Weltwirtschaft». Jena, 1912, S. 235 و صفحات دیگر (ب. هارمس. «مسائل اقتصاد جهانی». ینا، سال ۱۹۱۲، ص ۲۳۵ و صفحات دیگر. ه. ت.)؛ Dr. Siegmund Schilder. «Entwicklungstendenzen der Weltwirtschaft». Berlin, 1912. Bd. 1, S. 150 (دکتر زیگموند شیلدر. «گرایشهای رشد اقتصاد جهانی». برلن، سال ۱۹۱۲، جلد ۱، ص ۱۵۰. ه. ت.)؛ George Paish. «Great Britain's Capital Invest- ments etc.» در «Journal of the Royal Statistical Society», vol. LXXIV, 1910-11 ص ۱۶۷ و ص ص بعد (زرژ پیش. مقاله «سرمایه گذاری بریتانیای کبیر و غیره» در «مجله» انجمن پادشاهی آمار»، جلد ۷۴. ه. ت.)؛ Georges Diouritch. «L'Expansion des banques allemandes à l'étranger, ses rapports avec le développement économique de l'Allemagne». P., 1909, p. 84 (جرج دیوریچ. «توسعه طلبی بانکهای آلمانی در خارجه و رابطه آن با رشد اقتصادی آلمان»، پاریس، سال ۱۹۰۹، ص ۸۴. ه. ت.).

از اینجا دیده میشود که افزایش صدور سرمایه فقط در آغاز قرن بیستم بمیزان عظیم رسیده است. در آستان جنگ میزان سرمایه‌گذاری سه کشور عمده در خارجه به ۱۷۵ تا ۲۰۰ میلیارد فرانک رسید. درآمد حاصله از این محل حتی با نرخ معتدل ۵ درصد، باید در سال به ۸ تا ۱۰ میلیارد فرانک بالغ شود. و این بنیاد محکمی است برای ستمگری امپریالیستی و استعمار اکثریت ملتها و کشورهای جهان، برای طفیلی‌گری به شیوهٔ سرمایه‌داری در گروه ناچیزی از غنی‌ترین کشورها!

و اما بدین سؤال که تقسیم سرمایه‌گذاری در خارجه میان کشورهای مختلف چگونه انجام میگردد و محل این سرمایه‌گذاری‌ها کجاست، فقط میتوان یک پاسخ تقریبی داد که بهر تقدیر میتواند برخی از مناسبات و روابط عمومی امپریالیسم معاصر را روشن سازد:

چگونگی تقسیم سرمایه‌های خارجی بر حسب قاره‌های جهان  
(این ارقام تقریبی و مربوط به حدود سال ۱۹۱۰ است)

جمع	انگلیس	فرانسه	آلمان	
	(به میلیارد فرانک)			
اروپا	۴	۲۳	۱۸	۴۵
آمریکا	۳۷	۴	۱۰	۵۱
آسیا، آفریقا و استرالیا	۲۹	۸	۷	۴۴
<u>جمع</u>	۷۰	۳۵	۳۵	۱۴۰

در سرمایه‌گذاری‌های خارجی انگلیس مستعمرات آن که نه تنها در آسیا و غیره، بلکه در قارهٔ آمریکا نیز بسیار پهناورست (مثلا کانادا)، جای اول دارد. میزان عظیم صدور سرمایه این کشور بیش از همه با وسعت عظیم مستعمرات ارتباط دارد که دربارهٔ اهمیت آنها برای امپریالیسم در صفحات بعد صحبت خواهیم کرد. در فرانسه وضع بر منوال دیگرست.

سرمایه<sup>۱</sup> خارجی آن بطور عمده در اروپا و پیش از همه در روسیه (دست کم ۱۰ میلیارد فرانک) است، ضمناً این سرمایه‌ها بطور عمده استقراضی یعنی وام‌های دولتی است، نه سرمایه‌ای که در مؤسسات صنعتی بکار می‌رود. امپریالیسم فرانسه را برخلاف امپریالیسم استعماری انگلیس میتوان امپریالیسم رباخوار نامید. در آلمان گونه<sup>۲</sup> سوسی مشاهده میشود: مستعمرات آن زیاد نیست و سرمایه‌گذاری خارجی آن بطور کاسه<sup>۳</sup> موزون میان اروپا و آمریکا تقسیم میشود.

صدور سرمایه به کشورهای آماج آن، در رشد سرمایه‌داری این کشورها تأثیر میبخشد و سرعت این رشد را بسی افزایش میدهد. بدینجهت اگر هم صدور سرمایه تا اندازه‌ای در رشد کشورهای صادرکننده سرمایه وقفه پدید آرد، در عوض مجموع سرمایه‌داری را در سراسر جهان گسترش خواهد داد و رشد آنرا بر پایه<sup>۴</sup> عمیقتری استوار خواهد ساخت.

کشورهای صادرکننده سرمایه تقریباً همیشه امکان دارند «امتیازهای» معینی بدست آورند که خصیلت آنها روشنگر خصیصه<sup>۵</sup> دوران سرمایه<sup>۶</sup> مالی و انحصارهاست. مثلاً مجله «بانک» چاپ برلن در اکتبر سال ۱۹۱۳ چنین مینویسد:

«در بازار بین‌المللی سرمایه از چندی پیش یک کم‌دی بازی میشود که زینده<sup>۷</sup> خامه<sup>۸</sup> آریستوفان\* است. گروه بزرگی از کشورهای خارجی — از اسپانیا گرفته تا بالکان، از روسیه تا آرژانتین و برزیل و چین، آشکار یا نهان از بازارهای بزرگ پول، وام میخواهند و گاه روی آن سخت اصرار میورزند. ضمناً بازارهای پول اکنون وضع چندان درخشانی ندارند و دورنمای سیاسی هم دلپذیر نیست. ولی هیچیک از بازارهای پول، جرأت نمیکند از دادن وام امتناع ورزد، زیرا میترسد که همسایه بر او پیشی گیرد و با دادن وام موافقت کند و آنگاه در

\* آریستوفان — درام‌نویس یونان باستان که «پدر کم‌دی» بشمار می‌رود. (سال تولد<sup>۹</sup> در حدود ۴۴۶ — سال وفات ۳۸۵ پیش از میلاد).  
مترجم.

ازاء این خدمت، انجام خدمات معینی را برای خود تأمین نماید. در این قبیل معاملات بین‌المللی تقریباً همیشه چیزیکی نصیب وام‌دهنده میشود که از آنجمله است: اغماض‌هایی هنگام بستن قراردادهای بازرگانی، مرکز تأمین زغال سنگ، ساختمان بندر، امتیازهای پرسود یا گرفتن سفارش توپ»\*.

سرمایه مالی دوران انحصارها را پدید آورد. انحصارها هم مبنای انحصارگری را همه‌جا با خود همراه می‌برند: استفاده از «ارتباط‌ها» برای معاملات سودمند جایگزین رقابت در بازارهای آزاد میشود. معمولتر از هر چیز اینستکه واگذاری وام را مشروط به صرف بخشی از آن برای خرید فرآورده‌های کشور وام‌دهنده، خاصه خرید تسلیحات و کشتی و غیره میکنند. فرانسه طی سالهای دو دهه اخیر (۱۸۹۰ - ۱۹۱۰) این شیوه را خیلی زیاد بکار میبرد. صدور سرمایه به خارجه به وسیله‌ای برای تشویق صدور کالاها به خارجه تبدیل شده است. ضمناً معاملات میان مؤسسات بخصوص بزرگ در چنین اوضاع و احوالی خصلتی کسب میکنند که به گفته «سلایم» شیلدر، خصلت آن «هموزن رشوه و تطمیع است»\*\* کروپ در آلمان، شنیدر در فرانسه، آرمسترونگ در انگلستان نمونه‌های شرکت‌هایی هستند که با بانکهای غول‌آسا و با دولتها پیوند محکم دارند و «نادیده گرفتن» آنها بهنگام عقد قرارداد وام آسان نیست.

فرانسه هنگام دادن وام به روسیه، در قرارداد بازرگانی ۱۶ سپتامبر سال ۱۹۰۵، این کشور را «زیر فشار گذاشت» و از این راه تا سال ۱۹۱۷ امتیازات معینی برای خود تأمین کرد. در قرارداد بازرگانی ۱۹ اوت سال ۱۹۱۱ با ژاپن نیز وضع بر همین منوال بود. جنگ گمرکی اتریش با صربستان که با یک وقفه هفت‌ماهه از سال ۱۹۰۶ تا سال ۱۹۱۱ طول کشید، علتش تا حدودی رقابت میان اتریش و فرانسه بر سر فروش لوازم جنگی به صربستان بود. پل دشانل در ژانویه سال

\* «Die Bank»، سال ۱۹۱۳، شماره ۲، ص ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵.

\*\* Schilder، همان کتاب، ص ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۷۱.

در مجلس نمایندگان گفت شرکت‌های فرانسوی در طول سالهای ۱۹۰۸-۱۹۱۱ معادل ۴۵ میلیون فرانک لوازم جنگی به صربستان ارسال داشته‌اند.

در گزارش کنسول اتریش-هنگری در سائو پائولو (São-Paulo) — م. (برزیل) گفته میشود: «ساختمان راه‌های آهن برزیل بطور عمده با سرمایه‌های فرانسوی، بلژیکی، انگلیسی و آلمانی انجام میگردد. این کشورها واگذاری اعتبارات مالی برای راهسازی را مشروط بدان میکنند که خود آنها مصالح ساختمانی راههای آهن را تحویل بدهند».

بدینسان سرمایه‌های مالی میتوان گفت به مفهوم واقعی کلمه در همه کشورهای جهان دام میگستراند. ضمناً بانکهایی که در مستعمرات تأسیس میشوند و نیز شعب این بانکها در این جریان نقش بزرگ بازی میکنند. امپریالیستهای آلمان بر کشورهای استعمارگر «قدیمی» که وضع خود را از این لحاظ بسیار «سوفیست‌آمیز» تأمین کرده‌اند، رشک میبرند: در سال ۱۹۰۴ انگلیس ۵۰ بانک مستعمراتی با ۲۲۷۹ شعبه (و در سال ۱۹۱۰ — ۷۲ بانک مستعمراتی با ۵۴۴۹ شعبه) و فرانسه ۲۰ بانک مستعمراتی با ۱۳۶ شعبه و هلند ۱۶ با ۶۸ شعبه، ولی آلمان «فقط و فقط» ۱۳ بانک مستعمراتی با ۷۰ شعبه داشت\*. سرمایه‌داران آمریکایی نیز بنوبه خود بر سرمایه‌داران انگلیسی و آلمانی رشک میبرند. در سال ۱۹۱۵ آنها شکایت داشتند که: «۵ بانک آلمانی در آمریکای جنوبی ۴۰ شعبه و ۵ بانک انگلیسی ۷۰ شعبه دارند... انگلیس و آلمان طی ۲۵ سال اخیر در آرژانتین و برزیل و اروگوئه نزدیک به ۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرده‌اند و در نتیجه این امر از ۴۶ درصد مجموع بازرگانی این سه کشور برخوردارند»\*\*.

\* Riesser، همان کتاب، ص ۳۷۵، چاپ چهارم و Diouritch،

ص ۲۸۳.

\*\* The Annals of the American Academy of Political and Social Science،

Science، vol. LIX، May 1915، p. 301 (سالنامه‌های آکادمی علوم سیاسی و اجتماعی آمریکا، جلد ۵۹، ماه مه، سال ۱۹۱۵، ص ۳۰۱. ه. ت.)

کشورهای صادرکننده سرمایه، جهان را به مفهوم مجازی کلمه میان خود تقسیم کرده‌اند. ولی سرمایه‌داری مالی کار را به تقسیم واقعی جهان نیز کشانده است.

### ۵ - تقسیم جهان میان گروه‌بندیهای سرمایه‌داران

گروه‌بندیهای انحصاری سرمایه‌داران یعنی کارتل‌ها، سندیکات‌ها و تراست‌ها پیش از هر چیز بازار داخلی را میان خود تقسیم میکنند و تولید کشور را به تصاحب کم و بیش کامل خود درمی‌آورند. ولی در نظام سرمایه‌داری بازار داخلی ناگزیر به بازار خارجی مربوط است. سرمایه‌داری دیرزمانیست که بازار جهانی بوجود آورده است. همروند با افزایش صدور سرمایه و گسترش انواع گوناگون روابط خارجی و مستعمراتی و توسعه «مناطق نفوذ» گروه‌بندیهای انحصاری کلان، کار «طبعاً» به توافق جهانی میان آنان و تشکیل کارتل‌های بین‌المللی کشیده شد.

این مرحله تازه‌ایست از تراکم جهانی سرمایه و تولید و آنهم بمراتب بالاتر از مراحل پیشین. حال ببینیم این ابرانحصار چگونه پدید می‌آید.

صنعت برق برای موفقیت‌های امروزی تکنیک و نیز برای سرمایه‌داری پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم شاخص‌ترین نشانگرست. و اما این صنعت در دو کشور از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری جدید یعنی در ایالات متحده و آلمان از همه‌جا بیشتر ترقی کرده است. در آلمان بحران سال ۱۹۰۰ در گسترش روند تراکم در این رشته، تأثیر بخصوص شدید داشت. بانکها که آنزمان دیگر بحد کافی با صنایع جوش خورده بودند، هنگام این بحران، نابودی مؤسسات نسبتاً کوچک و

---

همینجا در صفحه ۳۳۱ می‌خوانیم که Paish (پیش) آمارشناس مشهور، در آخرین شماره مجله مالی «Statist»، مجموع سرمایه صادرشده توسط انگلیس، آلمان، فرانسه، بلژیک و هلند را ۴۰ میلیارد دلار یعنی ۲۰۰ میلیارد فرانک تخمین زده است.

بلع آنها توسط مؤسسات بزرگ را بحد اعلی تسریع کردند. یایدلس مینویسد: «بانکها درست همان مؤسساتی را که بیش از همه به کمک آنها نیاز داشتند از این کمک محروم میکردند و بدینسان نخست صعود سرگیجه‌آور و سپس سقوط چاره‌ناپذیر شرکت‌هایی را که پیوندشان با بانکها بحد کافی استوار نبود، موجب میشدند».\*

در نتیجه این امر روند تراکم پس از سال ۱۹۰۰ با گام‌های بلند به پیش رفت. تا سال ۱۹۰۰ در صنعت برق هشت یا هفت «گروه» وجود داشتند که هر یک از چند شرکت متشکل بود (تعداد آنها جمعاً به ۲۸ شرکت میرسید) و پشت سر هر یک از آنها از ۲ تا ۱۱ بانک ایستاده بودند. مقارن سالهای ۱۹۰۸-۱۹۱۲ همه این گروهها در دو یا یک گروه ادغام شدند. اینک چگونگی این روند: (رجوع شود به جدول ص ۱۰۳).

شرکت مشهور A. E. G. (شرکت ژنرال الکتریک) که بدینسان گسترش پذیرفته، اکنون بر ۱۷۵-۲۰۰ شرکت تسلط دارد (از طریق سیستم «مشارکت») و جمعاً سرمایه‌ای نزدیک به  $1\frac{1}{4}$  میلیارد مارک در حیطة اختیار آنست. تعداد نمایندگی‌های فقط خود آن در خارجه ۳۴ و از آنجمله ۱۲ شرکت سهامی در بیش از ۱۰ کشورست. حتی مطابق حساب سال ۱۹۰۴، سرمایه‌هایی که توسط صنعت برق آلمان در کشورهای خارجه بکار انداخته شده بود به ۲۳۳ میلیون مارک میرسید که ۶۲ میلیون آن در روسیه بود. نیازی به گفتن نیست که «شرکت ژنرال الکتریک» مؤسسه «فراگیر» غول‌آسایی است که محصولات بسیار متنوعی از سیم و عایق‌های برق گرفته تا اتومبیل و هواپیما تولید میکند و تنها تعداد شرکت‌های تولید صنعتی آن به ۱۶ میرسد.

ولی روند تراکم در اروپا در عین حال بخش ناگسستنی تراکم در آمریکا بود. وضع بدین‌قرار بود: (رجوع شود به جدول ص ۱۰۴).

بدینسان دو «قدرت» برق پدید آمد. هینینگ ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «راه تراست برقی» مینویسد: «در جهان شرکت‌های برق دیگری





«کمپانی جنرال الکتریک» (General Electric Co)

کمپانی ادیسن شرکتی بنام «کمپانی فرانسوی ادیسن» برای اروپا تأسیس میکند که پروانه‌های اختراعات را در اختیار کمپانی آلمانی میگذارد.	کمپانی توهمپسون-هوستون یک شرکت برای اروپا تأسیس میکند.	آمریکا
---	--	--------

«شرکت ژنرال الکتریک» (A.E.G.)	«شرکت برق اوئیون»	آلمان
----------------------------------	-------------------	-------

«شرکت ژنرال الکتریک» (A.E.G.)

که از این دو بکلی مستقل باشند وجود ندارند». ارقام زیر درباره میزان گردش کالا و حجم مؤسسات هر دو «تراست»، تصویری اگر چه بسیار ناقص، بوجود می‌آورد:

سود خالص (به میلیون مارک)	تعداد کارمندان	گردش کالا (به میلیون مارک)	
۳۵,۴	۲۸۰۰۰	۲۵۲ : ۱۹۰۷	آمریکا: «کمپانی جنرال الکتریک» (G.E.C.)
۴۵,۶	۳۲۰۰۰	۲۹۸ : ۱۹۱۰	
۱۴,۵	۳۰۷۰۰	۲۱۶ : ۱۹۰۷	آلمان: «شرکت ژنرال الکتریک» (A.E.G.)
۲۱,۷	۶۰۸۰۰	۳۶۲ : ۱۹۱۱	

آری، در سال ۱۹۰۷ میان تراست آمریکایی و تراست آلمانی قراردادی درباره تقسیم جهان بسته شد. رقابت از میان می‌رود. «کمپانی جنرال الکتریک» (G. E. C.) ایالات متحده و کانادا را «دریافت میدارد» و آلمان، اتریش، روسیه، هلند، دانمارک، سوئیس، ترکیه و بالکان «نصیب» «شرکت ژنرال الکتریک» (A. E. G.) میشود. قراردادهای خاصی هم — البته سری — درباره «شرکت‌های دختر» بسته شد که در رشته‌های جدید صنایع و در کشورهای «تازه» که هنوز رسماً تقسیم نشده، نفوذ میکنند. مبادله اختراعات و تبادل تجربیات آغاز شد\*.

خودبخود پیداست که رقابت با چنین تراست جهانی عملاً یکتایی که معادل چند میلیارد سرمایه در حیطه اختیار آنست و در اقطار عالم «شعبه‌ها»، نمایندگی‌ها، آژانس‌ها، ارتباطات و غیره برای خود دارد، چه اندازه دشوارست. ولی تقسیم جهان میان دو تراست نیرومند البته تقسیم مجدد آنرا، در صورت تغییر تناسب نیروها — بسبب ناموزونی رشد، جنگ‌ها، شکست‌ها و غیره، — مستفی نمیسازد.

صنعت نفت نمونه آموزنده تلاش برای این تقسیم مجدد و مبارزه بر سر تقسیم مجددست.

یایدلس در سال ۱۹۰۵ نوشت: «بازار جهانی نفت هنوز هم میان دو گروه مالی بزرگ یعنی «تراست نفت» آمریکایی رکفلر (Standard Oil C-y) و صاحبان نفت باکو در روسیه: رتشیلد و نوبل، تقسیم شده است. هر دو گروه با هم ارتباط محکم دارند، ولی اکنون چند سالست که موقعیت انحصاری آنها را پنج دشمن تهدید میکند\*\* (۱: بته کشیدن منابع نفت آمریکا؛ ۲) رقابت شرکت مانتاشف در باکو؛ ۳) منابع نفت در اتریش و ۴) در رومانی؛ ۵) منابع نفت ماوراء اقیانوس، خاصه در مستعمرات هلند (شرکتهای بسیار ثروتمند ساموئل و شل که با سرمایه انگلیسی نیز مربوطند). سه گروه مؤسسات اخیر با بانکهای بزرگ آلمان

\* Riesser، همان کتاب؛ Diouritch، همان کتاب، ص ۲۳۹؛

Kurt Heinig، همان مقاله.

\*\* یایدلس، ص ۱۹۲ — ۱۹۳.

و در رأس آنها مؤسسه کلان «بانک آلمان» مربوطند. این بانک‌ها بطور مستقل و طبق برنامه منظم صنعت نفت را مثلاً در رومانی گسترش داده‌اند تا «برای خود» نقطهٔ اتکاء داشته باشند. در سال ۱۹۰۷ میزان سرمایه‌های خارجی در صنعت نفت رومانی به ۱۸۵ میلیون فرانک میرسید که ۷۴ میلیون آن سرمایهٔ آلمانی بود\*.

مبارزه‌ای آغاز شد که در نشریات اقتصادی مبارزه بر سر «تقسیم جهان» نامیده میشود. از یکسو «تراست نفت» رکفلر برای قبضه کردن همهٔ نفت در دست خود، یک «شرکت دختر» در خود هلند تأسیس کرد و به خرید منابع نفت هند هلند پرداخت تا بدینوسیله بر دشمن عمدهٔ خود یعنی تراست هلندی-انگلیسی «شل» ضربت بزند. از سوی دیگر «بانک آلمان» و دیگر بانکهای برلن سعی داشتند رومانی را «برای خود» «حفظ کنند» و آنرا با روسیه علیه رکفلر متحد سازند. رکفلر سرمایهٔ بمراتب بیشتر و یک سازمان عالی برای حمل نفت و رساندن آن به مصرف‌کنندگان داشت. چنین مبارزه‌ای ناچار میبایست به شکست کامل «بانک آلمان» بیانجامد و در سال ۱۹۰۷ کار به همین‌جا هم انجامید و برای «بانک آلمان» راه دیگری نماند جز آنکه یا با تحمل میلیون‌ها زیان از «منافع نفتی» خود چشم‌پوشد و یا به تبعیت تن در دهد. راه اخیر را برگزیدند و قراردادی با «تراست نفت» بستند که بحال «بانک آلمان» بسیار ناساعد بود. بموجب این قرارداد «بانک آلمان» متعهد میشد «به هیچ اقدامی بزیان منافع آمریکایی، دست نزند»، ولی ضمناً پیش‌بینی شده بود که اگر در آلمان قانونی دربارهٔ انحصار دولتی نفت بتصویب رسد، قرارداد اعتبار خود را از دست بدهد.

آنگاه «کمندی نفت» آغاز میشود. فن گوینر، مدیر «بانک آلمان» و یکی از سلاطین مالی آلمان، از طریق منشی خصوصی خود اشتائوس تبلیغاتی بسود برقراری انحصار نفت براه می‌اندازد. تمام دستگاه عظیم این بزرگترین بانک برلن و تمام «ارتباطات» وسیعش بکار می‌افتد، فریاد «میهن‌پرستانه» جراید علیه «یوغ» تراست آمریکایی به آسمان میرود و

مجلس رایش‌تاگ روز ۱۵ مارس سال ۱۹۱۱ تقریباً باتفاق آراء قطعنامه‌ای صادر میکند که در آن دولت به تنظیم طرحی برای برقراری انحصار نفت دعوت میشود. دولت نیز دودستی به این اندیشه «مقبول عامه» چسبید و «بانک آلمان» که میخواست طرف آمریکایی خود را گول بزند و از طریق برقراری انحصار دولتی، امور خود را بهبود بخشد، در این بازی برنده بنظر میرسید. سلاطین آلمانی نفت سودهای کلانی برای خود پیش‌بینی میکردند که مبیایست از سودهای صاحبان کارخانه‌های قند روسیه دست‌کم نداشته باشد... ولی اولاً، میان بانکهای بزرگ آلمان بر سر تقسیم غنیمت نزاع افتاد و «شرکت خرید بروات» پرده از روی اغراض سودورزانه «بانک آلمان» برداشت؛ ثانیاً، دولت از مبارزه با رکفلر بیمناک شد، زیرا این مطلب که آلمان بتواند از طریق دیگری جز او نفت دریافت دارد، بسیار مورد تردید بود (بارآوری رومانی زیاد نیست)؛ ثالثاً، در سال ۱۹۱۳ یک اعتبار یک‌میلیاردی برای تدارک جنگی آلمان رسید. طرح انحصار ببعد موقوف گردید. «تراست نفت» رکفلر تا اینجا از مبارزه پیروز درآمد.

مجله «بانک» چاپ برلن بدینمناسبت نوشت که آلمان فقط در صورت برقراری انحصار نیروی برق و تبدیل نیروی آب به برق ارزان، توان مبارزه علیه «تراست نفت» را خواهد داشت. و سپس افزود که ولی «انحصار برق زمایی عملی خواهد بود که تولیدکنندگان بدان نیازمند باشند یعنی زمایی که صنعت برق در آستان ورشکستگی بزرگ بعدی قرار گرفته باشد و نیروگاههای غول‌آسا و گران‌قیمت برق که اکنون همه‌جا توسط «کنسرن‌های» خصوصی صنعت برق احداث میشود و این «کنسرن‌ها»، هم‌اکنون برای اداره آنها انحصارهای جداگانه معینی از شهرها و دولت‌های مربوطه و غیره دریافت میدارند، قادر به کار سودآور نباشند. آنگاه بناچار باید نیروی آب را بکار انداخت؛ ولی نیروی آب را نمیشود بحساب دولت به برق ارزان تبدیل کرد، بلکه باز هم باید آنرا به یک «انحصار خصوصی تحت کنترل دولت» سپرد، زیرا صنایع خصوصی، هم‌اکنون یکسلسله قرارداد معامله منعقد ساخته پادشاهی کلان برای خود تضمین کرده‌اند... در مورد انحصار پطاس وضع بر

اینمنوال بود، در مورد انحصار نفت وضع بر اینمنوال است و در مورد انحصار برق نیز وضع بر اینمنوال خواهد بود. وقت آن است که سوسیالیستهای دولتی ما که فروغ اصول فریباً چشمانشان را خیره کرده است، سرانجام دریابند که انحصارها در آلمان هیچگاه هدف و مقصودشان این نبوده است که به مصرف کنندگان سودی برسانند یا دست کم بخشی از سود کارفرمایی را به دولت واگذارند، بلکه همیشه فقط در پی آن بوده‌اند که صنایع خصوصی در حال نزدیک به ورشکستگی را به خرج دولت شفا بخشند\*.

اینها اعترافات ارزنده‌ایست که اقتصاددانان بورژوازمشرب آلمان بدان مجبور شده‌اند. در اینجا ما بروشنی می‌بینیم که در دوران سرمایه<sup>۴</sup> مالی چگونه انحصارهای خصوصی و دولتی با هم درمی‌آمیزند و چگونه هر دوی آنها عملاً فقط حلقاتی از مبارزه اسپریالیستی میان انحصارگران کلان را بر سر تقسیم جهان تشکیل میدهند.

در رشته<sup>۵</sup> کشتی‌رانی بازرگانی نیز گسترش عظیم دامنه<sup>۶</sup> تراکم همینگونه به تقسیم جهان انجامید. در آلمان دو شرکت کلان «هامبورگ - آمریکا» و «للوید آلمان شمالی» هر یک با سرمایه<sup>۷</sup> ۲۰۰ میلیون مارک (سهام و اوراق قرضه) و با کشتی‌هایی به بهای ۱۸۵ - ۱۸۹ میلیون مارک، پدید آمد. از سوی دیگر، روز اول ژانویه<sup>۸</sup> سال ۱۹۰۳ در آمریکا یک «کمپانی بین‌المللی بازرگانی دریایی» یا باصطلاح تراست مورگان که ۹ شرکت کشتی‌رانی آمریکایی و انگلیسی را با سرمایه‌ای به میزان ۱۲۰ میلیون دلار (معادل ۴۸۰ میلیون مارک) در بر دارد، تشکیل شد. همان سال ۱۹۰۳ میان غول‌های آلمانی و این تراست آمریکایی-انگلیسی قراردادی درباره<sup>۹</sup> تقسیم جهان در پیوند با تقسیم سود، بسته شد. شرکت‌های آلمان از رقابت در کار حمل و نقل میان انگلیس و آمریکا چشم پوشیدند. دقیقاً معلوم کردند که کدام بنادر به کدامیک از آنان «سپرده میشود»، یک کمیته<sup>۱۰</sup> مشترک کنترل تشکیل شد و غیره. قرارداد برای مدت ۲۰ سال و با قید این احتیاط که در

\* مجله<sup>۱۱</sup> «Die Bank»، سال ۱۹۱۲، شماره ۲، ص ۶۲۹، ۱۰۳۶

سال ۱۹۱۳، شماره ۱، ص ۳۸۸.

صورت وقوع جنگ اعتبار خود را از دست خواهد داد، منعقد گردید.\*  
 تاریخچه<sup>۲</sup> تأسیس کارتل بین‌المللی ریل نیز بسیار آموزنده است. در  
 سال ۱۸۸۴ که امور صنعتی با رکود بسیار شدید روبرو بود،  
 کارخانه‌های ریل‌سازی انگلیس و بلژیک و آلمان برای نخستین بار در  
 صدد تأسیس چنین کارتلی برآمدند. قرار گذاشتند که در بازار داخلی  
 کشورهای امضاکننده قرارداد از رقابت با یکدیگر خودداری ورزند و  
 بازارهای خارجی را به نسبت زیرین میان خود تقسیم کنند: انگلیس — ۶۶  
 درصد، آلمان — ۲۷ درصد و بلژیک ۷ درصد. هندوستان تمام و کمال  
 به انگلیس سپرده شد. علیه یک شرکت انگلیسی که از قرارداد خارج  
 مانده بود، جنگ مشترکی انجام گرفت که هزینه آن به نسبت معین  
 از محل فروش‌های مشترک تأمین میشد. ولی این کارتل در سال  
 ۱۸۸۶ که دو شرکت انگلیسی از آن خارج شدند، فرو پاشید. شایان  
 ذکر است که در ادوار بعدی اعتلای صنعتی، حصول توافق سیسر نگردید.  
 در آغاز سال ۱۹۰۴ در آلمان یک سندیکات فولاد تأسیس شد.  
 در نوامبر سال ۱۹۰۴ کارتل بین‌المللی ریل تجدید شد و کشورهای  
 عضو به نسبت‌های زیرین در آن شرکت داشتند: انگلیس — ۵۳٫۵  
 درصد، آلمان ۲۸٫۸۳ درصد، بلژیک — ۱۷٫۶۷ درصد. سپس فرانسه  
 نسبت ۴٫۸ درصد در سال اول، ۵٫۸ درصد در سال دوم، ۶٫۴ درصد  
 در سال سوم بدان پیوست و در نتیجه جمع نسبت‌ها از صد درصد  
 فزونتر شد و نسبت‌های ۱۰٫۴، ۸ درصد و غیره پدید آمد. در سال ۱۹۰۵  
 «تراست فولاد» (Steel Corporation — م.) ایالات متحده و سپس اتریش  
 و اسپانیا به کارتل پیوستند. فوگلشتین در سال ۱۹۱۰ نوشت: «در حال  
 حاضر تقسیم گره زمین بپایان رسیده است و مصرف‌کنندگان بزرگ و در  
 درجه اول راه آهن‌های دولتی — بعلت آنکه جهان تقسیم شده بی‌آنکه  
 منافع آنان در نظر گرفته شده باشد، — میتوانند به کردار شاعر در  
 ورا ابرها عرش ژوپیتر را سیر کنند»\*\*.

مؤسسات دیگری را که باید یادآور شویم عبارتند از سندیکات

\* ریسر، همان کتاب، ص ۱۲۵.

\*\* «Organisationsformen» Vogelstein، ص ۱۰۰.

بین‌المللی روی که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد و میزان تولید را میان پنج گروه کارخانه یعنی کارخانه‌های آلمانی، بلژیکی، فرانسوی، اسپانیایی و انگلیسی، بدقت تقسیم کرد؛ - سپس تراست بین‌المللی باروت که به گفته لیفمان «اتحاد محکم کابلا مدرنی» از مجموع کارخانه‌های مواد منفجره آلمان است که بعدها با اتفاق کارخانه‌های دینامیت‌سازی فرانسه و آمریکا که آنها نیز بهمین طریق سازمان یافته بودند، باصطلاح سراسر جهان را میان خود تقسیم کردند»\*.

طبق محاسبه لیفمان در سال ۱۸۹۷ نزدیک به ۴۰ کارتل بین‌المللی یا شرکت آلمان وجود داشت، ولی در سال ۱۹۱۰ این رقم تقریباً به ۱۰۰ رسید.

برخی از نگارندگان بورژوازمشرب (که اکنون ک. کائوتسکی نیز پس از خیانت کابل به نظریات مارکسیستی خود، مثلاً به نظریات سال ۱۹۰۹ خود، بدانها پیوسته است) اظهار عقیده می‌کردند که کارتل‌های بین‌المللی که یکی از چشمگیرترین مظاهر بین‌المللی شدن سرمایه هستند، امکان برقراری صلح میان خلق‌ها را در نظام سرمایه‌داری نوید می‌دهند. این عقیده از لحاظ تئوریک بکلی پوچ و از لحاظ پراتیک منقسطه و شیوه دفاع غیر شرافتمندانه از بدترین اپورتونیسیم است. کارتل‌های بین‌المللی نشان می‌دهند که انحصارات سرمایه‌داری اکنون چه اندازه گسترش یافته‌اند و مبارزه میان گروه‌بندی‌های سرمایه‌داران بر سر چیست. نکته اخیر مهم‌ترین نکته است. مفهوم تاریخی و اقتصادی جریان‌هایی که اکنون میگذرد، فقط با توجه بدین نکته بر ما روشن خواهد شد، زیرا شکل مبارزه میتواند تغییر کند و بعقل گوناگونی که جنبه نسبتاً فرعی و گذرا دارند، پیوسته تغییر هم میکنند، ولی ماهیت مبارزه و محتوی طبقاتی آن تا زمانی که طبقات وجود دارند، هرگز نمیتواند تغییر کند. روشن است که مثلاً بورژوازی آلمان که کائوتسکی ضمن استدلال‌ات تئوریک خود در ماهیت امر به آن پیوسته است (درباره این مطلب در صفحات بعد صحبت خواهیم کرد) نفعش در آنستکه روی محتوی مبارزه اقتصادی امروزین (بر سر تقسیم جهان) پرده بکشد و گاه روی این و گاه روی آن شکل از این مبارزه تکیه کند. کائوتسکی

\* «Liefmann. «Kartelle und Trusts» فصل ۲. A، ص ۱۶۱.



هم همین اشتباه را دارد. در اینجا هم البته سخن بر سر بورژوازی آلمان نیست، بلکه بر سر بورژوازی جهانی است. سرمایه‌داران جهان را نه بعلت خباثات خاص خود، بلکه بدین علت تقسیم میکنند که مرحله کنونی تراکم، آنها را وامیدارد برای دریافت سود به این راه گام نهند؛ ضمناً آنها جهان را «برحسب سرمایه» و «به نسبت قدرت خود» تقسیم میکنند، زیرا در سیستم تولید کالایی و سرمایه‌داری شیوه دیگری برای تقسیم نمیتواند وجود داشته باشد. قدرت هم برحسب چگونگی رشد اقتصادی و سیاسی تغییر میکند. برای پی بردن به چگونگی جریان‌ها که میگذرد باید معلوم کرد که چه مسائلی در نتیجه تغییر قدرت حل میشوند، و اما این مسئله که تغییرات مزبور «صرفاً» اقتصادی هستند یا غیر اقتصادی (مثلاً نظامی)، مسئله‌ایست فرعی که نمیتواند هیچ چیزی را در نظریات بنیادی مربوط به دوران جدید سرمایه‌داری، تغییر دهد. خلط مسئله محتوی مبارزه و سازش میان گروهبندیهای سرمایه‌داران با مسئله شکل مبارزه و سازش میان آنان (امروز مسالمت‌آمیز، فردا غیر مسالمت‌آمیز، پس فردا باز هم غیر مسالمت‌آمیز)، معنایش تنزل تا سطح یک عنصر سفسطه‌جو است.

دوران سرمایه‌داری جدید بما نشان میدهد که میان گروهبندیهای سرمایه‌داران مناسبات معینی بر زمینه تقسیم اقتصادی جهان پدید می‌آید و همروند با این جریان و در پیوند با آن میان گروهبندیهای سیاسی، دولتها، مناسبات معینی بر زمینه تقسیم ارضی جهان یعنی مبارزه بر سر مستعمرات، «مبارزه بر سر منطقه اقتصادی» پدید می‌آید.

## ۶ - تقسیم جهان میان دول بزرگ

آ. سوپان جغرافیادان در کتاب خود درباره «گسترش قلمرو مستعمراتی اروپا»\*، درباره چگونگی این گسترش در پایان قرن نوزدهم به نتیجه مختصر زیرین رسیده است:

\* A. Supan. «Die territoriale Entwicklung der europäischen Kolonien». 1906، ص ۲۵۴ (آ. سوپان. «گسترش قلمرو مستعمراتی اروپا»، سال ۱۹۰۶. ه. ت.).

درصد مساحت سرزمینهای متعلق به دول استعماری اروپا  
(و نیز ایالات متحده):

افزایش	سال ۱۹۰۰	سال ۱۸۷۶	
+۷۹,۶٪	۹۰,۴٪	۱۰,۸٪	در افریقا . . . . .
+۴۲,۱٪	۹۸,۹٪	۵۶,۸٪	در پلینزی . . . . .
+۵,۱٪	۵۶,۶٪	۵۱,۵٪	در آسیا . . . . .
-	۱۰۰,۰٪	۱۰۰,۰٪	در استرالیا . . . . .
-۰,۳٪	۲۷,۲٪	۲۷,۵٪	در قاره آمریکا . . . . .

نگارنده چنین نتیجه میگیرد: «پس مشخصه این دوران عبارتست از تقسیم افریقا و پلینزی». چون دیگر در آسیا و آمریکا سرزمینهای اشغال نشده یعنی سرزمینهایی که به هیچ دولت تعلق نداشته باشد، وجود ندارد، نتیجه گیری سوپان را باید بسط داد و گفت: مشخصه دوران مورد بررسی عبارت است از تقسیم نهایی جهان، نهایی هم به مفهوم امکان ناپذیر بودن تقسیم مجدد جهان نیست، — برعکس، تقسیم مجدد جهان امکان پذیر و ناگزیرست، — نهایی بدین مفهوم است که سیاست استعماری کشورهای سرمایه داری کار تصرف سرزمینهای اشغال نشده را در سیاره ما پایان رسانده است. برای نخستین بار جهان یکسره تقسیم شده از کار درآمد و از این پس فقط تقسیم مجدد آن یعنی از دست یک «صاحب» بدست دیگری افتادن آن در پیش خواهد بود، نه از بی صاحبی بدست «صاحب» افتادن.

پس ما دوران خاصی را میگذرانیم که دوران سیاست جهانی استعماری است و با «جدیدترین مرحله» رشد سرمایه داری یعنی با سرمایه مالی محکمترین پیوند را دارد. بدینجهت پیش از هرچیز باید به بررسی مشروحترا فاکت ها پرداخت تا وجه تمایز این دوران با ادوار پیشین و نیز چگونگی وضع کنونی با دقتی هر چه بیشتر روشن شود. اینجا

نخست دو پرسش مشخص پیش می‌آید: یکی اینکه آیا تشدید سیاست استعماری یعنی حدت مبارزه بر سر مستعمرات همانا در دوران سرمایه‌داری مالی مشاهده میشود و دیگر آنکه جهان در حال حاضر از این لحاظ چگونه تقسیم شده است.

موریس نگارنده آمریکایی ضمن کتاب خود درباره تاریخ استعمار\* کوشیده است ارقام مربوط به وسعت مستعمرات انگلیس، فرانسه و آلمان را در دوره‌های مختلف قرن نوزدهم تلخیص کند. و اینست خلاصه نتایجی که او بدست آورده است:

### میزان وسعت مستعمرات

آلمان		فرانسه		انگلیس		سال
مساحت مربع کیلومتر (به میلیون)	جمعیت (به میلیون)	مساحت مربع کیلومتر (به میلیون)	جمعیت (به میلیون)	مساحت مربع کیلومتر (به میلیون)	جمعیت (به میلیون)	
—	—	۰,۵	۰,۰۲	۱۲۶,۴	?	۱۸۳۰-۱۸۱۵
—	—	۳,۴	۰,۲	۱۴۵,۱	۲,۵	۱۸۶۰
—	—	۷,۵	۰,۷	۲۶۷,۹	۷,۷	۱۸۸۰
۱۴,۷	۱,۰	۵۶,۴	۳,۷	۳۰۹,۰	۹,۳	۱۸۹۹

Henry C. Morris. «The History of Colonization». N. Y., 1900, \*

vol. II, pp. 88; I, 419; II, 304 (هانری موریس: «تاریخ استعمار».)

نیویورک، سال ۱۹۰۰، جلد ۲، ص ۸۸؛ جلد ۱، ص ۱۹؛ جلد ۲، ص ۳۰۴. (ت. ه.)

استیلاي استعماري انگليس در سالهاي ۱۸۶۰ - ۱۸۸۰ به شدت فوق العاده ميرسد و در دوران بيست ساله آخر قرن نوزدهم نيز شدت بسيار دارد. استيلاي استعماري فرانسه و آلمان همانا در بيست سال آخر قرن نوزدهم شدت خاص كسب ميكنند. در صفحات پيش ديديم كه سرمايه داري ماقبل انحصار يعني آن سرمايه داري كه رقابت آزاد در آن نقش عمده داشت، در فاصله سالهاي ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ به حد اعلاي رشد خود رسيد. و اكنون مي بينيم كه درست پس از همين دوران است كه «اعتلاي» عظيم استيلاي استعماري آغاز ميشود و مبارزه بر سر تقسيم ارضي جهان به حدت فوق العاده ميرسد. پس در اين واقعيت ترديد نيست كه گذار سرمايه داري به مرحله سرمايه داري انحصاري، به سرمايه مالي، با حدت مبارزه براي تقسيم جهان در ارتباط است.

هويسن در كتاب خود درباره اسپرياليسم، سالهاي ۱۸۸۴ - ۱۹۰۰ را بعنوان سالهاي «توسعه طلبی» بيشتري (توسعه متصرفات) دول عمده اروپا مشخص کرده است. طبق محاسبه او طی اين مدت انگليس - ۳,۷ ميليون ميل مربع با جمعيت ۵۷ ميليون، فرانسه - ۳,۶ ميليون ميل مربع با جمعيت ۳۶,۵ ميليون، آلمان - ۱ ميليون ميل مربع با جمعيت ۱۴,۷ ميليون، بلژيك - ۹۰۰ هزار ميل مربع با جمعيت ۳۰ ميليون و پرتغال ۸۰۰ هزار ميل مربع با جمعيت ۹ ميليون نفر بدست آورده است. تلاش پراي تصرف مستعمرات كه در پايان قرن نوزدهم، خاصه پس از سال ۱۸۸۰، همه دول سرمايه داري بدان دست زدند، واقعيت بر همه معلوم تاريخ ديپلماسي و سياست خارجي است.

در سالهاي ۱۸۴۰ - ۱۸۶۰ يعني در دوران اوج شگفتگي رقابت آزاد در انگليس، سياستمداران بورژوازمشرب بلندپايه آن كشور با سياست استعماري مخالف بودند و آزادي مستعمرات و جدائي كامل آنها را از انگلستان اسري ناگزينر و سودمند ميشمردند. م. بر ضمن مقاله خود درباره «اسپرياليسم اسروزين انگليس» \* كه در سال ۱۸۹۸ انتشار يافت،

\* مجله «Die Neue Zeit» (۴۱)، سال شانزدهم، شماره ۱، سال

یادآور میشود که چگونه در سال ۱۸۵۲ زمامدار انگلیسی چون دیسرائلی که بطور کلی تمایلیش به امپریالیسم بود، میگفت: «مستعمرات بسان سنگ آسیا برگردن ما آویخته‌اند». ولی در پایان قرن نوزدهم کسانی چون سسیل رودس و جوزف چمبرلن قهرمان دوران از کار درآمدند که به تبلیغ امپریالیسم میپرداختند و با نهایت وقاحت سیاست امپریالیستی بکار میبردند! شایان توجه است که در همان زمان ارتباط میان ریشه‌های بااصطلاح صرفاً اقتصادی و ریشه‌های اجتماعی-سیاسی امپریالیسم امروزین بر این سیاستمداران بلندپایه<sup>۱</sup> بورژوازی انگلیس روشن بود. چمبرلن امپریالیسم را بعنوان یک «سیاست حقیقی، خردمندانه و صرفه‌جویانه» تبلیغ میکرد و اشاره<sup>۲</sup> خاصش به رقابتی بود که انگلیس اکنون از سوی آلمان و آمریکا و بلژیک در بازار جهانی با آن روبروست. سرمایه‌داران هنگام تأسیس کارتل‌ها، سندیکات‌ها و تراست‌ها، میگفتند: راه نجات در انحصارست. رهبران سیاسی بورژوازی که برای اشغال مناطق تقسیم‌نشده جهان شتاب داشتند، هم‌آوا با آنان میگفتند: راه نجات در انحصارست. سسیل رودس، بطوریکه دوست محرمش روزنامه‌نگار استد تعریف میکرد، در سال ۱۸۹۵ درباره<sup>۳</sup> اندیشه‌های امپریالیستی خود به او گفته بود: «دیروز من به ایستادان (مجله<sup>۴</sup> کارگری — م.) لندن رفته بودم و در یک جلسه که بیکاران تشکیل داده بودند، شرکت کردم. آنجا نظقهای عجیبی پر از فریادهای نان، نان! — شنیدم و وقتی به خانه باز میگشتم و درباره<sup>۵</sup> منظره‌ای که دیده بودم می‌اندیشیدم، بیش از پیش به اهمیت امپریالیسم معتقد شدم... آرزوی قلبی من حل مسئله<sup>۶</sup> اجتماعی است: برای نجات چهل میلیون جمعیت کشور پادشاهی متحد از جنگ داخلی هلاکت‌بار، ما سیاستمداران کشور صاحب مستعمره باید بر سرزمینهای تازه‌ای دست یابیم تا مازاد جمعیت خود را در آنها جای دهیم و مناطق تازه‌ای برای فروش کالاهایی که در کارخانه‌ها تولید و از معادن استخراج میشود، بدست آریم. من همیشه گفته‌ام که امپراتوری مسئله<sup>۷</sup> شکم است. اگر شما خواستار جنگ داخلی نیستید، باید امپریالیست شوید».\*

\* مجله<sup>۱</sup> «Die Neue Zeit»، سال شانزدهم، شماره ۱، سال ۱۸۹۸.

چنین است اظهارات سال ۱۸۹۵ سسیل رودس، ملیونر، سلطان مالی و مسبب عمده جنگ انگلیس-بوئر. بطوریکه می‌بینیم دفاع او از امپریالیسم، گرچه لحن آن کمی خشن و وقیحانه است، در ماهیت امر با «تئوری» آقایان ماسلف، زودکوم، پوترسوف، داوید و نیز با بنیادگذار مارکسیسم روسی و هکذا و قس علیهذا، تفاوتی ندارد. سسیل رودس یک سوسیال‌شوینیست اندک شرافتمندانه‌تر بود...

برای دادن یک تصویر حتی‌الامکان دقیق‌تر از چگونگی تقسیم ارضی جهان و تغییراتی که طی سالهای چند دهه اخیر در این زمینه روی داده است، از آمارهای موجود در کتاب پیشگفته سوپان درباره مستعمرات مجموعه کشورهای جهان، استفاده می‌کنیم. سوپان سال ۱۸۷۶ و سال ۱۹۰۰ را مأخذ قرار می‌دهد، ولی ما سال ۱۸۷۶ و سال ۱۹۱۴ را مأخذ قرار می‌دهیم (سال ۱۸۷۶ بسیار بجا انتخاب شده است، زیرا درست در همین زمانست که میتوان گفت رشد سرمایه‌داری اروپای غربی در مرحله ماقبل انحصاری آن، رویهمرفته، بحد کمال خود رسیده است) و بجای آمارهای سال ۱۹۰۰ سوپان، آمارهای تازه‌تری از «جدول آساری و جغرافیایی» هوبنر ذکر می‌کنیم. سوپان فقط مستعمرات را در نظر می‌گیرد، ولی برای آنکه تصویر تقسیم جهان کامل باشد، ما سودمند میدانیم اطلاعات آماری مختصری هم درباره کشورهای غیرمستعمره و نیمه‌مستعمره که ایران و چین و ترکیه را از آن زمره می‌دانیم، در آن بیفزاییم: از میان این سه کشور ایران اکنون دیگر تقریباً بطور کامل مستعمره شده است و دومی و سومی هم در حال مستعمره شدن هستند.

نتایج حاصله چنین است: (رجوع شود به جدول ص ۱۱۸).  
 اینجا ما بطور روشن می‌بینیم که چگونه در مرز میان قرن ۱۹ و ۲۰ تقسیم جهان «پایان رسیده است». تصرفات مستعمراتی پس از سال ۱۸۷۶ به میزان عظیمی گسترش یافت: تصرفات مستعمراتی شش کشور بزرگ بیش از یک برابر و نیم شده یعنی از ۴۰ ملیون به ۶۵ ملیون کیلومتر مربع رسیده است. افزایش حاصله عبارتست از ۲۵ ملیون کیلومتر مربع یعنی یک برابر و نیم مساحت کشورهای صاحب مستعمره

(۱۶,۵ میلیون کیلومتر مربع). سه دولت در سال ۱۸۷۶ کاملاً و چهارسی یعنی فرانسه تقریباً بی‌مستعمره بودند. مقارن سال ۱۹۱۴ این چهار دولت، مستعمراتی بدست آوردند که مساحت آن ۱۴,۱ میلیون کیلومتر مربع یعنی تقریباً یک برابر و نیم مساحت اروپا و جمعیت آن نزدیک به ۱۰۰ میلیون نفر بود. ناموزونی گسترش تصرفات مستعمراتی بسیار زیادست. اگر مثلاً کشورهای فرانسه، آلمان و ژاپن را که از لحاظ مساحت و جمعیت تفاوت چندان زیادی ندارند، با یکدیگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که تصرفات مستعمراتی کشور اول تقریباً ۳ برابر (از لحاظ مساحت) مجموع تصرفات مستعمراتی کشور دوم و سوم است. ولی از لحاظ میزان سرمایه‌ی مالی نیز فرانسه در آغاز دوران مورد بحث، شاید از مجموع دو کشور آلمان و ژاپن چند بار غنی‌تر بود. عوامل جغرافیایی و غیره نیز علاوه بر شرایط صرفاً اقتصادی و بر بنیاد این شرایط، تأثیر خود را در وسعت تصرفات مستعمراتی اعمال میکنند. هر اندازه هم که جریان همتراز شدن جهان یعنی یکسان شدن شرایط اقتصادی و زندگی کشورهای مختلف، طی سالهای چند دهه اخیر زیر فشار صنایع بزرگ، مبادله کالا و سرمایه‌ی مالی، با سرعت به پیش رفته باشد، باز تفاوت زیادی میان آنها باقی مانده است، بدینمعنی که ما میان شش کشور نامبرده از یکسو، کشورهای سرمایه‌داری جوانی را مشاهده میکنیم که با سرعت فوق‌العاده رشد میکنند (آمریکا، آلمان، ژاپن) و از سوی دیگر، کشورهای قدیمی سرمایه‌داری را که رشد آنها در دوران اخیر بسی کندتر از آن سه کشور بوده است (فرانسه و انگلیس) و سرانجام کشوری را که از نظر اقتصادی واپس‌مانده‌تر از همه آنهاست می‌بینیم (روسیه) که در آن امپریالیسم سرمایه‌داری مدرن را، شبکه بسیار انبوهی از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری، باصطلاح فرو پوشانده است.

ما مستعمرات نسبتاً کم دول کوچک را نیز در رده تصرفات مستعمراتی دول بزرگ قرار دادیم که میتوان گفت نزدیکترین آماج «تقسیم مجدد» ممکن و محتمل مستعمرات هستند. این دول کوچک مستعمرات خود را غالباً فقط در نتیجه وجود تضاد میان منافع دول





بزرگ و کشمکش آنها با یکدیگر و غیره یعنی در نتیجه عواملی که مانع توافق آنان بر سر تقسیم غنیمت می‌شود، می‌توانند حفظ کنند. و اما در مورد کشورهای «نیمه‌مستعمره» باید گفت که این کشورها نموداری از آن اشکال گذار هستند که در همه عرصه‌های طبیعت و جامعه مشاهده می‌شوند. سرمایه‌ی مالی در مجموع روابط اقتصادی و در مجموع مناسبات بین‌المللی چنان نیروی بزرگ و می‌توان گفت قاطعی است که حتی کشورهای دارای کاملترین استقلال سیاسی را نیز می‌تواند به تبعیت از خود وادارد و در واقع هم واسطه‌دارد. نمونه‌های آنرا ما هم اکنون خواهیم دید. ولی بدیهیست که حداعلای «راحتی» و حداکثر فایده را برای سرمایه‌ی مالی آن شکلی از تبعیت تأمین می‌کند که با از دست رفتن استقلال سیاسی کشورها و خلقهای تحت تبعیت همراه باشد. کشورهای نیمه‌مستعمره در این زمینه نمونه‌ی جاسعی از یک «حد وسط» هستند. روشن است که مبارزه بر سر این کشورهای نیمه‌وابسته در دوران سرمایه‌ی مالی یعنی در دورانی که تقسیم بقیه بخشهای جهان پایان رسیده است، میبایست حدت خاصی کسب کند.

سیاست استعماری و امپریالیسم پیش از مرحله‌ی امروزی سرمایه‌داری، و حتی پیش از سرمایه‌داری نیز وجود داشته است. روم باستان که بر بنیاد بردگی استوار بود، سیاست استعماری و امپریالیسم اعمال می‌کرد. ولی اظهار نظرهای «کلی» درباره‌ی امپریالیسم که در آن تفاوت بنیادی میان فرم‌های اقتصادی-اجتماعی از یاد می‌رود یا تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد، ناگزیر مبتدلات پوچ یا لافزنی‌های نظیر مقایسه «روم کبیر با بریتانیای کبیر» \* از کار در می‌آید. حتی سیاست استعماری سرمایه‌داری در مراحل پیشین آن با سیاست استعماری سرمایه‌ی مالی تفاوت ماهوی دارد.

C. P. Lucas. «Greater Rome and Greater Britain». Oxf., 1912\*

(ج. پ. لوکاس. «روم کبیر و بریتانیای کبیر». اکسفورد، سال ۱۹۱۲.  
 ه. ت.) یا Earl of Cromer. «Ancient and modern Imperialism». L., 1910  
 (گراف کرومر. «امپریالیسم باستانی و کنونی». لندن، سال ۱۹۱۰. ه. ت.).

ویژگی بنیادی سرمایه‌داری امروزین عبارتست از فرمانروایی گروه‌بندی‌های انحصاری کارفرمایان کلان. این انحصارها بیش از هر وقت زمانی استوارترند که تمام منابع مواد خام در یک دست قبضه می‌شود و ما دیدیم که گروه‌بندی‌های بین‌المللی سرمایه‌داران با چه حرارتی میکوشند حریف خود را از هر گونه اسکان رقابت محروم سازند و مثلاً کلمهٔ اراضی دارای معادن آهن یا منابع نفت و غیره را بخرند. داشتن مستعمره‌بشناهی تضمین کاملی است برای موفقیت انحصار در قبال هر گونه پیش‌آمدی در مبارزه علیه رقیب، حتی در قبال این پیش‌آمد که حریف بخواهد با وضع قانون انحصار دولتی از خود دفاع کند. هر اندازه سطح رشد سرمایه‌داری بالاتر باشد، هر اندازه کمبود مواد خام بیشتر احساس شود و هر اندازه رقابت و تلاش برای دستیابی به منابع مواد خام سراسر جهان حادث‌تر باشد، آتش مبارزه برای تصرف مستعمرات تیزترست.

شیلدر مینویسد: «میتوان دعوی زیرین را که در نظر برخی‌ها ممکن است ضد و نقیض بنماید، بمیان کشید: امکان اینکه افزایش جمعیت شهری و صنعتی در آینده کم و بیش نزدیک به مانع کمبود مواد خام برای صنایع برخورد کند بسی بیشتر از آنستکه به مانع کمبود خواربار، برخورد کند». مثلاً کمبود چوب که روزبروز گرانتر می‌شود و کمبود چرم و مواد خام برای صنایع بافندگی، حدت می‌پذیرد. «گروه‌بندی‌های صاحبان صنایع میکوشند میان کشاورزی و صنایع در تمام گسترهٔ اقتصاد جهانی توازن ایجاد کنند. برای مثال میتوان اتحاد بین‌المللی گروه‌بندی‌های صاحبان صنایع نخریسی (با الیاف پنبه) را که از سال ۱۹۰۴ در چند کشور از مهمترین کشورهای صنعتی وجود دارد و نیز اتحاد اروپایی گروه‌بندی‌های صاحبان صنایع نخریسی (با الیاف کتان) را که سپس در سال ۱۹۱۰ از روی نمونهٔ آن تأسیس شد، نام برد»\*.

البته رفرمیست‌های بورژواشرب و در میان آنها بخصوص

کائوتسکیست‌های امروز با اشاره به اینکه مواد خام را «میشود» بدون توسل به سیاست استعماری «پرخرج و خطرناک» در بازار آزاد بدست آورد و یا با اشاره به اینکه عرضهٔ مواد خام را «میشود» از راه بهبود «ساده» شرایط کشاورزی بطور کلی پسی افزایش داد، میکوشند اینگونه واقعیات را کم‌اهمیت جلوه دهند. ولی چنین اشاراتی مدح امپریالیسم و آرایش چهرهٔ آن از کار درسی‌آید، زیرا ویژگی عمدهٔ سرمایه‌داری امروزین یعنی انحصارات را بدست فراموشی میسپارد. بازار آزاد روزبروز بیشتر به عرصهٔ روزگاران گذشته میپیوندد و سندیکات‌ها و تراست‌های انحصاری روزبروز عرصهٔ آنرا تنگ‌تر میکنند. بهبود «ساده» شرایط کشاورزی هم در بهبود وضع توده‌ها، افزایش دستمزد و کاهش سود خلاصه می‌شود. و اما تراست‌هایی که بتوانند بجای تصرف مستعمرات در فکر بهبود وضع توده‌ها باشند، جز در پندار فرمیستهای چاپلوس، در کجا یافت میشوند؟

برای سرمایهٔ مالی علاوه بر منابع کشف‌شدهٔ مواد خام، منابع احتمالی این مواد نیز اهمیت دارد، زیرا تکنیک در دوران ما با سرعتی شگرف پیشرفت میکند و زمین‌هایی که امروز قابل استفاده نیستند ممکن است فردا در صورت کشف شیوه‌های جدید (که فرضاً یک بانک بزرگ با تشکیل هیئت خاصی از مهندسان و کارشناسان کشاورزی و غیره میتواند بدان تحقق بخشد) و یا صرف مبالغ هنگفت سرمایه، قابل استفاده شوند. این مطلب در مورد اکتشاف ثروت‌های معدنی و شیوه‌های جدید تبدیل این یا آن مادهٔ خام و قابل استفاده کردن آن و غیره و غیره نیز، صادق است. از اینجاست تلاش ناگزیر سرمایهٔ مالی برای بسط قلمرو اقتصادی و حتی بسط قلمرو خویش بطور اعم. همانگونه که تراست‌ها دارایی خود را با در نظر گرفتن سودهای «محتمل» آینده (نه سودهای فعلی)، با در نظر گرفتن نتایج آتی انحصار، دو برابر و سه برابر ارزش واقعی به سرمایه بدل میکنند، بهمانگونه نیز سرمایهٔ مالی بطور اعم، با توجه به منابع احتمالی مواد خام و از ترس عقب ماندن در پیکار دیوانه‌وار بر سر آخرین تکه‌های مناطق هنوز تقسیم‌نشدهٔ جهان یا بر سر تقسیم مجدد تکه‌های تقسیم‌شده، میکوشد زمینهای هر چه بیشتری را، از هر نوع و در هر جا و بهر شیوه‌ای که باشد، در چنگ خود قبضه کند.

سرمایه‌داران انگلیسی بوسایل گوناگون میکوشند تولید پنبه را در مستعمره خود، در مصر، افزایش دهند، — در سال ۱۹۰۴ از مجموع ۲,۳ میلیون هکتار زمین زراعتی در مصر، ۰,۶ میلیون هکتار یعنی بیش از یک چهارم آن زیر کشت پنبه بود. روسها نیز در مستعمره خود، ترکستان، بهمین طریق عمل میکنند، زیرا بدینسان با سهولت بیشتری میتوانند رقبای خارجی خود را درهم کوبند و منابع مواد خام را به انحصار خود درآورند و تراست بافندگی کم‌خرج‌تر و سودآورتری تشکیل دهند که تولید آن در مؤسسات «فراگیر» یعنی در مؤسساتی انجام گیرد که در آن تمام مراحل تولید پنبه و تهیه فرآورده‌های آن، در یک دست متمرکز باشد.

منافع ناشی از صدور سرمایه نیز انگیزه‌ایست برای تصرف مستعمرات، زیرا در بازار مستعمرات بهتر میتوان (و گه فقط در آنجاست که میتوان) از طرق انحصاری، رقیب را از میدان بدر کرد، سفارش برای خود گرفت، «ارتباطات» لازم برقرار ساخت و غیره.

آن روینای غیراقتصادی که بر بنیاد سرمایه مالی بالا می‌آید، سیاست سرمایه مالی و ایدئولوژی آن تمایل به تصرفات مستعمراتی را تشدید میکند. هیلفردینگ بدرستی میگوید: «سرمایه مالی آزادی نمیخواهد، فرمانروایی میخواهد». و اما یک مؤلف پورژوایی فرانسه، گویی در ادامه و تکمیل افکار پیشگفته سسیل رودس\*، مینویسد علل اجتماعی را نیز باید به علل اقتصادی سیاست استعماری امروزین، افزود: «در نتیجه دشواریهای فزاینده زندگی که علاوه بر توده‌های کارگر دامنگیر طبقات متوسط نیز هست، ما می‌بینیم که چگونه در تمام کشورهای دارای تمدن قدیمی «بی‌تابی و برآشفتگی و بی‌زاری به حدی میرسد که آرامش همگانی را تهدید میکند. این نیروی عصیانگر بیرون جهیده از چارچوب معین طبقاتی را باید مهار کرد و در خارج از کشور به کارهای بزرگ واداشت تا جلوی انفجار آن در داخل گرفته شود»\*\*.

\* به این جلد، ص ۱۱۵ مراجعه شود. ه. ت.

\*\* «La France aux colonies» Wahl. (وال). «فرانسه در مستعمرات». ه. ت.)

وقتی از سیاست استعماری امپریالیسم سرمایه‌داری سخن می‌رود، باید متوجه بود که سرمایه‌ی مالی و سیاست بین‌المللی مربوط به آن که خلاصه‌اش مبارزه میان دول بزرگ برای تقسیم اقتصادی و سیاسی جهانست، یکسلسله اشکال گذار به وابستگی برای دولت‌ها پدید می‌آورد. صفت مشخصه این دوران فقط وجود دو گروه اساسی کشورها یعنی کشورهای مستعمره‌دار و کشورهای مستعمره نیست، بلکه اشکال گوناگون کشورهای وابسته یعنی کشورهایی که رسماً استقلال سیاسی دارند، ولی عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند، نیز هست. در صفحات پیش به یکی از این اشکال یعنی به شکل نیمه‌مستعمره اشاره کردیم. بعنوان نمونه دیگر میتوان مثلاً آرژانتین را در نظر گرفت.

شولتسه-گورنیتس ضمن کتاب خود درباره امپریالیسم بریتانیا مینویسد: «آمریکای جنوبی، خاصه آرژانتین، در چنان وابستگی مالی به لندن قرار دارد که آنرا تقریباً باید مستعمره بازرگانی انگلیس نامید».\*  
 شیلدر بر پایه گزارشهای سال ۱۹۰۹ کنسول اتریش-هنگری در بوئنوس آیرس، میزان سرمایه‌گذاریهای انگلیس را در آرژانتین ۸ میلیارد و ۷۵۰ میلیون فرانک تخمین زده است. باسانی میتوان در نظر خود مجسم ساخت که سرمایه مالی انگلیس — و «پار» وفادار این سرمایه یعنی دیپلماسی — در نتیجه این امر چه ارتباطات محکمی با بورژوازی

---

به نقل از کتاب Henri Russier. «Le Partage de l'Océanie». P., 1905, p. 165  
 (هانری روسیه. «تقسیم اقیانوسیه». پاریس، سال ۱۹۰۵، ص ۱۶۵. ت.)  
 Schulze-Gaevernitz. «Britischer Imperialismus und englischer» \*  
 ۳۱۸ «Freihandel zu Beginn des 20-ten Jahrhunderts». Lpz., 1906  
 (شولتسه-گورنیتس. «امپریالیسم بریتانیا و بازرگانی آزاد انگلیس در آغاز قرن بیستم». لایپزیگ، سال ۱۹۰۶. ت.) در کتاب Sartorius v. Waltershausen. «Das volkswirtschaftliche System der Kapitalanlage im Auslande». Berlin, 1907, S. 46  
 ملی سرمایه‌گذاری در خارجه». چاپ برلن، ۱۹۰۷، ص ۴۶. ت.)  
 همین نکته را یادآور شده است.

آرژانتین و با محافل رهبری کنندهٔ مجموع زندگی اقتصادی و سیاسی آن کشور، برقرار میسازد.

پرتقال با داشتن استقلال سیاسی شکل نسبتاً دیگری از وابستگی مالی و دیپلماتیک است. پرتقال کشوریست مستقل و حاکم بر سرنوشت خویش، ولی عملاً از بیش از ۲۰۰ سال پیش یعنی از هنگام جنگ بر سر جانشینی سلطنت اسپانیا (۱۷۰۱ - ۱۷۱۴) تحت الحمایهٔ انگلیس است. انگلیس از این کشور و از مستعمرات آن برای تحکیم موضع خود در مبارزه علیه دشمنان خویش، اسپانیا و فرانسه، دفاع کرده و در عوض مزایای بازرگانی و شرایط بهتری برای صدور کالا و خاصه صدور سرمایه به پرتقال و مستعمرات آن و نیز اسکان استفاده از بنادر و جزایر پرتقال و سیستمهای تلگراف آن و غیره و غیره بدست آورده است.\* البته چنین مناسباتی همیشه میان دول بزرگ و دول کوچک وجود داشته است، ولی در دوران امپریالیسم سرمایه‌داری این مناسبات به یک سیستم عام و به جزئی از کل مناسبات موجود در عرصهٔ «تقسیم جهان» و به حلقه‌ای از زنجیر معاملات سرمایهٔ مالی سراسر جهان بدل میشود.

برای اتمام بررسی مسئلهٔ تقسیم جهان، نکتهٔ زیر را هم باید خاطرنشان کنیم. تنها مطبوعات آمریکایی و انگلیسی نیستند که اولی پس از جنگ اسپانیا-آمریکا و دومی پس از جنگ انگلیس-بوئر مسئلهٔ تقسیم جهان را در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم بطور کاملاً بی‌پرده و صریح مطرح کرده‌اند و تنها مطبوعات آلمان که با «حقد و حسدی» بیش از همه مراقب اعمال «امپریالیسم بریتانیا» بودند، به ارزیابی منظم این امر نپرداخته‌اند، بلکه مطبوعات بورژوازی فرانسه نیز این مسئله را تا آنجا که از نظرگاه بورژوازی میسر بوده است، به حد کافی صریح و گسترده مطرح ساخته‌اند. در این زمینه به کتاب یکی از مورخین بنام دریئو تحت عنوان «مسائل سیاسی و اجتماعی در پایان قرن نوزدهم» مراجعه میکنیم که در فصل مربوط به «دول بزرگ و

\* شیلدر، همان کتاب، جلد ۱، ص ۱۶۰ - ۱۶۱.

تقسیم جهان» نوشته است: «طی سالهای اخیر تمام مناطق اشغال نشده جهان، به استثنای چین، توسط دول اروپا و آمریکای شمالی اشغال شده است. در این زمینه تا کنون چند تصادم و جابجا شدن مراکز نفوذ صورت گرفته که پیش‌درآمد انفجارهای هولناک‌تری در آینده نزدیک است. زیرا باید عجله کرد: مللی که تا کنون بی نصیب مانده‌اند، با این خطر روبرو هستند که دیگر هیچ‌گاه به سهم خود نرسند و در بهره‌کشی عظیم از جهان که یکی از واقعیات بنیادی قرن آینده (یعنی قرن بیستم) خواهد بود، شرکت نوزند. بهمین جهت این اواخر تب توسعه‌طلبی‌های استعماری یعنی تب «امپریالیسم» که چشمگیرترین خصیصه پایان قرن نوزدهم است، سراسر اروپا و آمریکا را فرا گرفته است». نگارنده افزوده است که: «در این تقسیم جهان، در این تلاش تب‌آلود برای دست یافتن به گنجینه‌ها و بازارهای بزرگ جهان، نیروی نسبی امپراتوری‌هایی که در این قرن نوزدهم تشکیل شده‌اند، با جایی که ملتهای تشکیل‌دهنده این امپراتوری‌ها در اروپا احراز میکنند، هیچ‌گونه تناسبی ندارد. دولی که در اروپا موقعیت برتر دارند و تعیین‌کننده مقدرات آند، از همین موقعیت برتر در سراسر جهان برخوردار نیستند. ولی چون اقتدار استعماری و امید دست یافتن به ثروت‌های هنوز بحساب نیامده مسلماً تأثیر خود را در نیروی نسبی دول اروپایی خواهد بخشید، مسئله استعمار — و به بیان دیگر «امپریالیسم» — که هم اکنون نیز وضع سیاسی را در خود اروپا تغییر داده است، این وضع را بیش از پیش تغییر خواهد داد».\*

## ۷ — امپریالیسم مرحله خاصی از تکامل سرمایه‌داری است

حال باید بکوشیم نکاتی را که تا کنون درباره امپریالیسم بیان داشته‌ایم، جمع‌بندی کنیم و نتایج مشخص از آن بدست آریم.

\* J.-E. Driault. «Problèmes politiques et sociaux». P., 1900.

ص ۲۹۹ (ژ. ۱۰۰). دریو. «مسائل سیاسی و اجتماعی». پاریس، سال ۱۹۰۰. ه. ت. .

امپریالیسم با تکامل و ادامهٔ مستقیم خواص بنیادی سرمایه‌داری بطور اعم پدید آمد. ولی سرمایه‌داری فقط در مرحلهٔ معین و بسیار پیشرفتهٔ تکامل خود، به امپریالیسم سرمایه‌داری بدل شد و این هنگامی بود که جریان تبدیل برخی از خواص بنیادی سرمایه‌داری به ضد خود این خواص آغاز گردید و علایم مشخصهٔ دوران گذار از سرمایه‌داری به فرماسیون اجتماعی-اقتصادی عالیتر شکل گرفت و کاملاً نمودار شد. نکته‌ای که از نظر اقتصادی در این روند جنبهٔ اساسی دارد آنستکه رقابت آزاد سرمایه‌داری جای خود را به انحصارهای سرمایه‌داری میدهد. رقابت آزاد خصیصهٔ بنیادی سرمایه‌داری و تولید کالایی بطور اعم است؛ انحصار، نقیض مستقیم رقابت آزاد است، ولی رقابت آزاد در برابر چشم ما به انحصار بدل شد بدین معنی که تولید بزرگ پدید آورد و تولید کوچک را از میدان بدر کرد، تولید بزرگ را به تولید کلان تبدیل کرد و تراکم تولید و سرمایه را بدانجا رساند که انحصار از آن پدید آمد و اکنون نیز پدید می‌آید. انحصار عبارتست از: کارتل‌ها، سندیکات‌ها، تراستها و نیز سرمایهٔ حدود ده بانک که با سرمایهٔ این مؤسسات انحصاری در آمیخته است و خود این بانکها هم با میلیاردها سروکار دارند. و اما انحصارها در همانحال که از رقابت آزاد برمیخیزند، رقابت را از میان نمیببرند، بلکه مافوق آن و کنار آن قرار میگیرند و بدینسان یکسلسله تضادها و اصطکاکها و برخوردهای بسیار سخت و تند پدید می‌آورند. انحصار عبارتست از گذار از سرمایه‌داری به نظام عالی‌تر.

اگر تعریف حتی المقدور کوتاهتری برای امپریالیسم لازم باشد، باید گفته شود که امپریالیسم مرحلهٔ انحصاری سرمایه‌داریست. چنین تعریفی عمده‌ترین نکته را در بر خواهد داشت، زیرا از یکسو، سرمایهٔ مالی عبارتست از سرمایهٔ بانکی چندبانک کلان انحصارگر که با سرمایهٔ گروهبندی‌های انحصاری صاحبان صنایع درآمیخته است و از سوی دیگر، تقسیم جهان عبارتست از انتقال از مرحلهٔ سیاست استعماری توسعه‌طلبی بلامنازع در مناطقی که توسط هیچیک از دول سرمایه‌داری



اشغال نشده است، به مرحله<sup>۴</sup> سیاست استعماری تملک انحصاری اراضی جهان که کار تقسیم آن پایان یافته است.

ولی تعریف‌های بسیار کوتاه گرچه راحت هستند، زیرا نکته<sup>۴</sup> عمده را در بر دارند، ولی چون باید علایم مشخصه<sup>۴</sup> بسیار مهم پدیده<sup>۴</sup> مشمول تعریف را بطور خاص از آنها استنتاج کرد، کافی نیستند. بدینجهت بدون فراموش کردن اهمیت مشروط و نسبی همه<sup>۴</sup> تعریف‌ها بطور اعم که هیچگاه نمیتوانند روابط همه‌جانبه<sup>۴</sup> پدیده را در تمام جریان تکامل آن فراگیرند، باید چنان تعریف برای امپریالیسم بیان داشت که پنج علامت بنیادی آن یعنی علایم زیرین را در بر گیرد: ۱) رسیدن تراکم تولید و سرمایه به چنان درجه<sup>۴</sup> بالایی از رشد که انحصارات دارای نقش قاطع در زندگی اقتصادی را پدید آورده است؛ ۲) درآمیزی سرمایه<sup>۴</sup> بانکی با سرمایه<sup>۴</sup> صنعتی و ایجاد الیگارش‌های مالی بر پایه<sup>۴</sup> این «سرمایه<sup>۴</sup> مالی»؛ ۳) صدور سرمایه برخلاف صدور کالا اهمیت خاص کسب میکند؛ ۴) تشکیل گروه‌بندی‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌داران که جهان را میان خود تقسیم میکنند و ۵) پایان تقسیم ارضی جهان میان بزرگترین دول سرمایه‌داری. امپریالیسم عبارتست از سرمایه‌داری در مرحله‌ای از تکامل خود که در آن تسلط انحصارات و سرمایه<sup>۴</sup> مالی تثبیت شده، صدور سرمایه اهمیت بارز کسب کرده، تقسیم جهان میان تراست‌های بین‌المللی آغاز شده و تقسیم ارضی سراسر جهان میان بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری پایان یافته است.

ما پایتتر باز هم خواهیم دید که اگر فقط بفاهیم بنیادی صرفاً اقتصادی (که تعریف مذکور فقط بدانها محدودست) منظور نظر نباشد، بلکه جای مرحله<sup>۴</sup> کنونی سرمایه‌داری در پویه<sup>۴</sup> تاریخ در قیاس با سرمایه‌داری بطور کلی و یا رابطه<sup>۴</sup> میان امپریالیسم و دو جریان اساسی جنبش کارگری نیز در نظر گرفته شود، آنوقت چگونه میتوان و باید امپریالیسم را به گونه<sup>۴</sup> دیگری تعریف کرد. ولی اکنون باید خاطر نشان کنیم که امپریالیسم به مفهومی که در بالا از آن سخن رفت، بیشک مرحله<sup>۴</sup> خاصی از تکامل سرمایه‌داریست. برای آنکه خواننده بتواند تصور حتی‌الامکان مستدل‌تری از امپریالیسم داشته باشد، ما به

عمد کوشیدیم تا هرچه بیشتر اقوال آن اقتصاددانان بورژوا مشرب را نقل کنیم که می‌جویند واقعیات کاملاً مسلم و انکارناپذیر مربوط به اقتصاد امروزین سرمایه‌داری را بپذیرند. بهمین منظور نیز اطلاعات آماری مفصلی ذکر کردیم که براساس آنها می‌توان دید سرمایه بانکی چه اندازه افزایش یافته است و غیره و تبدیل کمیت به کیفیت یعنی گذار از سرمایه‌داری پیشرفته به امپریالیسم، در چه زمینه خاصی نمودار شده است. البته نیازی به گفتن نیست که در طبیعت و جامعه مرزها همه مشروط و متغیرند و لذا نادرست است اگر مثلاً برسر این مطلب که استقرار «نهایی» امپریالیسم در چه سالی یا در چه دهه‌ای انجام گرفته است، به بحث پرداخته شود.

ولی دربارهٔ تعریف امپریالیسم در درجهٔ اول باید با کارل کائوتسکی، تئورسین عمدهٔ مارکسیستی در دوران به اصطلاح انترناسیونال دوم یعنی دوران ۲۵ سالهٔ ۱۸۸۹ - ۱۹۱۴ به بحث پرداخت. کائوتسکی در سال ۱۹۱۵ و حتی از آنهم دورتر در نوامبر سال ۱۹۱۴ بنحوی کاملاً قاطع با اندیشه‌های بنیادی مصرحه در تعریفی که ما از امپریالیسم بیان داشتیم به مخالفت برخاست و اعلام داشت که امپریالیسم را باید نه به مفهوم «فاز» یا مرحله‌ای از رشد اقتصاد، بلکه به مفهوم سیاست و آنهم سیاست مشخصی که سرمایهٔ مالی آنرا «مرجح می‌شمارد» تلقی کرد، امپریالیسم را نمیتوان با «سرمایه‌داری امروزین» «یکسان گرفت»، اگر امپریالیسم به مفهوم «تمام پدیده‌های سرمایه‌داری امروزین» یعنی کارتل‌ها، حمایت گمرکی، تسلط صاحبان سرمایهٔ مالی و سیاست استعماری تلقی شود، آنوقت صحبت از ضرورت امپریالیسم برای سرمایه‌داری «تکرار مکرر بسیار خنکی» از کار در خواهد آمد، زیرا در آنصورت «طبیعی است که امپریالیسم برای سرمایه‌داری ضرورت حیاتی دارد» و غیره. برای آنکه فکر کائوتسکی به دقیقترین نحو بیان شده باشد، به نقل تعریفی می‌پردازیم که او دربارهٔ امپریالیسم بیان داشته است و مستقیماً در جهت خلاف ماهیت اندیشه‌هایی است که ما بیان میداریم (زیرا کائوتسکی دیربست از اعتراضات کسانی از اردوگاه مارکسیست‌های آلمانی که طی سالیان دراز این اندیشه‌ها را

تبلیغ کرده‌اند، بعنوان اعتراضات جریان معینی در مارکسیسم، اطلاع دارد).  
بموجب تعریف کائوتسکی:

«امپریالیسم محصول سرمایه داری صنعتی دارای سطح عالی رشد است. سرمایه داری صنعتی ابراز سیدارد برای آنکه سرزمینهای هر چه بیشتر دارای نظام فلاحتی را (تکیه روی کلمه از کائوتسکی است) بدون توجه به اینکه چه ملت‌هایی در آنها ساکنند، به سرزمین خود ملحق سازد یا تحت تسلط خود درآورد»\*.

این تعریف اصلاً به هیچ دردی نمیخورد، زیرا بطور یکجانبه و به بیان دیگر خودسرانه فقط مسئله<sup>۵</sup> ملی را برجسته میکند (گویانکه این مسئله، هم بخودی خود و هم در ارتباطش با امپریالیسم، حایز نهایت اهمیت است) و آنرا بطور خودسرانه و نادرست فقط به سرمایه<sup>۶</sup> صنعتی کشورهای که سرزمین ملل دیگر را به خود ملحق میسازند، مربوط میکند و بهمین طرز خودسرانه و نادرست نیز موضوع الحاق سرزمینهای دارای نظام فلاحتی را به پیش میکشد.

امپریالیسم عبارتست از تمایل به الحاق طلبی — چنین است ماحصل بخش سیاسی تعریف کائوتسکی. این مطلبی است درست، اما بسیار ناقص، زیرا از لحاظ سیاسی امپریالیسم بطور کلی عبارتست از تمایل به اعمال زور و گرایش به ارتجاع. ولی آنچه که در اینجا مورد توجه ماست، جانب اقتصادی مسئله است که خود کائوتسکی در تعریف خود بمیان کشیده است. نادرستیهای تعریف کائوتسکی بلافاصله بچشم میخورد. خصیصه<sup>۷</sup> امپریالیسم اتفاقاً سرمایه<sup>۸</sup> صنعتی نیست، بلکه سرمایه<sup>۹</sup> مالی است. تصادفی نیست که آنچه در فرانسه از سالهای هشتاد قرن گذشته موجب حد اعلائی تشدید سیاست الحاق طلبی (استعماری) شد، همان افزایش بسیار سریع سرمایه<sup>۱۰</sup> مالی در عین تضعیف سرمایه<sup>۱۱</sup> صنعتی بود.

\* مجله<sup>۱۲</sup> «Die Neue Zeit» ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴، شماره ۲،

(سی و دومین سال انتشار)، ص ۹۰۹، و نیز همان مجله، سال ۱۹۱۵، شماره ۲، ص ۱۰۷ و صفحات بعد.

آنچه که صفت مشخصه<sup>۱</sup> امپریالیسم را تشکیل میدهد فقط تمایل به الحاق سرزمین‌های دارای نظام فلاحی نیست، بلکه تمایل به الحاق حتی صنعتی‌ترین سرزمین‌ها نیز هست (اشتهای آلمان برای خوردن بلژیک و اشتهای فرانسه برای خوردن لورن)، زیرا اولاً، پایان یافتن تقسیم جهان موجب میشود که هنگام تقسیم مجدد به هر سرزمینی دست بیاندازند؛ ثانیاً، خصیصه<sup>۲</sup> ماهوی امپریالیسم عبارتست از رقابت چند دولت بزرگ با یکدیگر بر سر سرکردگی (هژمونی - م.) و به بیان دیگر، بر سر متصرفات ارضی، منتها نه مستقیماً برای خود، بلکه بیشتر برای تضعیف طرف مخالف و تخریب مبانی سرکردگی آن (بلژیک برای آلمان بعنوان تکیه‌گاه علیه انگلیس، و بغداد برای انگلیس بعنوان تکیه‌گاه علیه آلمان، اهمیت خاص دارد و غیره).

کائوتسکی بویژه - و بارها - به انگلیسی‌ها که گویا مفهوم صرفاً سیاسی واژه امپریالیسم را بهمان مفهوم مورد نظر او یعنی کائوتسکی، وضع کرده‌اند، استناد می‌ورزد. ما نیز به هوبسن انگلیسی مراجعه میکنیم و در کتاب «امپریالیسم» تألیف او که در سال ۱۹۰۲ منتشر شده است، چنین می‌خوانیم:

«وجه تمایز امپریالیسم جدید با امپریالیسم قدیم اینستکه اولاً، در دوران امپریالیسم جدید، بجای تلاشهای یک امپراتوری توسعه‌یابنده، تموری و پراتیک امپراتوریهای رقابت‌گری معمول میشود که همه آنها برای توسعه‌طلبی سیاسی و تحصیل مزایای بازرگانی، ولع یکسانی از خود نشان میدهند و ثانیاً، منافع سرمایه مالی یا منافع ناشی از سرمایه‌گذاری بر منافع بازرگانی تفوق می‌یابد»\*.

پس می‌بینیم که استناد درست کائوتسکی به انگلیسی‌ها عموماً، در واقعیت امر بهیچوجه صحیح نیست (او حداکثر میتواند به امپریالیست‌های مبتذل انگلیسی یا ستایشگران آشکار امپریالیسم استناد ورزد). ما می‌بینیم که کائوتسکی علیرغم دعوی خود در مورد ادامه دفاع از مارکسیسم، در قیاس با هوبسن سوسیالیسم لبرال عملاً یک گام

به پس میگذارد، زیرا هوبسن دو ویژگی «تاریخی مشخص» امپریالیسم کنونی یعنی: ۱) رقابت چند امپریالیسم و ۲) تفوق فینانسیست بر بازرگان را درست‌تر در نظر میگیرد (کائوتسکی با تعریف خود اتفاقاً خصلت تاریخی مشخص را به مسخره میگیرد!). خلاصه اینکه اگر بطور عمده صحبت از این باشد که کشور صنعتی کشور دارای نظام فلاحتی را بخود ملحق میکند، آنوقت نقش بازرگان است که تفوق پیدا خواهد کرد.

تعریف کائوتسکی نه تنها نادرست و غیرمارکسیستی است، بلکه علاوه بر آن، همانگونه که پایینتر خواهیم دید، پایه‌ایست برای سیستم کاسلی از نظریات که در تمام جهات، هم با تئوری مارکسیستی و هم با پراتیک مارکسیستی پیوند میگذرد. بحثی که کائوتسکی در بارهٔ الفاظ براه انداخته است سببی براینکه آیا مرحلهٔ جدید سرمایه‌داری باید امپریالیسم نامیده شود یا مرحله‌ای از سرمایهٔ مالی، بحثی است بکلی غیرجدی. هر اسمی که میخواهید رویش بگذارید، در اصل مطاب تغییر نمی‌کند. اصل مطلب هم اینست که کائوتسکی سیاست امپریالیسم را از اقتصاد آن جدا میسازد و الحاق‌طلبی را سیاستی که سرمایهٔ مالی آنرا «سرجح می‌شمارد» تفسیر میکند و سیاست بورژوایی دیگری را که گویا میتواند بر همان پایهٔ سرمایهٔ مالی وجود داشته باشد، در نقطهٔ مقابل آن میگذارد. نتیجهٔ آن میشود که گویا انحصارها در عرصهٔ اقتصاد میتوانند با شیوهٔ عمل غیرانحصاری و فارغ از زورگویی و استیلاگری در عرصهٔ سیاست همساز باشند. و نیز نتیجهٔ چنین میشود که گویا تقسیم ارضی جهان که کار آن درست در دوران سرمایهٔ مالی به فرجام رسیده است و سبنای ویژگی اشکال کنونی رقابت میان بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری را تشکیل میدهد، میتواند با سیاست غیر-امپریالیستی همساز باشد. نتیجه‌ای که از همهٔ اینها بدست می‌آید عبارتست از لاپوشانی و ساییدن لبه‌های تیز بنیادی‌ترین تضادهای مرحلهٔ جدید سرمایه‌داری بجای شکافتن و نمایاندن ژرفای آنها و به بیان دیگر عبارتست از رفرمیسم بورژوایی بجای مارکسیسم. کائوتسکی با یکی از مدافعان آلمانی امپریالیسم و الحاق‌طلبی بنام

کونف به بحث میپردازد. شخص اخیر با وقاحت و بی ملاحظه چنین استدلال میکنند که: امپریالیسم عبارتست از سرمایه داری مدرن؛ رشد سرمایه داری روندی است ناگزیر و مترقی؛ پس امپریالیسم مترقی است؛ پس بر امپریالیسم باید سجده برد و آنرا ثنا خواند! و این چیزست شبیه به همان کاریکاتوری که نارودنیکها در سالهای ۱۸۹۴ - ۱۸۹۵ از مارکسیستهای روس میساختند و میگفتند: حال که «مارکسیستها سرمایه داری را در روسیه روندی ناگزیر و مترقی می شمارند، پس باید میخانه باز کنند و به پروردن سرمایه داری بپردازند. و اما کائوتسکی علیه کونف زبان به اعتراض می گشاید و میگوید: نخیر، امپریالیسم، سرمایه داری مدرن نیست، بلکه فقط یکی از اشکال سیاست سرمایه داری مدرن است و ما میتوانیم و باید علیه این سیاست، علیه امپریالیسم، علیه الحاق طلبی و نظایر آنها مبارزه کنیم.

این اعتراض به ظاهر معقول مینماید، ولی در واقعیت امر با تبلیغ آشتی با امپریالیسم که به شیوه ای ظریفتر و استوارشده تر (و لذا خطرناکتر) انجام میگردد، فرقی ندارد، زیرا «مبارزه» علیه سیاست تراستها و بانکها بقسمی که دست به ترکیب پایه های اقتصاد تراستها و بانکها نخورد، چیزی جز رفومیسم و پاسیفیسم بورژوازی نیست و چیزی جز آرزوهای ساده دلانه و بی آزار از کار در نمی آید. نادیده انگاشتن تضادهای موجود و فراموش کردن مهمترین آنها بجای شکافتن و نمایاندن تمام ژرفای این تضادها - چنین است تئوری کائوتسکی که هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد. و روشن است که یک چنین «تئوری» فقط به امر دفاع از فکر وحدت با کونفها کمک میکند!

کائوتسکی مینویسد: «از نظر صرفاً اقتصادی نمیتوان این امر را امکان ناپذیر دانست که سرمایه داری مرحله جدید دیگری را هم بگذراند که در آن سیاست کارتلها را به عرصه سیاست خارجی بسط دهد و به بیان دیگر مرحله ای را بنام اولترا-امپریالیسم بگذراند».\* مرحله

\* مجله «Die Neue Zeit»، ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴، شماره ۲ (سی و دومین سال انتشار)، ص ۹۲۱. و نیز همین مجله، سال ۱۹۱۵، شماره ۲، ص ۱۰۷ و صفحات بعد.

اولترا-امپریالیسم یعنی مرحلهٔ فراسوی امپریالیسم یا اتحاد امپریالیسم‌های سراسر جهان بجای مبارزهٔ آنها علیه یکدیگر، مرحلهٔ موقوف شدن جنگ‌ها در نظام سرمایه‌داری، مرحلهٔ «بهره‌کشی مشترک از جهان توسط سرمایهٔ مالی که در مقیاس بین‌المللی متحد شده است».\*

ما ناچاریم باز هم به این تئوری «اولترا-امپریالیسم» باز گردیم تا بتفصیل نشان دهیم که این تئوری چه اندازه قطعی و بی‌بازگشت از مارکسیسم دور میشود و با آن پیوند می‌گسلد. ولی اینجا بر وفق طرح کلی که برای این کتاب تهیه کرده‌ایم، باید نخست نظری به آمارهای اقتصادی دقیق مربوط به این مسئله بیفکنیم. آیا «اولترا-امپریالیسم» از نظر صرفاً اقتصادی امکان‌پذیرست یا این دعوی اولترا-جنگ است؟ اگر غرض از تأکید از نظر صرفاً اقتصادی یک تجرید «صرف» باشد، آنوقت همهٔ مطالبی که میتوان گفت در این حکم خلاصه میشود: تکامل در جهت انحصارها، یعنی در جهت انحصار جهانی واحد، در جهت تراست جهانی واحد انجام میگیرد. این امریست مسلم، ولی در عین حال تأکیدست بکلی بی‌محتوی، مثل اینکه گفته شود: «تکامل» در جهت تولید محصولات غذایی در آزمایشگاهها «انجام میگیرد». «تئوری» اولترا-امپریالیسم به چنین مفهومی همان اندازه جنگ است که «تئوری اولترا-کشاورزی».

ولی اگر بخواهیم از شرایط «صرفاً اقتصادی» در دوران سرمایهٔ مالی بعنوان دوران تاریخی مشخص مربوط به آغاز قرن بیستم، سخن گوئیم، آنوقت بهترین پاسخ به تجریدات بی‌جان «اولترا-امپریالیسم» (تجریداتی که فقط به ارتجاعیترین هدف یعنی به انحراف افکار از توجه به ژرفای تضادهای هم‌اکنون موجود، کمک میکند)، این خواهد بود که واقعیت اقتصادی مشخص اقتصاد جهانی امروز را در مقابل آن بگذاریم. ضمناً سخنان بی‌محتوی کائوتسکی دربارهٔ اولترا-امپریالیسم مشوقی است برای یک فکر عمیقاً خطا و مساعد بحال مدافعان امپریالیسم دربارهٔ

اینکه گویا تسلط سرمایه<sup>۱</sup> مالی از شدت ناموزونیها و تضادهای درون اقتصاد جهانی میگاهد، و حال آنکه در واقعیت امر این تسلط بر شدت آنها میافزاید.

ر. کالور در کتاب مختصر خود تحت عنوان «مقدمه‌ای دربارهٔ اقتصاد جهانی» \* کوششی بکار برده است تا از آمارهای عمده صرفاً اقتصادی که بکمک آنها میتوان از تناسب‌های درون اقتصاد جهانی در مرز میان قرن نوزدهم و بیستم، تصور مشخص بدست آورد، نتیجه‌گیری کند. او سراسر جهان را به «منطقه<sup>۲</sup> اقتصادی عمده» تقسیم میکند: (۱) اروپای میانه (شامل همه<sup>۳</sup> اروپا سوای روسیه و انگلیس)؛ (۲) بریتانیا؛ (۳) روسیه؛ (۴) آسیای شرقی و (۵) آمریکا. ضمناً مستعمرات را در «مناطق» دولتهایی که این مستعمرات بدانها تعلق دارند، میگذراند و چند کشور معدود نظیر ایران، افغانستان و عربستان در آسیا، سراسر و حبشه در افریقا و غیره را که میان این مناطق تقسیم نشده‌اند، «کنار میگذارد».

اینک خلاصه‌ای از آمارهای اقتصادی که او دربارهٔ این مناطق ذکر میکند: (رجوع شود به جدول ص ۱۳۵).

در این جدول ما سه منطقه<sup>۴</sup> دارای سطح بالای رشد سرمایه‌داری مشاهده میکنیم: اروپای میانه، بریتانیا و آمریکا (راهها و وسایل حمل و نقل، بازرگانی و صنایع آنها بسیار گسترش یافته است). از میان کشورهای این مناطق سه کشور بر جهان فرمان میرانند: آلمان، انگلیس و ایالات متحده. رقابت امپریالیستی و مبارزه میان آنها بعلت آنکه آلمان مساحت ناچیز و مستعمرات اندکی دارد، بسیار حادث است. ایجاد «اروپای میانه» کاری است مربوط به آینده که در جریان پیکار شدید پدید می‌آید. مشخصه<sup>۵</sup> سراسر اروپا عجتاً تفرقه<sup>۶</sup> سیاسی است. برعکس، در منطقه<sup>۷</sup> بریتانیا و در منطقه<sup>۸</sup> آمریکا مرکزیت سیاسی در سطح بسیار بالاست، ولی میان مستعمرات بیکران اولی و مستعمرات ناچیز دومی عدم تناسب فاحش وجود دارد. در مستعمرات هم





سرمایه‌داری تازه به گسترش آغاز نهاده است. مبارزه بر سر آمریکای جنوبی روز بروز بیشتر حدت می‌یابد.

سرمایه‌داری در دو منطقه رشد ضعیف دارد: در روسیه و آسیای شرقی. در اولی تراکم جمعیت بسیار اندک و در دومی بسیار زیاد است. در اولی — مرکزیت سیاسی قوی است و دومی فاقد آنست. چین را تازه دارند تقسیم میکنند و مبارزه بر سر آن میان ژاپن و ایالات متحده و غیره روز بروز شدت بیشتری بخود می‌گیرد.

حال افسانه‌پردازی ساده‌لوحانه کائوتسکی را درباره اولترا-امپریالیسم «مسالمت‌آمیز» با این واقعیت یعنی با تنوع عظیم وضع اقتصادی و سیاسی، با ناهماهنگی فاحش میان سرعت رشد کشورهای گوناگون و غیره و با مبارزه شدید میان دول امپریالیستی مقایسه کنید. مگر این — تلاش ارتجاعی یک خرده‌بورژوازی مرعوب برای گریختن از واقعیت ترسناک نیست؟ مگر کارتل‌های بین‌المللی که در نظر کائوتسکی نطفه‌های «اولترا-امپریالیسم» مینمایند (همانگونه که تولید حب در آزمایشگاه را «میتوان» نطفه اولترا-کشاورزی نامید)، نمونه‌ای از تقسیم و تقسیم مجدد جهان و گذار از تقسیم مسالمت‌آمیز به تقسیم غیرمسالمت‌آمیز و بالعکس را بما نشان نمیدهند؟ مگر سرمایه مالی آمریکایی و غیره که سراسر جهان را با شرکت آلمان، مثلاً در سندیکات بین‌المللی ریل یا در تراست بین‌المللی کشتی‌رانی بازرگانی، به شیوه مسالمت‌آمیز تقسیم کرده بود، اکنون بر پایه تناسب جدید نیروها که از طریق کاملاً غیر مسالمت‌آمیز تغییر می‌یابد، به تقسیم مجدد جهان مشغول نیست؟ سرمایه مالی و تراست‌ها تفاوت میان سرعت رشد بخشهای گوناگون اقتصاد جهانی را کاهش نمیدهند، بلکه بر آن می‌افزایند. و اما وقتی تناسب نیروها بدینسان تغییر کرد، تضاد موجود را، در نظام سرمایه‌داری، با چه وسیله‌ای جز با توسل به نیرو میتوان حل کرد؟ ارقام بسیار دقیق مربوط به تفاوت سرعت رشد سرمایه‌داری و سرمایه مالی در مجموعه اقتصاد جهانی را اطلاعات و آمارهای راه آهن در دسترس ما

میگذارد\*. طی سالهای چند دهه اخیر گسترش امپریالیسم، طول راههای آهن بدینسان تغییر یافته است:

طول راههای آهن (به هزار کیلومتر)

	در سال	در سال	
+	۱۹۱۳	۱۸۹۰	
+۱۲۲	۳۴۶	۲۲۴	اروپا . . . . .
+۱۴۳	۴۱۱	۲۶۸	ایالات متحده آمریکا . . . . .
+۲۲۲	۳۴۷	۱۲۵	مجموع مستعمرات . . . . . ۸۲
			کشورهای مستقل و نیمه‌مستقل . . . . .
+۹۴	۱۳۷	۴۳	آسیا و آمریکا . . . . .
	۱۱۰۴	۶۱۷	جمع . . . . .

بنابر این سرعت گسترش شبکه راههای آهن در مستعمرات و کشورهای مستقل (و نیمه‌مستقل) آسیا و آمریکا، از همه‌جا بیشتر بوده است. میدانیم که سرمایه مالی ۴-۵ کشور سرمایه‌داری بسیار بزرگ، در این عرصه تسلط و فرمانروایی کامل دارد. احداث دویست هزار کیلومتر راه آهن جدید در مستعمرات و دیگر کشورهای آسیا و آمریکا معنایش بیش از ۴۰ میلیارد مارک سرمایه‌گذاری جدید با شرایط بسیار پرفرجه، با تضمین خاص درآمد و با دریافت سفارشهای پرسود برای کارخانه‌های فولادریزی و غیره و غیره است.

Stat. Jahrbuch für das Deutsche Reich, 1915; Archiv für Eisenba-\*

hwesen, 1892) سالنامه آماری دولت آلمان، سال ۱۹۱۵ و نیز بایگانی امور راه آهن، سال ۱۸۹۲. ه. ت.؛ برخی جزئیات مربوط به چگونگی توزیع راههای آهن میان مستعمرات کشورهای گوناگون در سال ۱۸۹۰، ناگزیر به تقریب تعیین شده است.

سرمایه‌داری در مستعمرات و کشورهای فراسوی اقیانوسها سریعتر از همه‌جا رشد میکنند. در میان آنها دول امپریالیستی جدید پدید می‌آیند (ژاپن). مبارزه میان امپریالیسم‌های جهان حدت می‌پذیرد. باجی که سرمایه‌داری از مؤسسات بسیار سودآور مستعمرات و کشورهای فراسوی اقیانوسها می‌ستاند، افزایش می‌یابد. هنگام تقسیم این «خوان‌یغما» سهم بسیار کلانی نصیب کشورهای میشود که از نظر سرعت رشد نیروهای مولده، همیشه در جای اول قرار نمی‌گیرند. طول راههای آهن در بزرگترین کشورها بانضمام مستعمرات آنها، بدین قرار بود:

(به هزار کیلومتر)

	در سال ۱۸۹۰	در سال ۱۹۱۳	
ایالات متحده . . . . .	۲۶۸	۴۱۳	+۱۴۵
اسپراتوری بریتانیا . . . . .	۱۰۷	۲۰۸	+۱۰۱
روسیه . . . . .	۳۲	۷۸	+ ۴۶
آلمان . . . . .	۴۳	۶۸	+ ۲۵
فرانسه . . . . .	۴۱	۶۳	+ ۲۲
جمع پنج کشور . . . . .	۴۹۱	۸۳۰	+۳۳۹

بنابر این نزدیک به ۸۰ درصد کل راههای آهن در پنج کشور بزرگ متراکم است. ولی تراکم مالکیت در این راهها و تراکم سرمایه‌داری مالی بمراتب از این بیشتر است، زیرا مقادیر هنگفتی از سهام و اوراق قرضه، مربوط به راههای آهن آمریکا، روسیه و غیره به ملیونرهای فی‌المثل انگلیسی و فرانسوی تعلق دارد.

انگلیس طی این مدت به برکت مستعمرات خویش طول راههای آهن «خود» را ۱۰۰ هزار کیلومتر افزایش داده که چهار برابر میزان افزایش طول راههای آهن آلمان است و حال آنکه همه میدانند که رشد نیروهای مولده در آلمان، خاصه رشد صنایع زغال سنگ و ذوب آهن آن بمراتب سریعتر از انگلیس و بطریق اولی سریعتر از فرانسه و روسیه

بوده است. در سال ۱۸۹۲ آلمان ۴,۹ میلیون تن و انگلیس ۶,۸ میلیون تن چدن تولید میکرد، ولی در سال ۱۹۱۲ این رقم در آلمان به ۱۷,۶ میلیون تن و در انگلیس به ۹,۰ میلیون تن رسید یعنی آلمان برتری عظیم بر انگلیس پیدا کرد! \* حال میپرسیم که در عرصه سرمایه‌داری برای برانداختن تفاوت میان رشد نیروهای مولده و انباشت سرمایه از یکسو و تقسیم مستعمرات و «مناطق نفوذ» برای سرمایه‌مالی، از سوی دیگر، چه وسیله‌ای جز جنگ میتواند وجود داشته باشد؟

### ۸ — طفیلی‌گری و پوسیدگی سرمایه‌داری

اکنون ما باید باز بیک جانب بسیار مهم امپریالیسم پردازیم که در اکثر بررسی‌های مربوط به این مبحث غالباً مورد ارزیابی کافی قرار نمیگیرد. یکی از نقایص کار هیلفردینگ مارکسیست آنستکه در قیاس با هوبسن غیر مارکسیست در این زمینه یک گام به پس نهاده است. ما میخواهیم طفیلی‌گری را که از خصایص امپریالیسم است بررسی کنیم. چنانکه دیدیم پایه اقتصادی اصلی امپریالیسم — انحصارست. این انحصار یک انحصار سرمایه‌داری است و به بیان دیگر از سرمایه‌داری برخاسته و در محیط عمومی سرمایه‌داری یعنی در محیط تولید کالایی و رقابت، در تضاد دائمی و بی‌درمان با این محیط عمومی قرار دارد. ولی با اینحال این انحصار، مانند هر انحصاری ناگزیر گرایشی در جهت رکود و پوسیدگی پدید می‌آورد، زیرا تثبیت انحصاری قیمت‌ها، با آنکه جنبه موقت دارد، باز انگیزه‌های پیشرفت فنی و بالنتیجه هرگونه پیشرفت دیگر و هرگونه حرکت به پیش را، تا حدود معینی از میان میبرد و علاوه

\* مقایسه کنید با Edgar Grammond. «The Economic Relations of the British and German Empires» در «Journal of the Royal Statistical Society» 1914, July, pp. 777 ss. (ادگار کراموند. «مناسبات اقتصادی بین امپراتوری انگلیس و امپراتوری آلمان» منتشره در «مجله انجمن سلطنتی آمار»، ژوئیه سال ۱۹۱۴، ص ۷۷۷ و صفحات بعد. ه. ت.)

بر این برای جلوگیری مصنوعی از پیشرفت فنی نیز امکان اقتصادی پدید می‌آورد. مثال: شخصی بنام اوئنس در آمریکا یک ماشین بطری‌سازی [اختراع کرد که می‌توانست در زمینه<sup>۱</sup> تولید بطری انقلاب ایجاد کند. کارتل آلمانی صاحبان کارخانه‌های بطری‌سازی، پروانه<sup>۲</sup> اختراع اوئنس را می‌خرد و توی کشوی سبز می‌گذارد و مانع کاربرد آن می‌شود. البته در نظام سرمایه‌داری انحصار هرگز نمی‌تواند رقابت را در بازار جهانی بکلی و برای زمان بسیار طولانی، از میان ببرد (و این ضمناً یکی از دلایل پوچ بودن تئوری اولترا-امپریالیسم است). البته موجود بودن امکان برای کاهش هزینه<sup>۳</sup> تولید و افزایش سود از طریق بهبود تکنیک، تأثیر خود را بسود نوآوری اعمال می‌کند. ولی گرایش بسوی رکود و پوسیدگی که خصیصه<sup>۴</sup> انحصارست، بنوبه<sup>۵</sup> خود، تأثیر خود را حفظ می‌کند و در برخی از رشته‌های صنعت و در برخی از کشورها در برهه‌های زمانی معین تفوق می‌یابد.

انحصار در زمینه<sup>۶</sup> تملک مستعمرات بسیار وسیع و پرثروت یا مستعمرات دارای موقعیت مناسب نیز تأثیر خود را در همان جهت اعمال می‌کند.

باری، امپریالیسم عبارتست از انباشت عظیم سرمایه<sup>۷</sup> پولی در چند کشور معدود که میزان آن چنانکه دیدیم به ۱۰۰ - ۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار بالغ می‌گردد. از اینجاست رشد فوق‌العاده<sup>۸</sup> طبقه یا به بیان صحیحتر قشر بهره‌گیر یعنی افرادی که از محل بهره<sup>۹</sup> سهام زندگی می‌کنند و در هیچ کاری شرکت ندارند یعنی حرفه<sup>۱۰</sup> آنها بی‌عملی است. صدور سرمایه که یکی از مهمترین پایه‌های اقتصادی امپریالیسم است، این گسیختگی کامل ارتباط قشر بهره‌گیر با تولید را تشدید می‌کند و بر سراسر کشوری که با بهره‌کشی از کار چند کشور و مستعمره<sup>۱۱</sup> فراسوی اقیانوس‌ها زندگی می‌کند، داغ طفیلی‌گری می‌کوبد.

هوینسن مینویسد: «در سال ۱۸۹۳ میزان سرمایه‌گذاری بریتانیا در خارجه نزدیک به ۱۵ درصد کل ثروت پادشاهی متحد بود»<sup>۱۲</sup>.

یادآور میشویم که در سال ۱۹۱۵ این سرمایه تقریباً ۲,۵ برابر شد. هوبسن سپس می‌افزاید: «امپریالیسم تجاوزگر که برای مالیات‌دهندگان بسیار گران تمام میشود و برای صاحبان صنایع و بازرگانان نیز اهمیت بسیار ناچیز دارد... سرچشمه سودهای کلان برای سرمایه‌داریست که در جستجوی جایی برای بکار انداختن سرمایه خویش است...» (برای تمام این مفهوم در زبان انگلیسی فقط یک لفظ «investor» یعنی «سرمایه‌گذار»، بهره‌گیر، بکار می‌رود)... «کل عواید سالیانه بریتانیای کبیر از مجموع بازرگانی خارجی و مستعمراتی یعنی از صادرات و واردات خود در سال ۱۸۹۹، بطوریکه گینف آمارگر بر پایه ۲,۵ درصد مجموع مبادلات ۸۰۰ میلیون لیره‌ای انگلیس تخمین زده است، به ۱۸ میلیون لیره (نزدیک به ۱۷۰ میلیون روبل) میرسد». این رقم هر اندازه هم که هنگفت باشد، باز نمیتواند چنانکه باید و شاید نشانگر چگونگی امپریالیسم تجاوزگر بریتانیا باشد. نشانگر آن، رقم ۹۰ — ۱۰۰ میلیون لیره درآمد حاصله از سرمایه «گذارده شده» ایست که درآمد قشر بهره‌گیران را تشکیل میدهد.

درآمد بهره‌گیران پنج‌بار بیش از درآمد بازرگانی خارجی «بازرگانی» — ترین کشور جهان است! چنین است ماهیت امپریالیسم و طفیلی‌گری امپریالیستی.

بدینجهت مفهوم «کشور بهره‌گیر» (Rentnerstaat) یا کشور رباخوار در نوشتارهای اقتصادی مربوط به امپریالیسم تداول عامه پیدا میکند. جهان به مشتی کشور رباخوار و اکثریت عظیمی از کشورهای وام‌گیر تقسیم شده است. شولتسه-گورنیتس مینویسد: «در میان سرمایه‌گذاری‌هایی که در خارجه شده است، سرمایه‌هایی که در کشورهای از نظر سیاسی وابسته یا متحد، به کار رفته‌اند، جای اول را دارند: انگلیس به مصر، ژاپن، چین و آمریکای جنوبی وام میدهد و ناوگان جنگی انگلیس در صورت لزوم نقش مأمور اجرای عدلیه را بازی میکند. نیروی سیاسی انگلیس، آنرا در قبال برآشتگی وام‌داران حفاظت میکنند»\*. سارتوریوس فن والترس هائوزن در کتاب خود تحت عنوان «سیستم اقتصاد ملی سرمایه‌گذاری

\* «Br. Imp.» Schulze-Gaevernitz, ص ۳۲۰ و صفحات دیگر.

در خارجه»، هلند را نمونهٔ یک «کشور بهره‌بگیر» در نظر می‌گیرد و خاطرنشان می‌سازد که انگلیس و فرانسه هم اکنون دارند همین‌طور میشوند\*. شیلدر بر آنستکه پنج کشور صنعتی «کشورهای وام‌دهندهٔ تمام‌عیار» هستند: انگلیس، فرانسه، آلمان، بلژیک و سوئیس. او هلند را فقط بدانجهت که «کم‌صنعتی است» در این شمار نمی‌آورد\*\*.\*. ایالات متحده را فقط در قارهٔ آمریکا وام‌دهنده می‌شمارد.

شولتسه-گورنیتس می‌نویسد: «انگلیس اندک اندک از یک کشور صنعتی به کشور وام‌دهنده مبدل می‌شود. با وجود افزایش مطلق تولید صنعتی و صادرات صنعتی، اهمیت نسبی درآمد حاصله از سود و بهرهٔ سهام و از نشر اوراق بهادار و سفته‌بازی، در مجموع اقتصاد ملی بیشتر می‌شود. بنظر من درست همین واقعیت است که پایهٔ اقتصادی اعتلای امپریالیسم را نشان می‌دهد. ارتباط میان وام‌دهنده و وام‌گیر پایدارتر از ارتباط میان فروشنده و خریدار است»\*\*\*. آ. لانسبورگ ناشر مجلهٔ «بانک» چاپ برلن در سال ۱۹۱۱ ضمن مقاله‌ای تحت عنوان: «آلمان - کشور بهره‌بگیر» نوشت: «در آلمان کششی را که در فرانسه برای استفاده از بهره وجود دارد سخت مسخره می‌کنند. ولی فراموش می‌کنند که تا آنجا که مطلب به بورژوازی مربوط می‌شود، وضع آلمان نیز بیش از پیش به وضع فرانسه شباهت پیدا می‌کند»\*\*\*.\*. کشور بهره‌بگیر - کشوریست دارای نظام سرمایه‌داری طفیلی و در حال پوسیدگی و چنین کیفیتی ناچار، هم در مجموع وضع اجتماعی-سیاسی این کشورها بطور اعم و هم در وضع دو جریان اساسی جنبش کارگری بطور اخص، بازتاب پیدا می‌کند. برای بهتر نمایاندن این موضوع، رشتهٔ سخن را به هوبسن واگذار می‌کنیم که بعنوان یک گواه از همه «مطمئن»‌ترست، زیرا از یکسو او را نمیتوان در مظان جانبداری

Sart. von Waltershausen. «D. Volkswirt. Syst. etc.». B., 1907, Buch IV.\*

\*\* Schilder، همان کتاب، ص ۳۹۳.

\*\*\* Schulze-Gaevernitz. «Br. Imp.». ص ۱۲۲.

\*\*\*\* «Die Bank», 1911, 1، ص ۱۰ - ۱۱.



از «آئین مارکسیستی» قرار داد و از سوی دیگر او فردیست انگلیسی و از وضع کشوری که پهناورترین مستعمرات و بزرگترین سرمایه‌سالی و بیشترین تجربهٔ امپریالیستی را دارد، بخوبی آگاه است.

هویسن در آن هنگام که تحت تأثیر مستقیم جنگ میان انگلستان و بوئرها قرار داشت، وجود ارتباط میان امپریالیسم و منافع گروه «فینانسیست‌ها» و نیز افزایش درآمدی را که این گروه از طریق شرکت در مناقصه‌ها و فروش لوازم و غیره بدست می‌آورد، تشریح کرد و نوشت: «سمت این سیاست آشکارا طفیلی‌گرانه را سرمایه‌داران تعیین میکنند، ولی همان انگیزه‌ها در گروه‌های خاصی از کارگران نیز تأثیر می‌بخشد. در بسیاری از شهرها مهمترین شاخه‌های صنعت به سفارشهای دولتی وابسته هستند. وابستگی امپریالیسم سراز صناع ذوب آهن و کشتی‌سازی به این سفارش‌ها نیز کمتر از آن نیست». بنظر این نگارنده دو عامل نیروی امپراتوری‌های قدیمی را ضعیف کرده است: ۱) «طفیلی‌گری اقتصادی» و ۲) تشکیل واحدهای نظامی از افراد متعلق به خلقهای وابسته. «عامل اول ناشی از عادت به طفیلی‌گری اقتصادی است که در نتیجهٔ آن دولت فرمانروا از ولایات و مستعمرات و کشورهای وابسته به خود برای افزایش ثروت طبقهٔ خود و برای تطمیع طبقات پایین‌تر استفاده میکند تا بدینوسیله آنها را آرام نگاهدارد». باید از خود اضافه کنیم که فراهم ساختن امکان اقتصادی برای هر شکلی از اشکال این نوع تطمیع، مستلزم داشتن سودهای هنگفت انحصاریست.

هویسن دربارهٔ عامل دوم مینویسد: «یکی از عجیب‌ترین نشانه‌های ناپینایی امپریالیسم لاقیدی خاصی است که بریتانیای کبیر، فرانسه و ملل امپریالیستی دیگر با گام نهادن در این راه از خود نشان میدهند. بریتانیای کبیر در این راه از همه جلوتر رفته است. بیشتر جنگ‌هایی که ما با اقدام بدانها امپراتوری هندوستان خود را تصرف کردیم، توسط نیروهای متشکل از اهالی بومی، انجام گرفته است. در هندوستان و نیز اخیراً در مصر ارتشهای دائمی بزرگی تحت فرمان انگلیسی‌ها هستند. تقریباً همهٔ جنگ‌هایی که ما برای تسخیر افریقا بدان دست زده‌ایم، باستانهای جنگ‌های مربوط به بخش جنوبی این قاره، توسط بومی‌ها انجام گرفته است».

دورنمای تقسیم چین، هوسن را به ارزیابی اقتصادی زیرین وامیدارد: «در چنین صورتی بخش بزرگی از اروپای غربی ممکنست منظره و خصلتی بخود بگيرد که اکنون در بخشهای زیرین این کشورها مشاهده میشود: جنوب انگلستان، ریویرا و مناطقی از ایتالیا و سویس که بیش از همه مورد بازدید توریست‌ها و سکونت‌گاه توانگرانست. خلاصه چنین منظره‌ای پدید خواهد آمد: مشت کوچکی از اشراف ثروتمند که بهره سهام و مقرری بازنشستگی از خاور دور دریافت میدارند با گروه بزرگتری از کارمندان حرفه‌ای و بازرگانان و شمار باز هم بیشتری نوکر و خدمتکار و کارگر مؤسسات حمل و نقل و صنایعی که به تکمیل نهایی کالاهای ساخته مشغولند. ولی رشته‌های عمده صنایع از میان خواهد رفت و مواد غذایی و مصنوعات نیمه‌آماده مورد مصرف عموم، بر سبیل باج از آسیا و افریقا سرازیر خواهد شد.» «چنین است امکاناتی که اتحاد وسیعتر کشورهای غربی یا فدراسیون اروپایی دول معظم برای ما فراهم خواهد ساخت: این فدراسیون نه تنها تمدن جهانی را به پیش نخواهد راند، بلکه ممکنست خطر عظیمی بصورت طفیلی‌گری غرب یعنی بصورت یک گروه از ملل صنعتی پیشرفته پدید آرد که طبقات فوقانی آنها از آسیا و افریقا باج‌های کلان میستانند و بکمک این باج هزینه نگاهداری توده‌های بزرگی از کارمندان و نوکران دست‌پورده را میپردازند که کارشان دیگر تولید محصولات کشاورزی و صنعتی مورد مصرف عموم نیست، بلکه خدمتگزاری به اشخاص یا پرداختن به امور صنعتی فرعی زیر نظر یک اریستوکراسی مالی جدیدست. بگذار کسانیکه آماده‌اند این تئوری را» (باید گفته میشد: این دورنما را) «بعنوان اینکه اصلاً درخور بررسی نیست، نادیده انگارند، در اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی مناطقی از بخش جنوبی انگلستان کنونی که به چنین حالتی دچار شده‌اند، تعمق کنند. بگذار بیاندیشند که اگر چین تحت تسلط اقتصادی چنین گروههایی از فینانسیستها یا «سرمایه‌گذاران» و کارمندان سیاسی و بازرگانی-صنعتی آنان درآید و این گروهها به بهره‌کشی از بزرگترین سرچشمه بالقوه‌ای که جهان تا کنون بخود دیده است، بپردازند تا سود حاصله از آنرا در اروپا بمصرف برسانند، این سیستم چه گسترش عظیمی

در پیش خواهد داشت. البته وضع پیچیده‌تر و حساب بازی نیروهای جهانی بس دشوارتر از آنستکه بتوان برای تحقق این یا هر پیش‌بینی دیگری که فقط یک جهت داشته باشد، احتمال زیاد قایل شد. ولی نغزهایی که اکنون امپریالیسم اروپای غربی را اداره میکنند، در این جهت پیش میروند و اگر به مقاومت برنخورند و به جهت دیگری منحرف نشوند، درست در جهت تحقق نهایی همین روند، عمل خواهند کرد».\*

نگارنده کاملاً حق دارد: اگر نیروهای امپریالیسم بمقاومت برنمی‌خورند، کار را بهمین جا میکشانند. او مفهوم «ایالات متحده اروپا» را در اوضاع و احوال کنونی یعنی در محیط امپریالیستی درست ارزیابی کرده است. فقط میبایست اضافه میشد که درون جنبش کارگری نیز اپورتونیست‌ها که اکنون در اکثریت کشورها موقتاً به پیروزی رسیده‌اند، بطور منظم و مداوم در همین جهت «عمل میکنند». امپریالیسم که دال بر تقسیم جهان و بهره‌کشی نه تنها از چین و نیز دال بر تأمین سودهای انحصاری کلان برای معدودی از ثروتمندترین کشورهاست، برای خریدن لایه‌های فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی فراهم می‌آورد و بدینسان به اپورتونیسم غذا میدهد، شکل میدهد و آنرا تقویت میکند. ولی یک عامل را که عدم تشخیص آن از سوی هوبسن سوسیالیسم لبرال اسری طبیعی است، نباید از یاد برد و آن وجود نیروهایمیست که در برابر امپریالیسم بطور کلی و اپورتونیسم از آنجمله، واکنش نشان میدهند.

گرهارد هیله‌براند اپورتونیست آلمانی که بموقع خود بسبب دفاع از امپریالیسم از حزب اخراج شد و اکنون میتوانست رهبر حزب باصطلاح «سوسیال‌دمکرات» آلمان باشد، با تبلیغ تشکیل «ایالات متحده اروپای غربی» (بدون روسیه) برای انجام اقدامات «مشترک»... علیه سیاهپوستان افریقا و علیه «نهضت اتحاد کبیر اسلامی» و نیز برای نگاهداری یک «نیروی زمینی و دریایی پر قدرت» علیه «ائتلاف ژاپن و چین»\*\* و غیره، سخنان هوبسن را بخوبی تکمیل میکنند.

Hobson\*، ص ۱۰۳، ۲۰۵، ۱۴۴، ۳۳۵، ۳۸۶.

Gerhard Hildebrand. «Die Erschütterung der Industriegherrschaft\*\* und des Industriesozialismus». 1910 (گرهارد هیله‌براند. «لرزه بر ارکان

شرح شولتسه-گورنیتس درباره «امپریالیسم بریتانیا» نیز نشانگر همین خصایص طفیلی گریست. درآمد ملی انگلیس از سال ۱۸۶۵ تا سال ۱۸۹۸ نزدیک به دو برابر شد و حال آنکه درآمد «حاصله از خارجه» طی همین مدت ۹ برابر شد. اگر «خدمت» امپریالیسم عبارت باشد از «تربیت سیاهپوستان برای کار» (بدون اجبار کار از پیش نمی‌رود...)، در عوض «خطر» امپریالیسم اینستکه «اروپا کار جسمانی یعنی نخست کار کشاورزی و کار در معادن و سپس کار صنعتی خشن‌تر را بدوش جامعه» تیره‌پوست بشری می‌گذارد و خود به گرفتن بهره اکتفا می‌ورزد و شاید بتوان گفت که با این عمل موجبات رهایی اقتصادی و سپس سیاسی نژادهای سرخ‌پوست و تیره‌پوست را فراهم می‌سازد.

در انگلیس زمینهای روزبروز بیشتری از تولید کشاورزی منتزع میشود و به ورزش و تفریحات توانگران اختصاص می‌یابد. درباره اسکاتلند، این اشرافی‌ترین منطقه شکار و ورزش — می‌گویند که «این سرزمین به برکت گذشته و از دولت سرمستر کارنه‌جی زندگی میکند» (کارنه‌جی میلیاردر آمریکایی است). انگلیس تنها برای اسب‌دوانی و شکار روباه هر سال ۱۴ میلیون لیره (نزدیک به ۱۳۰ میلیون روبل) خرج میکند. شماره بهره‌بگیران در انگلیس نزدیک به یک میلیون نفرست. نسبت کسانی که به کار تولیدی اشتغال دارند، کاهش می‌یابد:

درصد آنان در میان جمعیت	شماره کارگران در رشته‌های عمده صنایع	جمعیت انگلیس	سال
۲۳ درصد	۴,۱	۱۷,۹	۱۸۵۱
۱۵ درصد	۴,۹	۳۲,۵	۱۹۰۱

فرمانروایی صنایع و سوسیالیسم صنعتی». سال ۱۹۱۰. ه. ت. ص ۲۲۹ و صفحات بعد.

پژوهشگر بورژواشرب «امپریالیسم بریتانیا در آغاز قرن بیستم»، وقتی از طبقه کارگر انگلیس سخن می‌گوید، مجبورست میان «لایه فوقانی» کارگران و «لایه پایینی صرفاً پرولتری» پیوسته فرق بگذارد. لایه فوقانی مقامهای بسیاری از اعضای شرکت‌های تعاونی و اتحادیه‌ها و انجمن‌های ورزشی و فرقه‌های متعدد مذهبی را اشغال می‌کند. حقوق انتخاباتی که در انگلیس «هنوز هم بحد کافی محدود است که لایه پایینی صرفاً پرولتری را حذف کند!!»، با سطح لایه فوقانی تطبیق داده شده است. برای خوب جلوه دادن وضع طبقه کارگر انگلیسی، معمولاً فقط از این لایه فوقانی که اقلیت پرولتاریا را تشکیل میدهد، سخن می‌گویند؛ مثلاً «مسئله بیکاری بطور عمده مسئله‌ایست مربوط به لندن و لایه پایینی پرولتری که سیاستمداران اعتنای زیادی بدان ندارند...». \* میبایست گفته میشد: که سیاست‌بازان بورژوا و اپورتونیست‌های «سوسیالیست» اعتنای زیادی بدان ندارند.

یکی از ویژگیهای امپریالیسم که با مجموعه پدیده‌های مورد بحث ارتباط دارد، کاهش برون‌کوچی (مهاجرت — م. م.) از کشورهای امپریالیستی و افزایش درون‌کوچی (بصورت کوچیدن کارگران و انتقال محل سکونت) از کشورهای واپس‌مانده‌تر و دارای سطح دستمزد پایین‌تر به این کشورهاست. برون‌کوچی از انگلیس، بطوریکه هویسن مینویسد، از سال ۱۸۸۴ رو به کاهش میرود: تعداد برون‌کوچیدگان از انگلیس در آن سال ۲۴۲ هزار بود، ولی در سال ۱۹۰۰ این رقم به ۱۶۹ هزار کاهش یافت. تعداد برون‌کوچیدگان از آلمان طی دوران دهساله ۱۸۸۱ — ۱۸۹۰ به حد اعلی یعنی به ۱۴۵۳ هزار رسید، ولی طی سالهای دو دهه بعد به ترتیب به ۵۴۴ و ۳۴۱ هزار نفر کاهش یافت. در عوض، تعداد کارگرانی که از اتریش، ایتالیا، روسیه و کشورهای دیگر به آلمان کوچیدند، افزایش پذیرفت. تعداد خارجیان در آلمان طبق سرشماری سال ۱۹۰۷ به ۱۳۴۲۲۹۴ میرسید که از آنها ۴۴۰۸۰۰

کارگر صنعتی و ۲۵۷۳۲۹ کارگر کشاورزی بودند\*. در فرانسه «بخش بزرگی» از کارگران صنایع استخراج معادن، کارگران خارجی: لهستانی، ایتالیایی و اسپانیایی هستند\*\*\*. در ایالات متحده مهاجران اروپای شرقی و جنوبی کم‌مزدترین کارها را دارند و در عوض، کارگران آمریکایی بزرگترین درصد را در میان سرکارگران و شاغلین پرمزدترین کارها را تشکیل می‌دهند\*\*\*. گرایش امپریالیسم در این جهت است که در میان کارگران نیز قشرهای ممتاز پدید آرد و آنها را از تودهٔ انبوه پرولتاریا جدا سازد.

ذکر این نکته لازم است که در انگلیس گرایش امپریالیسم در جهت ایجاد شکاف میان کارگران و تقویت اپورتونیسم در میان آنان و تلاشی موقت جنبش کارگری، خیلی پیش از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، نمودار شد. زیرا دو خصیصهٔ متمیزهٔ مهم امپریالیسم یعنی مستعمرات عظیم و موقعیت انحصاری در بازار جهانی از همان نیمهٔ قرن نوزدهم در انگلیس وجود داشت. مارکس و انگلس طی دهها سال این رابطه میان اپورتونیسم در جنبش کارگری و ویژگی‌های امپریالیستی سرمایه‌داری انگلیس را بطور منظم بررسی میکردند. مثلاً انگلس در نامهٔ ۷ اکتبر سال ۱۸۵۸ خود به مارکس نوشت: «پرولتاریای انگلیس در واقعیت امر بیش از پیش دچار دگرذیسی (استحاله — م.) بورژوایی میشود، بقسمی که این بورژواترین ملت در میان همهٔ ملت‌ها، ظاهراً خیال دارد کار را سرانجام بدانجا رساند که در کنار بورژوازی خود یک آریستوکراسی بورژوایی و یک پرولتاریای بورژوا داشته باشد و این امر از جانب ملتی که سراسر جهان را استثمار میکنند، البته تا حدودی

\* Statistik des Deutschen Reichs, Bd. 211 (مجموعهٔ آمار دولت

آلمان، جلد ۲۱۱. ه. ت.).

\*\* Henger. «Die Kapitalsanlage der Franzosen». St., 1913 (هنگر .

«سرمایه‌گذاری‌های فرانسه». اشتوتگارت، سال ۱۹۱۳. ه. ت.).

\*\*\* Hourwich. «Immigration and Labour». N. Y., 1913 (هورویچ .

«مهاجرت و کار». نیویورک، سال ۱۹۱۳. ه. ت.).

قابل توجیه است». تقریباً یک ربع قرن بعد انگلس در نامه مورخ ۱۱ اوت سال ۱۸۸۱ خود از «بدترین ترید یونیونهای انگلیسی که اجازه میدهند کسانی آنها را رهبری کنند که توسط بورژوازی خریداری شده‌اند و یا دست کم حقوق‌بگیران آن هستند»، سخن می‌گوید. انگلس سپس در نامه ۱۲ سپتامبر سال ۱۸۸۲ خود به کائوتسکی نوشت: «از من میپرسید که کارگران انگلیسی درباره سیاست استعماری چه می‌اندیشند؟ همان که درباره سیاست بطور کلی می‌اندیشند. در اینجا حزب کارگری وجود ندارد، فقط حزب محافظه‌کار و لیبرال-رادیکال هست و کارگران باتفاق آنان با خیال راحت از انحصار مستعمراتی انگلیس و از موقعیت انحصاری آن در بازار جهانی، بهره میگیرند».\* (همین مطلب را انگلس در سال ۱۸۹۲ ضمن پیشگفتار برای چاپ دوم کتاب خود تحت عنوان «وضع طبقه کارگر در انگلستان» بیان داشته است.)

علتها و معلولها در اینجا بروشنی بیان شده است. علتها عبارتند از: (۱) بهره‌کشی یک کشور از سراسر جهان؛ (۲) موقعیت انحصاری آن در بازار جهانی؛ (۳) انحصار مستعمراتی آن. معلولها عبارتند از: (۱) دگرذیسی بورژوازی بخشی از پرولتاریای انگلیس؛ (۲) بخشی از این پرولتاریا اجازه میدهد کسانی آنها رهبری کنند که توسط بورژوازی خریداری شده‌اند و یا دست کم حقوق‌بگیران آن هستند. امپریالیسم در آغاز قرن بیستم تقسیم جهان را میان شش کوچکی از دول پایان رساند و هر یک از این دول اکنون بخشی از «سراسر جهان» را که اندکی کمتر از مال انگلستان سال ۱۸۵۸ است، مورد بهره‌کشی قرار میدهد (بمفهوم تحصیل مافوق سود)؛ هر یک از این دول به برکت تراستها و

Briefwechsel von Marx und Engels, Bd. II, S. 290; IV, 433 \*

(نامه‌های مارکس و انگلس)، جلد ۲، ص ۲۹۰ و جلد ۴، ص ۴۳.  
 ۵. ت. ه. K. Kautsky. «Sozialismus und Kolonialpolitik». Brl., 1907 —  
 ص ۷۹ (ک. کائوتسکی. «سوسیالیسم و سیاست استعماری». برلن،  
 سال ۱۹۰۷. ۵. ت. ه.)؛ این جزوه در گذشته بی‌نهایت دوری که  
 کائوتسکی مارکسیست بود، نوشته شده است.

کارتل‌ها و سرمایه‌های مالی و استفاده از روابط میان کشور وام‌دهنده و کشور وام‌بگیر، از موقعیت انحصاری در بازار جهانی برخوردارست و هر یک از آنها بمیزان معینی انحصار مستعمراتی دارد (بطوریکه دیدیم از مجموع مساحت ۷۵ میلیون کیلومتر مربع همه مستعمرات جهان ۶۵ میلیون کیلومتر مربع یعنی ۸۶ درصد را ۶ دولت بزرگ و ۶۱ میلیون کیلومتر مربع یعنی ۸۱ درصد را ۳ دولت بزرگ در چنگ خود متمرکز ساخته‌اند).

وجه تمایز وضع کنونی عبارتست از وجود آنچنان شرایط اقتصادی و سیاسی که نمیتوانست به تشدید آشتی‌ناپذیری میان اپورتونیسیم و منافع عمومی و بنیادی جنبش کارگری نیانجامد: امپریالیسم از حالت جنبینی خارج شده و به یک سیستم مسلط بدل گردیده است؛ انحصارهای سرمایه‌داری در اقتصاد ملی و در سیاست جای اول را گرفته‌اند؛ کار تقسیم جهان پایان خود رسیده است؛ ولی از سوی دیگر بجای انحصار بلامنازع انگلیس، ما اکنون با مبارزه میان معدودی از دول امپریالیستی برای شرکت در این انحصار روبرو هستیم، مبارزه‌ای که صفت مشخصه سراسر این سالهای آغاز قرن بیستم است. اپورتونیسیم اکنون دیگر نمیتواند، بسان نیمه دوم قرن نوزدهم در انگلستان، طی سالهای طولانی چند دهه متوالی در جنبش کارگری یک کشور پیروزی کامل داشته باشد، ولی اپورتونیسیم در یکسلسله از کشورها کاملاً رسیده، از حد رسیدگی گذشته و پوسیده و در نقش سوسیال‌شوینیسیم\* با سیاست بورژوازی کاملاً درآمیخته است.

## ۹ - انتقاد از امپریالیسم

انتقاد از امپریالیسم را ما به مفهوم وسیع کلمه یعنی به مفهوم موضعی که طبقات گوناگون جامعه - هر یک برپایه ایدئولوژی عمومی خود، - در قبال سیاست امپریالیسم اتخاذ میکنند، تلقی میکنیم.

\* سوسیال‌شوینیسیم روسی آقایان پوترسوف‌ها، چخنکلی‌ها، ماسلف‌ها و غیره، خواه بصورت عیان و خواه نهان آن (یعنی آقایان چخیدزه، اسکولف، آکسلرود، مارتف و غیره)، نیز از درون نوع روسی اپورتونیسیم یعنی از جریان انحلال‌طلبی بیرون آمده است.



ابعاد عظیم سرمایه‌ی مالی که در دست عده‌ای محدود متراکم شده و شبکه‌ی بسیار گسترده و انبوهی از چنان مناسبات و روابطی پدید آورده است که نه تنها توده‌ی سرمایه‌داران و صاحبان واحدهای اقتصادی متوسط و کوچک، بلکه خرده‌پاترین آنها را نیز تابع این سرمایه می‌کند، — این از یکسو و از سوی دیگر، مبارزه‌ی حاد علیه گروههای صاحبان سرمایه‌ی مالی کشورهای دیگر بر سر تقسیم جهان و تسلط بر کشورهای دیگر، موجب می‌شود که همه‌ی طبقات دارا یکجا به اردوی امپریالیسم روی آورند. شیفتگی «عمومی» به چشم‌اندازهایی که امپریالیسم ایجاد می‌کند، دفاع پرتب و تاب از امپریالیسم و آرایش چهره‌ی آن به شیوه‌های گوناگون، از نشانه‌های معرف دوران کنونی است. ایدئولوژی امپریالیستی در طبقه‌ی کارگر نیز رخنه می‌کند. میان این طبقه و طبقات دیگر دیوار چین وجود ندارد. وقتی می‌بینیم که رهبران حزب باصطلاح «سوسیال‌دمکرات» کنونی آلمان بحق «سوسیال‌امپریالیست» یعنی سوسیالیست در گفتار و امپریالیست در کردار لقب گرفته‌اند، باید بیاد بیاوریم که هوبسن نیز در سال ۱۹۰۲ وجود «امپریالیست‌های فاپیان» را که به سازمان اپورتونیستی «جمعیت فاپیان» (۴۲) در انگلستان تعلق داشتند، خبر داد. دانشمندان و پولیسیست‌های \* بورژوازمشرب معمولاً به شکل کمی پوشیده به دفاع از امپریالیسم برمی‌خیزند بدینمعنی که روی فرمانروایی مطلق امپریالیسم و ریشه‌های عمیق آن پرده می‌کشند و جزئیات و نکات فرعی درجه‌ی دوم را برجسته می‌کنند و میکوشند با طرح‌ریزی «رفرمهای» بکلی پوچ و غیر جدی از قبیل برقراری نظارت پلیس بر فعالیت تراست‌ها یا بانک‌ها و غیره، توجه را از اصل مطلب منحرف سازند. امپریالیست‌های وقیح و رک که جسارت اذعان به پوچ بودن فکر اصلاح خصایص بنیادی امپریالیسم دارند، کمتر به سخن می‌پردازند.

به ذکر یک مثال می‌پردازیم. امپریالیست‌های آلمانی در نشریه‌ی موسوم به «بایگانی اقتصاد جهانی» برای بررسی چگونگی جریان جنبش‌های

\* پولیسیست (Publiciste) یعنی نویسنده‌ی مقالات اجتماعی و سیاسی.

آزادبخش ملی در مستعمرات، و البته بخصوص در مستعمرات غیر آلمانی، کوششی بکار برده و جنب و جوش‌ها و اعتراضات مردم هندوستان و جنبش ناتال (آفریقای جنوبی) و هند هلند و غیره را یادآور شده‌اند. یکی از آنها ضمن شرحی دربارهٔ یک نشریهٔ انگلیسی مربوط به گزارش کنفرانس ملت‌ها و نژادهای زیرفرمان یعنی کنفرانسی که در روزهای ۲۸ - ۳۰ ژوئن سال ۱۹۱۰ بشرکت نمایندگان خلقهای گوناگون آسیایی و آفریقایی و اروپایی که تحت تسلط اجنبی هستند تشکیل شده بود، به ارزیابی سخنرانی‌ها در این کنفرانس پرداخته و نوشته است: «بما میگویند: باید علیه امپریالیسم مبارزه کرد؛ دول فرمانروا باید حق خلقهای زیرفرمان خود را برای احراز استقلال برسمیت بشناسند و یک دادگهٔ بین‌المللی باید بر اجرای مفاد قراردادهای منعقد شده میان دول بزرگ و خلقهای ضعیف نظارت داشته باشد. کنفرانس از بیان این آرزوهای ساده‌دلانه فراتر نمیرود. ما اثری از فهم و درک این حقیقت نمی‌بینیم که امپریالیسم با سرمایه‌داری در شکل کنونی آن، پیوند ناگسستنی دارد و بدینجهت (!!) مبارزهٔ مستقیم علیه امپریالیسم کاربست بیحاصل، مگر آنکه فقط به مقابله با برخی تندرویهای بخصوص نفرت‌انگیز آن بسنده شود».\* چون اصلاح‌فرمیستی پایه‌های امپریالیسم فریگری و «آرزوی ساده‌دلانه» است و چون نمایندگان بورژوائی ملل ستمکش از این «فراتر» به پیش نمیروند، بدینجهت نمایندهٔ بورژوائی ملت ستمگر از این «فراتر» به پس می‌رود یعنی به جبهه‌سایبی در برابر امپریالیسم، ولی جبهه‌سایبی پوشیده در پردهٔ «علمیت» می‌پردازد. اینهم برای خود «منطقی» است!

این مسئله که آیا تغییر فرمیستی پایه‌های امپریالیسم ممکنست یا نه و این مسئله که آیا باید به پیش رفت تا تضادهای زایندهٔ امپریالیسم را شدیدتر و عمیقتر کرد یا برعکس باید به پس رفت تا لبه‌های تیز این تضادها را سایید، از مسائل بنیادی انتقاد از امپریالیسم

\* Weltwirtschaftliches Archiv, Bd. II, ص ۱۹۳ (بایگانی اقتصادی)

هستند. چون ویژگی‌های سیاسی امپریالیسم عبارتست از: ارتجاع تام و تمام در همهٔ عرصه‌ها و تشدید متم ملی بسبب ستم الیگارش‌ی مالی و از میان رفتن رقابت آزاد، لذا از آغاز قرن بیستم تقریباً در همهٔ کشورهای امپریالیستی یک اپوزیسیون خرده‌بورژوازی دمکراتیک علیه امپریالیسم پدید آمده است. نشانگر گسست پیوند کائوتسکی و جریان بین‌المللی وسیع کائوتسکیسم با سارکسیسم نیز همین است که کائوتسکی نه تنها نکوشید و نتوانست علیه این اپوزیسیون خرده‌بورژوازی رفرمیستی و از نظر اقتصادی دارای بنیاد ارتجاعی، موضعگیری کند، بلکه برعکس عملاً با آن درآمیخت.

در ایالات متحده، جنگ امپریالیستی سال ۱۸۹۸ علیه اسپانیا اپوزیسیونی از «ضدامپریالیست‌ها» پدید آورد که اعضای آن بسان آخرین موهیکان‌های \* دمکراسی بورژوازی این جنگ را «تبهکارانه» بینامیدند و غضب سرزمینهای دیگران را نقض قانون اساسی میدانستند و رفتار با آگوینالدو رئیس قبایل بومی فیلیپین را «فریبگری شوینیست‌ها» میخواندند (به او نخست وعدهٔ آزادی کشورش را داده بودند، ولی سپس نیروهای آمریکایی را در فیلیپین پیاده کردند و آن سرزمین را غصب کردند). افراد مزبور به این سخنان لینکن استناد میورزیدند که: «وقتی سفیدپوست بر خود حکومت میکنند، این حکومت بر خویشان است، ولی وقتی بر خود و همزمان با آن بر دیگران حکومت میکنند، این دیگر حکومت بر خویشان نیست، بلکه استبداد است» \* \* \* ولی تا زمانیکه این منتقدین همه از تصدیق وجود پیوند ناگسستی امپریالیسم با تراست‌ها و بالتیجه با پایه‌های سرمایه‌داری و نیز از پیوستن به نیروهایی که توسط سرمایه‌داری

\* موهیکان‌ها (mohican) — طایفه‌ای از سرخ‌پوستان آمریکای شمالی بودند که نابود شدند. «آخرین موهیکان‌ها» — عنوان رمان فنیمور کوپر نویسندهٔ آمریکایی است. آخرین نمایندگان یک جریان اجتماعی در حال زوال را به مفهوم مجازی، «آخرین موهیکان‌ها» مینامند. مترجم.

\* \* \* J. Patouillet. «L'impérialisme américain». Dijon, 1904. (ژ. پاتویه.

«امپریالیسم آمریکا». دیژون، سال ۱۹۰۴. ه. ت.)، ص ۲۷۲.

بزرگ و در اثر رشد آن پدید می‌آیند، ترس داشتند، انتقادشان یک «آرزوی ساده‌دلانه» بود.

موضعگیری اساسی هوبسن نیز در انتقادش از امپریالیسم به همین‌گونه است. هوبسن پیش از آنکه کائوتسکی در این زمینه سخنی گفته باشد، اظهار نظر کرده بدین‌معنی که علیه «ناگزیر بودن امپریالیسم» بپا خاسته و روی ضرورت «بالا بردن سطح قدرت خرید» اهالی (در نظام سرمایه‌داری!) تکیه کرده است. مؤلفینی چون آگاد، آلانسبورگ و ل. اشوه‌گه که ما بارها از آنها نقل قول کرده‌ایم و نیز ویکتور برار از نگارندگان فرانسوی و مؤلف کتاب سطحی «انگلستان و امپریالیسم» منتشره در سال ۱۹۰۰، در انتقاد از امپریالیسم، از قدرت مطلقه بانکها و الیگارش‌های مالی و غیره، در موضع خرده‌بورژوازی قرار دارند. همه آنها بی‌آنکه ذره‌ای ادعای مارکسیست بودن داشته باشند، رقابت آزاد و دمکراسی را در قطب مقابل امپریالیسم قرار میدهند، ماجرای راه آهن بغداد را که به تصادم و جنگ میانجامد محکوم میکنند و «آرزوهای ساده‌دلانه» درباره صلح بیان میدارند و غیره، — همه آنها در این زمینه با یکدیگر همداستانند و از آنجمله است آ. نیمارک آمارگر اوراق بهادار بین‌المللی که در سال ۱۹۱۲ ضمن محاسبه صدها میلیارد فرانک داراییهای «بین‌المللی» ناگهان فریاد برآورد که «مگر میتوان چنین فرضی را متصور دانست که صلح برهم بخورد؟.. و با وجود چنین ارقام عظیمی تن به جنگ داده شود؟».\*

وقتی اقتصاددانان بورژوازمشرب اینطور ساده‌لوحی از خود نشان میدهند، تعجبی ندارد، و آنکه به صرفه آنها هم هست که خود را به ساده‌لوحی بزنند و در محیط امپریالیسم «با قیافه جدی» از صلح سخن گویند. اما وقتی کائوتسکی در سالهای ۱۹۱۴، ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ در همین موضع فرمیستی بورژوازی قرار میگیرد و ادعا میکند که «همه» (یعنی امپریالیست‌ها و باصطلاح سوسیالیست‌ها و سوسیال‌پاسیفیست‌ها) با صلح

«موافقند»، از مارکسیست بودنش چه چیزی باقی میماند؟ در موضعگیری او ما بجای تحلیل تضادهای امپریالیسم و روشن ساختن عمق این تضادها، چیزی جز یک «آرزوی ساده‌دلانه» رفرمیستی برای برانداختن آنها با یک حرکت دست و نفی آنها با حرف، نمی‌بینیم.

یک نمونه از انتقاد اقتصادی کائوتسکی از امپریالیسم چنین است: او آمارهای مربوط به صادرات و واردات سالهای ۱۸۷۲ و ۱۹۱۲ انگلیس از مصر را بررسی میکند و معلوم میشود که سرعت افزایش این صادرات و واردات کمتر از سرعت افزایش کل صادرات و واردات انگلیس بوده است. کائوتسکی از اینجا چنین نتیجه میگیرد که «ما هیچ دلیلی نداریم چنین فرض کنیم که اگر مصر اشغال نظامی نمیشد، بازرگانی انگلیس با مصر زیر فشار تنها عوامل اقتصادی، کمتر از این گسترش می‌یافت». «تمایل سرمایه به توسعه» «بهتر از همه از طریق دموکراسی مسالمت‌آمیز تحقق پذیرست، نه از طریق بکار بردن شیوه‌های قهرآمیز امپریالیسم».\*

این استدلال کائوتسکی که با صدها نغمه گوناگون توسط آقای اسپکتاتور گماشته سلاح‌دار روسی او (و استتارگر روسی سوسیال-شوینیست‌ها) تکرار میشود، بنیاد انتقاد کائوتسکیستی از امپریالیسم را تشکیل میدهد و بهمین جهت باید مفصلتر بررسی شود. مطلب را با نقل قولی از هیلفردینگ آغاز میکنیم که کائوتسکی نتیجه‌گیری‌های او را بارها و از جمله در آوریل سال ۱۹۱۵ «مورد قبول بالاتفاق همه» تئوریسین‌های سوسیالیست» اعلام کرده است.

هیلفردینگ مینویسد: «این کار پرولتاریا نیست که در برابر سیاست سرمایه‌داری مترقی‌تر سیاست واپس‌مانده دوران بازرگانی آزاد و دشمنی با دولت را عرضه کند. پاسخ پرولتاریا به سیاست اقتصادی سرمایه‌داری مالی و امپریالیسم فقط میتواند سوسیالیسم باشد، نه آزادی بازرگانی. هدف

\* Kautsky. «Nationalstaat, imperialistischer Staat und Staatenbund».

Nürnberg, 1915 (کائوتسکی). «دولت ملی، دولت امپریالیستی و اتحاد دولت‌ها». نورنبرگ، سال ۱۹۱۵. ه. ت.، ص ۷۲ و ۷۰.

سیاست پرولتری اکنون فقط میتواند برانداختن کامل رقابت از طریق برانداختن سرمایه‌داری، باشد، نه آرمان احیای رقابت آزاد که اکنون به آرمان ارتجاعی بدل شده است\*.

کائوتسکی با دفاع از «آرمانی» که در دوران سرمایه‌مالی یک «آرمان ارتجاعی» است یعنی با دفاع از «دیکراسی مسالمت‌آمیز» و «اهمیت معمولی عوامل اقتصادی»، پیوند خود را با مارکسیسم گسست، زیرا این آرمان از نظر عینی به واپس‌مینگرد و از سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری غیر انحصاری روی می‌آورد و چیزی جز فریبگری رفرمیستی نیست. بازرگانی با مصر (یا با یک مستعمره یا نیمه‌مستعمره دیگر)، اگر بدون اشغال نظامی، بدون اسپریالیسم، بدون سرمایه‌مالی بود، بیشتر گسترش می‌یافت. این سخن را به چه معنی باید فهمید؟ آیا بدین معنی که اگر رقابت آزاد بوسیله انحصارها عموماً و بوسیله «ارتباطها» یا فشار (یعنی همان انحصار) سرمایه‌مالی و تسلط انحصاری برخی از کشورها بر مستعمرات محدود نمیشد، سرمایه‌داری سریعتر گسترش می‌یافت؟

استدلال کائوتسکی معنی دیگری نمیتواند داشته باشد و این «معنی» هم بی‌معنی است. حال فرض کنیم که آری، رقابت آزاد، چنانچه از وجود هر گونه انحصار فارغ می‌بود، میتوانست سرمایه‌داری و بازرگانی را سریعتر گسترش دهد. ولی آخر هر قدر گسترش بازرگانی و سرمایه‌داری سریعتر باشد، تراکم تولید و سرمایه که انحصار را پدید می‌آورد، نیز شدیدتر خواهد شد. و اما انحصارها هم اکنون از بطن رقابت آزاد پدید آمده‌اند! اگر انحصارها اکنون حتی جریان رشد را هم به کندی کشیده باشند، باز هم این امر نمیتواند دلیلی باشد بسود رقابت آزاد که پس از پیدایش انحصارها دیگر امکانی برای آن نمی‌ماند.

استدلال کائوتسکی را هر قدر زیرورو کنید چیزی جز سرشت ارتجاعی و رفرمیسم بورژوایی در آن نمی‌یابید.

اگر حتی این استدلال تصحیح شود و، همانگونه که اسپکتاتور میگوید، گفته شود: بازرگانی مستعمرات انگلیسی با انگلستان اکنون کندتر از بازرگانی آنها با کشورهای دیگر گسترش می‌یابد، باز کائوتسکی را نجات نخواهد داد. زیرا به انگلستان نیز همان انحصار و همان امپریالیسم، منتهی انحصار و امپریالیسم کشور دیگر (آمریکا، آلمان)، ضربت می‌زند. میدانیم که کارتل‌ها کار را به پیدایش نوع جدید و نوظهوری از تعرفه‌های گمرکی حمایتی کشانده‌اند: درست محصولات مورد حمایت قرار می‌گیرند که بدرد صادرات می‌خورند (این مطلب را انگلس نیز در جلد سوم «سرمایه» یادآور شده است (۴۳)). و نیز میدانیم که کارتل‌ها و سرمایه‌های مالی سیستم خاصی دارند که عبارتست از «صدور کالا به قیمت ارزان»، یا باصطلاح انگلیسی‌ها «دسپینگ»، بدینمعنی که کارتل محصول خود را در داخل کشور به قیمت انحصاری گران می‌فروشد، ولی در خارجه آنرا سه بار ارزانتر به فروش می‌رساند تا از این راه رقیب را زمین بزند و تولید خود را به حد اعلی گسترش دهد و غیره. این امر که آلمان بازرگانی خود را با مستعمرات انگلیسی سریعتر از بازرگانی خود انگلستان با این مستعمرات گسترش میدهد، فقط ثابت میکند که امپریالیسم آلمان تازه‌نفس‌تر، نیرومندتر، متشکل‌تر و برتر از امپریالیسم انگلیس است، ولی این امر بهیچوجه «برتری» بازرگانی آزاد را ثابت نمی‌کند، زیرا مبارزهای که در این عرصه انجام می‌گیرد مبارزه بازرگانی آزاد علیه سیامت حمایت گمرکی و وابستگی استعماری نیست، بلکه مبارزه یک امپریالیسم علیه امپریالیسم دیگر، یک انحصار علیه انحصار دیگر و یک سرمایه‌های مالی علیه سرمایه‌های مالی دیگر است. برتری امپریالیسم آلمان بر امپریالیسم انگلیس نیرومندتر از دیوارهای مرزی مستعمرات یا تعرفه‌های گمرکی حمایتی است: «دلیل» سازی از این امر بسود بازرگانی آزاد و «دمکراسی مسالمت‌آمیز»، در حکم مبتدل کردن مطلب و فراموش کردن مشخصات و خصایص بنیادی امپریالیسم و قرار دادن فرمیسم خرده‌بورژوایی بجای مارکسیسم است.

نکته\* جالب توجه اینستکه حتی آ. لانسبورگ اقتصاددان بورژوازمشرب

در همانحال که انتقادش از امپریالیسم همان اندازه خرده‌بورژوایی است که انتقاد کائوتسکی از آن، مع‌الوصف اطلاعات آماری مربوط به بازرگانی را به شیوه‌ای علمی‌تر از کائوتسکی بررسی کرده است. او تنها به مقایسهٔ یک کشور که تصادفاً در نظر گرفته شده باشد و تنها به مقایسهٔ یک مستعمره با کشورهای دیگر نمیپردازد، بلکه صادرات یک کشور امپریالیستی را اولاً با کشورهایی که وابستگی مالی بدان دارند یعنی از آن وام پولی میگیرند و ثانیاً با کشورهای که وابستگی مالی بدان ندارند، مقایسه میکند و چنین نتیجه میگیرد:

### صادرات آلمان (به ملیون مارک)

درصد افزایش	سال	سال		
	۱۹۰۸	۱۸۸۹		
+ ۴۷	۷۰,۸	۴۸,۲	رومانی . . . . .	} به کشورهای که وابستگی مالی به آلمان دارند:
+ ۷۳	۳۲,۸	۱۹,۰	پرتغال . . . . .	
+۱۴۳	۱۴۷,۰	۶۰,۷	آرژانتین . . . . .	
+ ۷۳	۸۴,۵	۴۸,۷	برزیل . . . . .	
+ ۸۵	۵۲,۴	۲۸,۳	شیلی . . . . .	
+۱۱۴	۶۴,۰	۲۹,۹	ترکیه . . . . .	
<u>+ ۹۲</u>	<u>۴۵۱,۵</u>	<u>۲۳۴,۸</u>	<u>جمع . . . . .</u>	
				} به کشورهای که وابستگی مالی به آلمان ندارند:
+ ۵۳	۹۹۷,۴	۶۵۱,۸	بریتانیای کبیر . . . . .	
+۱۰۸	۴۳۷,۹	۲۱۰,۲	فرانسه . . . . .	
+۱۳۵	۳۲۲,۸	۱۳۷,۲	بلژیک . . . . .	
+۱۲۷	۴۰۱,۱	۱۷۷,۴	سوئیس . . . . .	
+۲۰۵	۶۴,۵	۲۱,۲	استرالیا . . . . .	
+۳۶۳	۴۰,۷	۸,۸	هندهلند . . . . .	
<u>+ ۸۷</u>	<u>۲۲۶۴,۴</u>	<u>۱۲۰۶,۶</u>	<u>جمع . . . . .</u>	



لانسبورگ از این ارقام نتیجه‌گیری نکرده و بدینجهت بطور تعجب‌آوری متوجه نشده است که اگر این ارقام چیزی را ثابت کند، فقط برضد اوست، زیرا افزایش صادرات به کشورهای دارای وابستگی مالی، ولو بمقدار کم، بهرحال بیش از افزایش صادرات به کشورهای بی‌وابستگی است که وابستگی مالی ندارند (روی کلمه «اگر» تکیه میکنیم، زیرا آمار تهیه‌شده توسط لانسبورگ تا مرحله کامل شدن هنوز خیلی راه دارد).

لانسبورگ ضمن بررسی رابطه میان صادرات و وام‌ها مینویسد: «در سال ۱۸۹۰-۱۸۹۱ وامی به رومانی توسط بانکهای آلمانی که در سالهای پیش از آن نیز پیش‌قسط‌هایی بحساب آن داده بودند، واگذار شد. وام بطور عمده برای خرید لوازم راه آهن از آلمان بود. در سال ۱۸۹۱ صادرات آلمان به رومانی ۵۵ میلیون مارک بود، ولی سال بعد این رقم به ۳۹,۴ میلیون مارک کاهش یافت و این کاهش سپس باز هم با وقفه‌هایی ادامه پیدا کرد و در سال ۱۹۰۰ به ۲۵,۴ میلیون رسید. فقط در چند سال اخیر است که در نتیجه دو وام جدید، صادرات باز به سطح سال ۱۸۹۱ رسیده است.

صادرات آلمان به پرتقال در نتیجه وامهای سال ۱۸۸۸-۱۸۸۹ تا ۲۱,۱ میلیون (در سال ۱۸۹۰) بالا رفت و سپس طی دو سال بعد کاهش یافت و به ترتیب به ۱۶,۲ و ۷,۴ میلیون مارک رسید و فقط در سال ۱۹۰۳ به سطح سابق خود دست یافت. ارقام مربوط به بازرگانی میان آلمان و آرژانتین از این هم گویا ترست. صادرات آلمان به آرژانتین در نتیجه وام‌های سال‌های ۱۸۸۸ و ۱۸۹۰ نخست در سال ۱۸۸۹ به ۶۰,۷ میلیون رسید، ولی پس از دو سال فقط ۱۸,۶ میلیون مارک یعنی کمتر از یک سوم سابق شد و فقط در سال ۱۹۰۱ به سطح سال ۱۸۸۹ دست یافت و از آن گذشت و آنها در نتیجه وام‌های جدید واگذاری دولت و برخی از شهرهای آلمان و نیز پرداخت پیش‌قسط‌هایی برای ساختمان نیروگاه‌های برق و واگذاری اعتبارات دیگر.

صادرات به شیلی در نتیجه<sup>۴</sup> وام سال ۱۸۸۹ نخست تا ۴۵,۲ میلیون مارک (در سال ۱۸۹۲) بالا رفت، ولی پس از یک سال کاهش یافت و به رقم ۲۲,۵ میلیون مارک رسید. پس از وام جدیدی که در سال ۱۹۰۶ توسط بانکهای آلمان واگذار شد، میزان صادرات تا ۸۴,۷ میلیون مارک (در سال ۱۹۰۷) بالا رفت و در سال ۱۹۰۸ دوباره کاهش یافت و به ۵۲,۴ میلیون رسید\*.

لانسبورگ از این واقعیات نتیجه<sup>۴</sup> اخلاقی خرده‌بورژوازی مضحکی میگیرد حاکی از اینکه صادرات وابسته به وام دوام ندارد و ناموزونست و چه کار بدیست که سرمایه‌ها بجای صرف برای توسعه<sup>۴</sup> «طبیعی» و «هماهنگ» صنایع میهنی به خارج صادر شود و این رشوه‌های چند ملیونی که هنگام واگذاری وام‌های خارجی داده میشود، چقدر برای کروپ «گران» تمام میشود و غیره. ولی واقعیات بروشنی نشان میدهند که افزایش صادرات درست با همان حقه‌ها و شیادی‌های سرمایه<sup>۴</sup> مالی در پیوند است که مبنای اخلاقی بورژوازی را بهیچ می‌انگارد و با یک تیر دو نشان میزند، یعنی: اولاً، یک سود از وامی که داده است میبرد و ثانیاً، از همان وام هنگامی که وجوه آن به مصرف خرید محصولات کروپ یا خرید لوازم راه آهن از سندیکات فولاد و غیره میرسد، سود دیگری بدست می‌آورد.

تکرار میکنیم که ما آمار لانسبورگ را بهیچوجه کامل نمیدانیم، ولی نقل آن واجب بود، زیرا از آمار کائوتسکی و اسپکتاتور علمی‌تر است و لانسبورگ با شیوه<sup>۴</sup> درست به مطلب برخورد میکنند. برای پی بردن به نقش سرمایه<sup>۴</sup> مالی در امر صادرات و غیره انسان باید بتواند ارتباطی را که بطور خاص و منحصر فقط میان صادرات و شیادی‌های صاحبان سرمایه<sup>۴</sup> مالی وجود دارد، ارتباطی را که بطور خاص و منحصر فقط میان صادرات و فروش فرآورده‌های کارتل‌ها وجود دارد و غیره، از ارتباط‌های دیگر تفکیک کند. و حال

\* مجله<sup>۴</sup> «Die Bank»، سال ۱۹۰۹، شماره ۲، ص ۸۱۹ و صفحات بعد.

آنکه مقایسهٔ سادهٔ مستعمرات بطور اعم با کشورهای غیرمستعمره، مقایسهٔ یک امپریالیسم با امپریالیسم دیگر، یک نیمه‌مستعمره یا مستعمره (مصر) با بقیهٔ کشورهای دیگر در حکم نادیده گرفتن و پرده کشیدن بروی اصل مطلب است.

انتقاد تئوریک کائوتسکی از امپریالیسم هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد و فقط به درد آن می‌خورد که بعنوان پلی برای رسیدن به تبلیغ صلح و وحدت با اپورتونیست‌ها و سوسیال‌شونیست‌ها بکار رود و علت آنهم اینستکه درست همان عمیقترین و بنیادی‌ترین تضادهای امپریالیسم یعنی: تضاد میان انحصارات و رقابت آزاد موجود در کنار آنها، میان «معاملات» کلان (و سودهای هنگفت) سرمایهٔ مالی و بازرگانی «شرافتمندانه» در بازار آزاد، میان کارتل‌ها و تراست‌ها از یکسو و صنایع کارتلی‌نشده از سوی دیگر و غیره را نادیده می‌گیرد و روی آنها پرده میکشد.

تئوری پرسروصدا و کذایی ساختهٔ کائوتسکی دربارهٔ «اولترا-امپریالیسم» نیز از هر جهت دارای همین سرشت ارتجاعی است. گفته‌های سال ۱۹۱۵ او را دربارهٔ این مبحث با گفته‌های سال ۱۹۰۲ هوبسن مقایسه کنید:

کائوتسکی: «... آیا چنین امکانی را میتوان منتفی دانست که سیاست کنونی امپریالیستی بوسیلهٔ یک سیاست جدید اولترا-امپریالیستی از میان برود و این سیاست جای مبارزه میان سرمایه‌های مالی ملی را به بهره‌کشی مشترک یک سرمایهٔ مالی متحد بین‌المللی از جهان بدهد؟ چنین فاز جدیدی در سرمایه‌داری بهر حال تصورپذیر هست. حال آیا عملی هم هست یا نه، مطلبی است که برای حلش هنوز مقدمات کافی موجود نیست».\*

هوبسن: «مسیحیت که در عدهٔ کمی از امپراتوری‌های فدرال بزرگ که هر یک مستعمرات غیر متمدن و کشورهای وابستهٔ چندی در اختیار دارد جایگیر شده است، در نظر خیلی‌ها قانونی-

\* مجلهٔ «Neue Zeit»، ۳۰ آوریل سال ۱۹۱۵، ص ۱۴۴.

ترین راه رشد گرایشهای امروزی و آنهم چنان راه رشدی است که میتواند حد اکثر امید به یک صلح پایدار مبتنی بر بنیاد استوار انتر-امپریالیسم (inter-imperialisme - م.) را پدید آورد.

کائوتسکی آنچه را اولتر-امپریالیسم یا ماوراء امپریالیسم نامیده است که هوبسن ۱۳ سال پیش از او نام انتر-امپریالیسم یا بین-امپریالیسم بدان داده بود. پیشرفت اندیشه «علمی» کائوتسکی گذشته از ساختن لفظ جدید ابرداشمندانه‌ای که در آن یک پیشوند لاتین با پیشوند دیگر عوض شده، فقط شامل ادعایی است برای مارکسیسم جلوه دادن آن چیزی که هوبسن در ماهیت امر بصورت سالوسی کشیشان انگلیسی عرضه میدارد. پس از جنگ انگلیس-بوئر، از جانب این ذوات بزرگوار امری کاملاً طبیعی بود که مساعی عمده خود را در راه تسکین خرده‌بورژواها و کارگران انگلیسی بکار برند که در نبردهای آفریقای جنوبی کشته بسیار داده و افزایش مالیات‌ها را تحمل کرده بودند تا سودهای بیشتری عاید صاحبان سرمایه مالی انگلیسی شود. در واقع هم چه تسکینی برای آنها بهتر از این که باور کنند امپریالیسم آنقدرها هم بد نیست و حالا دیگر به انتر- (یا اولتر-) امپریالیسم که توان تأمین صلح پایدار را دارد، نزدیک شده است؟ کشیشان انگلیسی یا کائوتسکی شیرین‌سخن هر قدر حسن‌نیت داشته باشند، مفهوم اجتماعی عینی یعنی واقعی این «تئوری» یک چیز و فقط یک چیز است: تسکین سراپا ارتجاعی توده‌ها بر پایه امیدوار ساختن آنها به امکان صلح پایدار در محیط سرمایه‌داری، از طریق انحراف توجه از تضادهای حاد و مسائل حاد دوران کنونی و سوق توجه به دورنمای کاذب یک «اولتر-امپریالیسم» باصطلاح جدید که در یک آینده نامعلوم باید پیدا شود. در تئوری «مارکسیستی» کائوتسکی جز فریب توده‌ها چیز دیگری یافت نمیشود.

براستی هم کافیهست واقعیات مسلم و مورد قبول همگان بطور روشن با هم مقایسه شوند تا به این مطلب یقین حاصل شود که دورنمایی که کائوتسکی سعی دارد به کارگران آلمانی (و به کارگران همه کشورهای) تلقین کند چقدر کاذب است. برای نمونه هندوستان،

هندوچین و چین را در نظر بگیریم. بطوریکه میدانیم این سه کشور مستعمره و نیمه‌مستعمره با جمعیت ۶۰۰ — ۷۰۰ میلیونی خود دستخوش استثمار سرمایه‌ی مالی چند دولت امپریالیستی یعنی انگلیس، فرانسه، ژاپن، ایالات متحده و غیره هستند. فرض کنیم که این کشورهای امپریالیستی برای دفاع از منافع و «مناطق نفوذ» خود در کشورهای آسیایی ناسبرده و یا برای توسعه آنها اتحادهایی علیه یکدیگر ببندند. این اتحادها «انتر-امپریالیستی» یا «اولتر-امپریالیستی» خواهند بود. فرض کنیم که همه دول امپریالیستی برای تقسیم «مسالمت‌آمیز» کشورهای آسیایی ناسبرده یک اتحاد ببندند، چنین اتحادی همان «سرمایه‌ی مالی متحد در مقیاس بین‌المللی» خواهد بود. نمونه‌هایی از این نوع اتحاد در تاریخ قرن بیستم مثلاً بصورت مناسبات دول بزرگ با چین عملاً وجود دارد (۴۴). حال بی‌پرسیم که آیا در صورت باقی ماندن نظام سرمایه‌داری (کائوتسکی درست همین صورت را مفروض میدارد)، این امر «تصورپذیر هست» که چنین اتحادهایی کوتاه‌مدت نباشند؟ و برخوردها و تصادم‌ها و مبارزات را بهر شکلی از اشکال آنها منتفی سازند؟

کافیست این سؤال را بطور روشن مطرح کنیم تا ببینیم که به آن پاسخی جز منفی نمیتوان داد. زیرا در محیط سرمایه‌داری برای تقسیم مناطق نفوذ، تقسیم منافع، تقسیم مستعمرات و غیره مبنای دیگری جز حساب نیروی هر یک از شرکت‌کنندگان در تقسیم یعنی نیروی عمومی اقتصادی، مالی، نظامی و غیره آنها تصورپذیر نیست. تغییرات حاصله در نیروی این شرکت‌کنندگان در تقسیم نیز یکسان نیست، زیرا در محیط سرمایه‌داری گسترش موزون مؤسسات، تراست‌ها، رشته‌های صنعت و کشورهای مختلف امکان‌پذیر نیست. نیم قرن پیش آلمان از نظر نیروی سرمایه‌داری خود در قیاس با نیروی انگلستان آلمان نیروی ناچیز و بیمقداری بود. همین وضع را هم ژاپن در قیاس با روسیه داشت. با این وصف آیا چنین چیزی «تصورپذیر هست» که در طول سالهای یکی دو دهه دیگر تناسب نیروهای دول امپریالیستی تغییرناپذیر بماند؟ نه، بهیچوجه تصورپذیر نیست.

بدینجهت اتحادهای «انتر-امپریالیستی» یا «اولترا-امپریالیستی» که در عالم واقعیت سرمایه‌داری، و نه در عالم پندار مبتذل خردم-پورژوایی کشیشان انگلیسی یا کائوتسکی «مارکسیست» آلمانی، بسته شوند، هر شکلی داشته باشند، یعنی خواه به شکل یک بلوک امپریالیستی علیه بلوک امپریالیستی دیگر باشند و خواه به شکل اتحاد عمومی همه دول امپریالیستی، ناگزیر فقط «وقفه‌هایی» میان جنگ‌ها خواهند بود. اتحادهای مسالمت‌آمیز مقدمات جنگ‌ها را فراهم میسازند و بنوبه خود آفریده جنگ‌ها و به بیان دیگر مشروط بیکدیگر هستند و تبدیل اشکال مبارزه مسالمت‌آمیز به غیرمسالمت‌آمیز و بالعکس را منحصرأ بر همان بنیاد روابط و مناسبات امپریالیستی در زمینه اقتصاد جهانی و سیاست جهانی موجب میشوند. ولی کائوتسکی ابر-دانشمند برای آرام‌سازی کارگران و آشتی دادن آنان با سوسیال-شونیست‌ها که به بورژوازی پیوسته‌اند، حلقه‌ای از یک زنجیر واحد را از حلقه دیگر جدا میکند، اتحاد مسالمت‌آمیز (و اولترا-امپریالیستی و حتی اولترا-اولترا-امپریالیستی) امروزی میان همه دول را که هدفش «آرام‌سازی» چین است (سرکوب قیام بوکسورها (۴۵) را بیاد بیاورید)، - از تصادم غیرمسالمت‌آمیز فردا که پس‌فردا باز مقدمات یک اتحاد عمومی «مسالمت‌آمیز» را برای تقسیم مثلاً ترکیه و غیره و غیره فراهم میسازد، جدا میکند. کائوتسکی بجای نشان دادن ارتباط زنده ادوار صلح امپریالیستی با ادوار جنگ‌های امپریالیستی یک استنباط تجریدی مرده به کارگران عرضه میدارد تا آنها را با رهبران مرده‌شان آشتی دهد.

هیل آمریکایی در پیشگفتار کتاب خود بنام «تاریخ دیپلماسی در رشد بین‌المللی اروپا»، تاریخ نوین دیپلماسی را چنین دوره‌بندی کرده است: (۱) عصر انقلاب؛ (۲) جنبش مشروطیت؛ (۳) عصر «امپریالیسم بازرگانی» \* ایام ما. یک نویسنده دیگر، تاریخ «سیاست

David Jayne Hill. «A History of the Diplomacy in the international development of Europe», vol. I, p. X.

جهانی» بریتانیای کبیر را از سال ۱۸۷۰ به بعد به ۴ دوره تقسیم میکنند: ۱) نخستین دوره آسیایی (مبارزه علیه پیشروی روسیه در آسیای میانه بسوی هندوستان)؛ ۲) دوره آفریقایی (در حدود سالهای ۱۸۸۵ — ۱۹۰۲) — مبارزه علیه فرانسه بر سر تقسیم آفریقا (بهنگام پیش‌آمد بحران «فاشودا» (۶) در سال ۱۸۹۸، جنگ با فرانسه به سویی بسته بود)؛ ۳) دومین دوره آسیایی (قرارداد با ژاپن علیه روسیه) و ۴) دوره «اروپایی» که بطور عمده علیه آلمان متوجه بود\*. ریسر «رجل» بانکی در سال ۱۹۰۵ ضمن اشاره بدین مطلب که چگونه سرمایه مالی فرانسه با فعالیت خود در ایتالیا زمینه را برای اتحاد سیاسی این دو کشور فراهم میساخت و چگونه مبارزه میان آلمان و انگلیس بر سر ایران ویا مبارزه میان همه سرمایه‌های اروپایی بر سر واگذاری وام به چین دامن میگرفت و غیره، نوشت: «درگیری‌های سیاسی واحدهای جلودار بر زمینه مالی صورت میگیرد». اینست واقعیت زنده اتحادهای مسالمت‌آمیز «اولترا-امپریالیستی» وقتی که پیوند ناگسستی آنها با منازعات صرفاً امپریالیستی در نظر گرفته شود.

پرده کشیدن بروی ژرفترین تضادهای امپریالیسم از سوی کائوتسکی، که ناگزیر به آرایش چهره امپریالیسم می‌انجامد، در چگونگی انتقاد این نگارنده از خصایص سیاسی امپریالیسم، نیز بی‌اثر نمی‌ماند. امپریالیسم — دوران سرمایه مالی و انحصارست که همه جا گرایش‌هایی نه در جهت آزادی، بلکه در جهت فرمانروایی پدید می‌آورد. نتایج این گرایش‌ها هم این است که ارتجاع، صرفنظر از وجود هرگونه سیستم سیاسی، در تمام جهات گسترش می‌پذیرد و در این عرصه نیز تضادها به نهایت حدت خود میرسند. ستم ملی و گرایش بسوی الحاق سرزمین دیگران یعنی نقض استقلال ملی نیز حدت خاص کسب میکنند (زیرا الحاق سرزمین دیگران چیزی نیست جز نقض حق ملل در تعیین سرنوشت خویش). هیلفردینگ

ارتباط میان امپریالیسم و وحدت ستم ملی را بدرستی یادآور میشود. او مینویسد: «در مورد کشورهای تازه مکشوف شده باید گفت که سرمایه‌ایکه به این کشورها وارد میشود، تضادها را شدت میدهد و خلقهایی را که حس خودآگاهی ملی در آنها بیدار شده است، به مقاومت روزافزون علیه نوکوجیدگان بیگانه برمی‌انگیزد و این مقاومت خیلی زود میتواند به اقدامات خطرناک علیه سرمایه خارجی بدل گردد. مناسبات اجتماعی کهنه از بیخ و بن دگرگون میشوند، جدامانندی و خصوصیت نظام فلاحتی هزاران ساله» (ملل واقع در حاشیه تاریخ)، از میان می‌رود و این ملت‌ها به مدار سرمایه‌داری کشانده میشوند. نظام سرمایه‌داری خودش وسایل و طرق‌هایی مغلوبین را اندک اندک در دسترس آنان میگذارد. و آنها نیز هدفی را که زمانی برای ملل اروپایی عالیترین هدف بود، یعنی ایجاد دولت ملی واحد را بعنوان وسیله نیل به آزادی اقتصادی و فرهنگی در برابر خود قرار میدهند. این جنبش استقلال طلب برای سرمایه اروپایی در ارزنده‌ترین عرصه‌های بهره‌کشی که پیدایش درخشان‌ترین دورنماها را نوید میدهد، ایجاد خطر میکند و سرمایه اروپایی فقط با افزایش دائمی نیروهای نظامی خویش قادر به حفظ تسلط خواهد بود»\*.

نکته‌ای که باید به این مطلب افزود آنستکه وجود امپریالیسم نه تنها در کشورهای تازه مکشوف شده، بلکه در کشورهای قدیمی نیز، کار را به الحاق سرزمین دیگران، به تشدید ستم ملی و بالنتیجه به تشدید مقاومت میکشانند. کائوتسکی ضمن اعتراض به تشدید ارتجاع سیاسی از سوی امپریالیسم، یک مسئله بسیار مبرم یعنی امکان‌ناپذیر بودن وحدت با اپورتونیست‌ها در دوران امپریالیسم را لاپوشانی میکند. او ضمن اعتراض به الحاق سرزمین دیگران، به اعتراض‌های خود چنین شکلی میدهد که برای اپورتونیست‌ها بکلی بی‌زیان و با نهایت راحتی قابل قبول از کار درمی‌آید. او مستقیماً به مستمعین آلمانی

\* «سرمایه ملی»، ص ۴۸۷.



اخطار میکنند و با وجود این دوست همان نکته‌ای را که از همه مهمتر و از همه مبرم‌تر است و مثلاً این نکته را که آلمان الزام لورن را به خاک خود ملحق کرده است، لاپوشانی میکنند. برای ارزیابی این «انحراف فکری» کائوتسکی مثالی می‌آوریم. فرض کنیم یک ژاپنی الحاق سرزمین فیلیپین از سوی آمریکایی‌ها را محکوم میکنند. حال می‌پرسیم که آیا خیلی‌ها باور خواهند کرد که علت این امر بی‌زاری از هر نوع الحاق سرزمین دیگران است و نه تمایل خود او به الحاق سرزمین فیلیپین؟ و آیا نباید پذیرفت که «مبارزه» این ژاپنی را علیه الحاق سرزمینهای دیگران فقط در صورتی میتوان صادقانه و از نظر سیاسی شرافتمندانه دانست که او با الحاق سرزمین کره به خاک ژاپن نیز به مخالفت برخیزد و خواستار آزادی جدایی کره از ژاپن شود؟

هم تحلیل تئوریک کائوتسکی درباره امپریالیسم و هم انتقاد اقتصادی و سیاسی او از امپریالیسم، کاملاً آمیخته با گرایش بکلی ناهمساز با مارکسیسم است یعنی آمیخته با لاپوشانی و ساییدن لبه‌های تیز بنیادی‌ترین تضادها و همراه با کوششی است برای حفظ وحدت ناپایدار با اپورتونیسم در جنبش کارگری اروپا — بهر قیمتی که باشد.

## ۱۰ — جای امپریالیسم در پویه تاریخ

ما دیدیم که امپریالیسم از نظر ماهیت اقتصادی خود، سرمایه‌داری انحصاریست و همین امر جای امپریالیسم را در پویه تاریخ معین میکند، زیرا انحصار که بر زمینه رقابت آزاد و درست از درون رقابت آزاد پدید آمده، نشانگر جریان گذار از نظام سرمایه‌داری به نظام اجتماعی-اقتصادی عالیتر است. باید بویژه چهار نوع عمده انحصار یا چهار نمودار عمده سرمایه‌داری انحصاری را که صفت مشخصه دوران مورد بحث است، یادآور شد.

اولاً، انحصار از تراکم تولید در مدارج بسیار بالای تکامل آن پدید آمده است. انحصار به گروهبندی‌های انحصارگر سرمایه-

داران یعنی به کارتل‌ها، سندیکات‌ها و تراست‌ها اطلاق میشود. ما دیدیم که آنها در زندگی اقتصادی امروزین چه نقش عظیمی دارند. در سرآغاز قرن بیستم این گروه‌بندی‌های انحصارگر در کشورهای پیشرفته تفوق کامل بدست آوردند و گرچه نخستین گام‌ها را در راه تشکیل کارتل زودتر از همه کشورهای برداشتند که با وضع تعرفه‌های گمرکی سنگین از صنایع خود حمایت میکردند (آلمان، آمریکا)، ولی دیری نگذشت که در انگلیس نیز با وجود سیستم بازرگانی آزادش، همان واقعیت اساسی یعنی پیدایش انحصارات در نتیجه تراکم تولید، مشاهده شد.

ثانیاً، انحصارها کار را به تصرف بیش از پیش مهمترین منابع مواد خام، خاصه منابع لازم برای صنایع اصلی جامعه<sup>۱</sup> سرمایه‌داری یعنی صنایع زغال سنگ و ذوب آهن که بیش از صنایع دیگر کارتلی شده بودند، کشانده‌اند. قبضه کردن انحصاری مهمترین منابع مواد خام، قدرت سرمایه<sup>۲</sup> بزرگ را سخت افزایش داده و تضاد میان صنایع وارد در کارتل و خارج از کارتل را تشدید کرده است.

ثالثاً، انحصار از بانک‌ها پدید آمده است. بانک‌ها از مؤسسات میانجی ساده به انحصارگران عرصه<sup>۳</sup> سرمایه<sup>۴</sup> مالی بدل شده‌اند. سه تا پنج بانک کلان در هر یک از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری یک نوع «پیوند شخصی»<sup>۵</sup> میان سرمایه<sup>۶</sup> صنعتی و بانکی پدید آورده و رتق و فتق میلیاردها و میلیاردها پول را که بخش اعظم سرمایه‌ها و درآمدهای پولی سراسر کشور را تشکیل میدهد، در

\* «پیوند شخصی» (Personal union) که از علائم مشخصه<sup>۷</sup> سرمایه‌داری انحصاریست از طریق «درآمیزی» بانک‌ها با مؤسسات صنعتی و بازرگانی بزرگ و به بیان دیگر از طریق خرید سهام آنها و عضویت شخصی مدیران بانکها در هیئتهای مدیره این مؤسسات و بالعکس انجام میگردد. «پیوند شخصی» بانکها با صنایع سپس از طریق «پیوند شخصی» انحصارگران با دولتهای سرمایه‌داری تکمیل میشود. مترجم.

دست خود متمرکز ساخته‌اند. یک الیگارش‌ی مالی که بدون استثنا همه مؤسسات اقتصادی و سیاسی جامعه بورژوازی امروزین را با شبکه انبوهی از رشته‌های روابط وابستگی فرو پوشانده، بارزترین نمودار این انحصارست.

رایعاً، انحصار از سیاست استعماری پدید آمده است. سرمایه مالی مبارزه بر سر منابع موادخام، صدور سرمایه و «مناطق نفوذ» — مناطقی که میتوان در آنها معاملات پرسود انجام داد و امتیازات و سودهای انحصاری بدست آورد و غیره — و سرانجام مبارزه بر سر قلمرو اقتصادی بطور اعم را به انگیزه‌های عدیده «قدیمی» سیاست استعماری افزوده است. وقتی مثلاً مستعمرات دول اروپایی، مانند سال ۱۸۷۶، هنوز فقط یک دهم آفریقا را در بر میگرفت، سیاست استعماری میتوانست به نمونه غیر انحصاری و بصورت تصرف بااصطلاح «بلامنازع» سرزمینها، گسترش یابد. ولی وقتی نه دهم آفریقا اشغال شده از کار درآمد (در حدود سال ۱۹۰۰) و وقتی کار تقسیم سراسر جهان پایان یافت، ناگزیر دوران تملک انحصاری مستعمرات و بنابر این دوران مبارزه بسیار حاد بر سر تقسیم و تقسیم مجدد جهان فرا رسید.

این مطلب بر همگان معلوم است که سرمایه‌داری انحصاری، تمام تضادهای سرمایه‌داری را تا چه اندازه حدت بخشیده است. کفایت گرانی هزینه زندگی و فشار کارتل‌ها را یادآور شویم. این حدت تضادها تواناترین نیروی محرکه دوران تاریخی گذار یعنی دورانی است که از هنگام پیروزی قطعی سرمایه مالی جهانی آغاز شده است. انحصارها، الیگارش‌ی، تلاش برای تسلط بجای تلاش برای آزادی، بهره‌کشی چند ملت بسیار ثروتمند یا بسیار نیرومند از عده روزافزون ملل کوچک یا ضعیف، — مجموعه این عوامل چنان علایم مشخصه‌ای برای امپریالیسم پدید آورده است که ما را وامیدارد تا امپریالیسم را سرمایه‌داری طفیلی یا در حال پوسیدگی تعریف کنیم. پیدایش «کشور بهره‌گیر» یا کشور رباخوار که بورژوازی آن روزبروز بیشتر از محل صدور سرمایه و بهره سهام زندگی میکند، بعنوان یکی از گرایشهای امپریالیسم روزبروز برجسته‌تر میشود.

ولی اشتباه است اگر تصور شود که این گرایش بسوی پوسیدگی، دیگر امکانی برای رشد سریع سرمایه‌داری باقی نمیگذارد. نخیر، رشته‌هایی از صنایع، قشرهایی از بورژوازی و کشورهای در دوران امپریالیسم، از این دو گرایش گه یکی و گاه دیگری را با شدتی بیشتر یا کمتر، نمودار می‌سازند. سرمایه‌داری در مجموع خود به مراتب سریعتر از پیش رشد میکند، ولی این رشد نه تنها بطور اعم ناموزون‌تر میشود، بلکه بطور اخص نیز ناموزونی آن بصورت پوسیدگی کشورهای که از لحاظ سرمایه نیرومندتر از همه هستند انگلیس، نمودار میشود.

ریسر نگارنده کتاب مربوط به بانکهای بزرگ آلمان دربارهٔ سرعت رشد اقتصادی آلمان مینویسد: «نسبت سرعت پیشرفت دوران پیشین (۱۸۴۸-۱۸۷۰) که چندان هم کم نبود، به سرعت رشد دوران کنونی (۱۸۷۰-۱۹۰۰) مجموع اقتصاد آلمان و از آن جمله بانکهای آن، تقریباً برابر است با نسبت سرعت حرکت کالسکهٔ پستی قدیم به سرعت اتوبوس امروزی که گاه چنان تیز میتازد که هم برای رهگذر بی‌خیال و هم برای خود سرنشینانش ایجاد خطر میکند». در نوبهٔ خود، این سرمایهٔ مالی که با سرعت فوق‌العاده‌ای رشد کرده، درست بهمین جهت که با چنین سرعتی رشد کرده است، حالا خودش بی‌میل نیست شیوهٔ «آرامتری» برای تصاحب مستعمرات که در چنگ ملل ثروتمندتر است و تصرف آنها تنها به شیوه‌های مسالمت‌آمیز میسر نیست، بکار برد. در ایالات متحده رشد اقتصادی طی سالهای چند دههٔ اخیر از آلمان هم سریعتر بوده است، و بهمین جهت نیز علایم طفیلی‌گری سرمایه‌داری امروزی آمریکا با وضوح خاصی نمودار شده است. از سوی دیگر، مقایسه میان مثلاً بورژوازی جمهوری خواه آمریکا و بورژوازی سلطنت‌طلب ژاپن یا آلمان نشان میدهد که در دوران امپریالیسم بزرگترین تمایز سیاسی بحد اعلی حقیف میشود و آنهم نه بدانجهت که این تمایز اصولاً اهمیتی نداشته است، بلکه بدانجهت که در تمام این موارد صحبت از بورژوازی با علایم مشخص طفیلی‌گری آنست.

سودهای انحصاری کلانی که سرمایه‌داران یک رشته از رشته‌های عدیده صنایع یا یک کشور از کشورهای متعدد و نظایر آنها بدست می‌آورند، به آنها امکان اقتصادی میدهد تا برخی از لایه‌های کارگران و برای مدتی کوتاه حتی اقلیت نسبتاً مهمی از آنان را بخرند و به هواداری از بورژوازی آن رشته یا آن ملت علیه دیگران بکشانند. ضمناً آتش تیزشده ستیز آشتی‌ناپذیر میان سلل امپریالیستی بر سر تقسیم جهان، این گرایش را شدیدتر میکند. بدینسان میان امپریالیسم و اپورتونیسیم رابطه‌ای پدید می‌آید که زودتر و روشنتر از همه‌جا در انگلیس نمودار شد و علتش هم آن بود که برخی از علایم امپریالیستی تکامل در آن کشور خیلی زودتر از کشورهای دیگر مشاهده شد. برخی از نگارندگان، مثلاً ل. سارترف، دوست دارند واقعیت وجود رابطه میان امپریالیسم و اپورتونیسیم در جنبش کارگری را که اکنون بخصوص سخت چشمگیر شده است، با استدالات «خوش-بینانه» بخشنامه‌شده» (به کردار کائوتسکی و هوئیسمانس)، بکلی نادیده بگیرند و بگویند: اگر عامل تشدید اپورتونیسیم، سرمایه‌داری پیشرفته میبود، یا اگر این کارگران برخوردار از بهترین دستمزدها بودند که به اپورتونیسیم متمایل میشدند و غیره، آنوقت کار مخالفان سرمایه‌داری زار میشد. در مورد معنا و مفهوم این «خوش‌بینی» نباید گول خورد: این یک خوش‌بینی به اپورتونیسیم است، این یک خوش-بینی است که برای استتار اپورتونیسیم بکار میرود. در واقعیت امر سرعت خاص و نفرت‌انگیزی خاص رشد اپورتونیسیم بهیچوجه تضمینی برای پیروزی پایدار آن بوجود نمی‌آورد، چنانکه سرعت رشد یک غده چرکین در بدن سالم فقط میتواند موجب سر باز کردن آن شود و بدن را از شر آن رها سازد. خطرناکتر از همه در این زمینه کسانی هستند که نمی‌خواهند این نکته را درک کنند که مبارزه علیه امپریالیسم چنانچه با مبارزه علیه اپورتونیسیم در پیوند ناگسستنی نباشد، چیزی جز ژاژخایی و دروغ‌پردازی نخواهد بود. از مجموع نکاتی که درباره سرشت اقتصادی امپریالیسم بیان شد، این نتیجه بدست می‌آید که امپریالیسم را باید سرمایه‌داری در

حال گذار یا بطور صحیحتر سرمایه‌داری در حال احتضار تعریف کرد. نکتهٔ بسیار آموزنده در این زمینه آنست که اقتصاددانان بورژوازمشرب در تعریف سرمایه‌داری امروزی، چپ و راست الفاظی چون: «بهم‌پیوستگی»، «فقدان تک‌ساندگی» و غیره را بکار می‌برند؛ بانک‌ها عبارتند از «مؤسساتی که از لحاظ هدف‌ها و چگونگی رشد خود خصلت اقتصادی صرفاً خصوصی ندارند و بیش از پیش از ساحه تنظیم اقتصادی صرفاً خصوصی پا فراتر مینهند». آنوقت همین ریسر که سخنان اخیر به او تعلق دارد، با قیافه‌ای بسیار جدی اعلام میکند که «پیشگویی» مارکسیست‌ها دربارهٔ «اجتماعی شدن» «به تحقق نپیوست»!

این لفظ «بهم‌پیوستگی»، بیانگر چه چیز است؟ این لفظ از مجموع خطوط روندی که در برابر چشم ما تحقق می‌پذیرد، فقط آن خطی را که از همه چشمگیرترست، مینمایاند. این لفظ نشان میدهد که بیننده درخت‌هایی را می‌بیند، ولی جنگل را نمی‌بیند. این لفظ کپی‌ه‌ایست که به شیوهٔ برده‌وار از یک نمای ظاهری، تصادفی و پر هرج و مرج برداشته شده است. این لفظ افشاگر آنست که بیننده زیر فشار مدارک خام خورد شده است و بهیچوجه از مفهوم و اهمیت آنها سر در نمی‌آورد. تملک سهام و مناسبات میان صاحبان مالکیت خصوصی «بطور تصادفی به هم پیوستگی پیدا میکنند». ولی آنچه که در پایهٔ این بهم‌پیوستگی قرار دارد، آنچه که بنیاد این بهم‌پیوستگی را تشکیل میدهد، مناسبات اجتماعی دائماً در حال تغییر تولید است. وقتی می‌بینیم که یک مؤسسهٔ بزرگ به مؤسسهٔ غول‌آسایی بدل میشود که طبق برنامهٔ معین و برپایهٔ محاسبهٔ دقیق انبوهی آمار، تحویل مواد خام اولیه را به‌میزانی برابر با دو سوم یا سه چهارم کل مقدار لازم برای دهها سلیون تن از اهالی، سازمان میدهد؛ وقتی می‌بینیم که کار حمل و نقل این مواد خام به بهترین سرازر مساعد بحال تولید که گاه صدها و هزارها ورست از هم فاصله دارند، بطرزی منظم صورت می‌گیرد؛ وقتی می‌بینیم که کار تمام مراحل متوالی عمل آوردن مواد خام از آن جمله در مرحلهٔ تبدیل آنها

به یک رشته از انواع فرآورده‌های آماده از یک مرکز واحد اداره میشود؛ وقتی می‌بینیم که توزیع این فرآورده‌ها میان دهها و صدها میلیون مصرف‌کننده طبق یک برنامه\* واحد انجام می‌پذیرد (فروش نفت، هم در آمریکا و هم در آلمان توسط «تراست نفت» آمریکایی)، — آنوقت روشن میشود که آنچه ما با آن روبرو هستیم بهیچوجه یک «بهم‌پیوستگی» ساده نیست، بلکه اجتماعی شدن تولید است و مناسبات مبتنی بر اقتصاد خصوصی و مالکیت خصوصی پیوسته‌ایست که دیگر با محتوی خود مطابقت ندارد و اگر دفع آن مصنوعاً به تأخیر انداخته شود، ناگزیر خواهد پوسید. ضمناً این پیوسته در حالت پوسیدگی هم میتواند طی مدتی نسبتاً طولانی (در بدترین حالت یعنی چنانچه درمان دسل اپورتونستی به درازا بکشد) بر جا بماند، ولی بهر حال دفع خواهد شد.

شولتسه-گورنیتس هوادار پرشور امپریالیسم آلمان بانگ برمی‌آورد: «اگر رهبری بانکهای آلمان در آخرین تحلیل به گروه کوچکی از افراد سپرده شده است، در اینصورت هم اکنون فعالیت آنها برای رفاه مردم بیش از فعالیت اکثر وزرای دولت اهمیت دارد» (اینجا صرفه\* کار بیشتر در این بوده است که «بهم‌پیوستگی» مدیران بانکها و وزیران و صاحبان صنایع و کسانی که از محل بهره\* سهام زندگی میکنند، فراموش شود...). «...در نظر مجسم کنیم گرایشهایی که ما مشاهده کردیم بطور پیگیر گسترش یافته و تکمیل شده باشند، یعنی: سرمایه\* پولی ملت در بانکها جمع شده، بانکها از طریق کارتل بیکدیگر پیوسته و سرمایه\* ملت که جویای عرصه کاربرد خویش است، به شکل اوراق بهادار درآمده باشد. آنگاه این سخنان داهیان\* سن‌سیمون به تحقق خواهد پیوست: «هرج و مرج کنونی تولید که علتش گسترش روابط اقتصادی بدون تنظیم متحدالشکل آنست، باید جای خود را به سازماندهی تولید بسپارد. آنگاه تولید را دیگر کارفرمایان جدا و مستقل از یکدیگر و بی‌خبر از نیازسندیهای اقتصادی مردم اداره نخواهند کرد، بلکه این کار را یک ارگان اجتماعی انجام خواهد داد. هیئت مدیره\* مرکزی که امکان خواهد

داشت عرصه گسترده اقتصاد جامعه را از دیدگاهی بلندتر زیر نظر گیرد، آنرا به گونه‌ای تنظیم خواهد کرد که برای تمام جامعه سودمند باشد و وسایل تولید را نیز بدست کسانی که برای این کار مناسب باشند خواهد سپرد و بویژه حفظ هماهنگی دائمی میان تولید و مصرف را مراقبت خواهد کرد. مؤسساتی وجود دارند که درجه معینی از سازماندهی فعالیت اقتصادی را جزو وظایف خود کرده‌اند و این مؤسسات بانکها هستند. ما هنوز برای تحقق این سخنان سن‌سیمون راه درازی در پیش داریم، ولی هم اکنون در این راه گام برمی‌داریم. این راه مارکسیسم است، مارکسیسمی متفاوت با آنچه که مارکس تصور آنرا داشت، ولی فقط از نظر شکل متفاوت با آن\*.

براستی هم چه «ردیه» قشنگی بر آموزش مارکس که در قیاس با تحلیل علمی دقیق مارکس گام به واپس می‌نهد و به پیشگویی سن‌سیمون، که گرچه داهیانه است، ولی بهر تقدیر فقط یک پیشگویی است، روی می‌آورد.

از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، جلد ۲۷، ص ۲۹۹-۲۶؛ ترجمه و چاپ شده است.

در ماه ژانویه - ژوئن سال ۱۹۱۶ نوشته شده است.

برای نخستین بار در نیمه ۱۹۱۷ در پتروگراد و پیشگفتارها برای چاپ بزبان فرانسه و آلمانی در ۱۹۲۱ چاپ شده است.



# دربارهٔ جریان «اکنونومیسیم»

## امپریالیستی» (۴۷) که

### در حال تکوین است

«اکنونومیسیم» قدیم سالهای ۱۸۹۴-۱۹۰۲ چنین می گفت: نارودنیکها رد شده اند و سرمایه داری در روسیه پیروز گشته است، پس دربارهٔ انقلابهای سیاسی نباید فکر کرد. نتیجهٔ عملی چنین بود: یا «مبارزهٔ اقتصادی برای کارگران و مبارزهٔ سیاسی برای لیبرالها» که گرایش براست است. یا بجای انقلاب سیاسی اعتصاب همگانی برای تحول سوسیالیستی- و این گرایش بچپ است که توسط یک جزوه «اکنونومیسیت» روسی اواخر دههٔ سالهای ۹۰ (۴۸) که اکنون فراموش شده مطرح گردیده است.

حالا «اکنونومیسیم» جدید در حال تکوین است که با دو گرایش مشابه: «گرایش براست» که می گوید: ما مخالف «حق تعیین سرنوشت خود» (یعنی مخالف رهائی ملت‌های ستمکش، مخالف مبارزه با الحاق سرزمینهای دیگران که هنوز فکرش تا آخر نشده یا هنوز مورد موافقت قرار نگرفته است) هستیم. «گرایش بچپ» که می گوید: ما مخالف برنامهٔ حداقل (یعنی مخالف مبارزه در راه اصلاحات و دسکراسی) هستیم، چونکه این کار با انقلاب سوسیالیستی «مباینیت دارد». بیش از یکسال از آن زمانی گذشته است که این جریان در حال تکوین در برابر چند تن از رفقا، همانا در اجلاس مشاوره برن در بهار سال ۱۹۱۰ آشکار شد. در آن موقع خوشبختانه فقط یکی از رفقا با عدم تأیید همگانی تا آخر اجلاس مشاوره روی این ایده‌های «اکنونومیسیم امپریالیستی» اصرار می‌ورزید و آنها را بشکل «تزهای» ویژه روی کاغذ آورد. هیچکس به این تزها نپیوست (۴۹).

سپس دو نفر دیگر به تزه‌های همان رفیق مخالف تعیین سرنوشت خود (بدون درک پیوند ناگسستگی این مسئله با موضع عمومی «تزه‌های» (۵۰) که از آنها نام بردیم، پیوستند. پیدایش «برنامه» هلندی» در فوریه سال ۱۹۱۶ که در شماره سوم «بولتن کمیسیون انترنال سیونال سوسیالیستی» (۵۱) چاپ شده بود فوراً این «سؤلفاهم» را روشن ساخت و بار دیگر تنظیم‌کننده «تزه‌های» اولیه را برانگیخت همه «اکونومیسم امپریالیستی» خود را باز هم نه در مورد گویا یک ماده «خاص» بلکه بکلی از نو زنده نماید.

ضرورت مسلم دارد که بار دیگر و بار دیگر رفقای مربوطه را از اینکه در باطلاق فرو رفته‌اند آگاه نمود و خاطر نشان ساخت که «ایده‌های» آنان با مارکسیسم و سوسیال‌دمکراسی انقلابی هیچگونه وجه مشترکی ندارد. بیش از این «کتمان» مطلب جایز نیست که بمعنای کمک بسردرگمی مسلکی و سوق دادن آن به بدترین سوی عدم توافقتها، اختلافات «خصوصی»، بسوی «برخوردهای» بی‌پایان و غیره است. بر عکس، وظیفه ما را بر آن وامیدارد به بی‌چون و چراترین و قطعی‌ترین وجهی روی ضرورت تفکر درباره مسائل مطروحه و تدقیق کاسل آنها اصرار ورزیم.

هیئت تحریریه «سوسیال‌دمکرات» در تزه‌های مربوط به تعیین سرنوشت خود (بزبان آلمانی بعنوان نسخه‌ای از شماره دوم «Vorbote» (۵۲) چاپ شده است) — عمداً مطلب را بی‌نام و نشان مطرح ساخت، ولی با مبسوط‌ترین وجهی، و بویژه رابطه مسئله تعیین سرنوشت خود را با مسئله عمومی درباره مبارزه در راه اصلاحات و دمکراسی و درباره جایز نبودن بی‌اعتنائی به جانب سیاسی و غیره را خاطر نشان نمود. مؤلف تزه‌های اولیه («اکونومیسم امپریالیستی») در ملاحظات خود پیرامون تزه‌های هیئت تحریریه درباره تعیین سرنوشت خود با برنامه هلندی اظهار همفکری می‌کند و خودش با این ترتیب آشکارا نشان می‌دهد که مسئله تعیین سرنوشت خود آنطوری که بانیان جریان در حال تکوین طرح می‌کنند بهیچوجه جنبه «خصوصی» نداشته بلکه مسئله عمومی و اساسی است.

برنامه<sup>۵</sup> هلندی‌ها توسط نمایندگان چپ‌های تسیمروالد (۵۳) ۵-۸ فوریه<sup>۶</sup> سال ۱۹۱۶ در اجلاس برن کمیسیون انترناسیونال سوسیالیستی (۵۴) دریافت شده بود. هیچکدام از اعضای چپ‌های تسیمروالد حتی رادک بنفع این برنامه اظهار نظر نکرد، چونکه این برنامه بطور نامنظم موادی نظیر «مصادره بانکها» و «الغای عوارض بازرگانی» و «انحلال مجلس اول سنا» و غیره را با هم می‌سازد. همه<sup>۷</sup> نمایندگان چپ‌های تسیمروالد به اتفاق آراء با ادای فقط یک کلمه و حتی بدون ادای کلمه‌ای، فقط با بالا انداختن شانه‌ها برنامه<sup>۸</sup> هلندی را بعنوان برنامه<sup>۹</sup> ناموفق بطور کلی، نادیده گرفتند.

این برنامه چنان مورد پسند مؤلف تزه‌های اولیه که در بهار سال ۱۹۱۵ نوشته شده بود، قرار گرفت که گفت: «من در واقع چیز بیشتری نگفتم» (بهار سال ۱۹۱۵)، «هلندیها تا آخر فکرش را کرده‌اند»: «در برنامه<sup>۱۰</sup> آنها طرف اقتصادی - مصادره بانکها و تولیدات» (بنگاههای) «بزرگ، و طرف سیاسی - جمهوری و غیره است. کاملاً درست است!».

در واقع هلندی‌ها نه‌اینکه «تا آخر فکرش را کرده‌اند»، بلکه برنامه‌ای بکلی نسنجیده‌ای داده‌اند. سرنوشت اندوهبار روسیه است که در کشور سا عده‌ای اتفاقاً بچیزهای نسنجیده<sup>۱۱</sup> نوظهور می‌چسبند...

تنظیم‌کننده تزه‌های سال ۱۹۱۵ تصور می‌کند که هیئت تحریریه<sup>۱۲</sup> «سوسیال‌دمکرات» بورطه<sup>۱۳</sup> نقیضه‌گوئی افتاده است که «خودش» «مصادره بانکها» را بمیان کشیده و حتی کلمه «بیدرنگ» را (به اضافه «اقدامات دیکتاتوربا بانه») در فصل هشتم («وظایف مشخص») به آن علاوه کرده است. مؤلف تزه‌های سال ۱۹۱۵ ضمن اشاره به مباحثات بهار سال ۱۹۱۵ برن با هشتم می‌گوید: «چقدر در برن مراسم اینها دعوا کردند!» این مؤلف «جزئیات» را فراموش نموده و تا آخر نگاه نکرده است: هیئت تحریریه<sup>۱۴</sup> «سوسیال‌دمکرات» در فصل هشتم دو مورد را آشکارا از هم جدا می‌کند: ۱- انقلاب سوسیالیستی آغاز شده باشد. آنوقت، در آنجا گفته می‌شود، «مصادره بیدرنگ بانکها» و

غیره. مورد دوم: انقلاب سوسیالیستی آغاز نشده باشد، آنوقت باید صبر نمود و در باره این چیزهای خوب، فعلاً صحبت نکرد. چون حالا روشن است که انقلاب سوسیالیستی آغاز نشده، پس برنامه هلدنرها نیز بی‌معنا و نامناسب است. اما مؤلف تزه‌ها ضمن بازگشت («هر بار در همین نقطه...») به اشتباه سابق خود مطلب را «عمیق‌تر می‌کند» و می‌خواهد خواسته‌های سیاسی (نظیر «محو مجلس اول»؟) را به «فورمولبندی سیاسی انقلاب اجتماعی» مبدل سازد.

مؤلف یکسال آرگار در جا زده به اشتباه سابق خود رسیده است. «ریشه» فلاکت‌های او اینجا است: او نمی‌تواند بفهمد که چگونه اسپریالیسم فرایند را با مبارزه در راه رفورها و با مبارزه در راه دمکراسی مربوط سازد. کاملاً همانند «اکونومیسم» فقید که نمی‌توانست سرمایه‌داری فرا رسیده را با مبارزه در راه دمکراسی مربوط سازد.

کاملترین سردرگمی در مسئله «عملی نبودن» خواسته‌های دمکراتیک در دوران اسپریالیسم از همین‌جا ناشی می‌شود. نادیده گرفتن مبارزه سیاسی که حالا، هم‌اکنون و الان مانند همیشه برای مارکسیست بجا و مجاز نیست (و فقط در گفتار «اکونومیست» طرفدار «رابوچایا میسل» (۵۵) بجاست) از همین‌جا ناشی می‌شود.

خصلت پایدار «انحراف» از شناسائی اسپریالیسم بمدح و ثنای اسپریالیسم (همانطوریکه «اکونومیستهای» فقید که از اذعان سرمایه‌داری بمدیحه‌خوانی سرمایه‌داری پرداخته بودند) از همین‌جا ناشی می‌شود. و قس علیهذا — کذا و هکذا.

برای بررسی تمام جزئیات اشتباه مؤلف تزه‌های سال ۱۹۱۵ در ملاحظات وی در مورد تزه‌های هیئت تحریریه «سوسیال‌دمکرات» درباره تعیین سرنوشت خود هیچگونه امکانی نیست، چونکه هر جمله آن نادرست است! نوشتن جزوات یا کتابهایی در پاسخ «ملاحظات» محال است، اگر چنانکه مبتکران «اکونومیسم اسپریالیستی» یکسال در جا می‌زنند و با لجاجت نمی‌خواهند بفکر آن باشند که وظیفه

مستقیم حزبی آنان بشمار می‌رود، در صورتیکه اگر بخواهند بمسائل سیاسی همانا بتشریح سنجیده و کامل آنچه که «اختلاف نظرهای ما» می‌نامند برخورد جدی کنند.

ناگزیرم به اشارات مختصر به اینکه چگونه مؤلف اشتباه اصلی خود را بکار میبرد یا چگونه آنرا «تکمیل می‌کند» اکتفا کنم.

بنظر مؤلف چنین می‌آید که من ضد و نقیض می‌گویم: در سال ۱۹۱۴ («پروسوشنیه») نوشتم که تجسس مسئله تعیین سرنوشت خود «در برنامه‌های سوسیالیست‌های اروپای باختری» بیهوده است و در سال ۱۹۱۶ اعلام داشته‌ام که مسئله تعیین سرنوشت خود جنبهٔ مبهم خاصی دارد.

مؤلف تصور هم نکرده است (!! ) که این «برنامه‌ها» در سالهای ۱۸۷۵، ۱۸۸۰ و ۱۸۹۱ نوشته شده است (۵۶).

بعدها در بارهٔ فصول (تزه‌های هیئت تحریریهٔ «سوسیال‌دمکرات» دربارهٔ تعیین سرنوشت خود):

در بند اول — همان عدم تمایل «اکنونیستی» بدیدن و طرح کردن مسائل سیاسی مشاهده می‌شود. چون سوسیالیسم بنیاد اقتصادی برای محو ستم ملی در سیاست ایجاد می‌کند از این رو مؤلف ما مایل نیست وظایف سیاسی ما را در این ساحه فورسولندی نماید! و این عمل راستی عجیب است!

چون پرولتاریای ظفرنمون جنگ با بورژوازی کشورهای دیگر را نفی نمی‌کند، از این رو مؤلف ما مایل نیست وظایف سیاسی ما را در ساحهٔ ستم ملی فورسولندی نماید!! همهٔ نمونه‌ها سراپا ناقض مارکسیسم و منطبق است؛ یا اگر بخواهید مظهر منطبق اشتباهات اصلی «اکنونیسم امپریالیستی» است.

در بند دوم — مخالفان تعیین سرنوشت خود در استناد به «غیرعملی بودن» یگلی سر درگم شده‌اند.

هیئت تحریریهٔ «سوسیال‌دمکرات» دو مفهوم احتمالی غیر عملی بودن و اشتباهات آنان را در هر دو مورد برای‌شان توضیح می‌دهد. اما مؤلف تزه‌های سال ۱۹۱۵ حتی کوشش نمی‌کند درک

خود را از «غیرعملی بودن» بیان دارد، یعنی با قبول توضیح ما درباره اینکه در اینجا دو چیز مختلف قاطی می‌شود، بسردرگمی خود ادامه می‌دهد!!

او بحرانها را با «سیاست» «امپریالیستی» مربوط می‌سازد: اقتصاد-سیاستدان ما فراموش کرده است که بحرانها قبل از امپریالیسم هم وجود داشتند!..

هیئت تحریریه توضیح می‌دهد که سخن گفتن درباره غیر عملی بودن اقتصادی تعیین سرنوشت خود بمعنای گمراه کردن است. مؤلف پاسخ نمی‌دهد و نمی‌گوید که او تعیین سرنوشت خود را از لحاظ اقتصادی عملی نمی‌شمارد؛ او موضوع بحث را عوض کرده و سیاست می‌کشد (و می‌گوید: «در هر حال» غیر عملی است)، با وجود آنکه صریح و آشکار بوی گفته‌اند که در دوران امپریالیسم جمهوری هم کاملاً مانند تعیین سرنوشت خود از لحاظ سیاسی «غیر عملی» است.

مؤلف که در اینجا به تنگنا افتاده بار دیگر «جهش می‌کند»: او، هم جمهوری و هم همه برنامه حدافل را فقط بعنوان «فورمولبندی سیاسی انقلاب اجتماعی» قبول دارد!!!

مؤلف از دفاع عملی نبودن «اقتصادی» تعیین سرنوشت خود با جهش بساحه سیاست امتناع می‌ورزد، و عملی نبودن سیاسی را به همه برنامه حدافل نسبت می‌دهد. در اینجا باز هم ذره‌ای نه از مارکسیسم وجود دارد و نه از منطق، بجز منطق «اکنونیسم امپریالیستی».

مؤلف می‌خواهد یواشکی (بدون اینکه خودش فکر کند و چیز کاملی عرضه دارد و روی تنظیم برنامه خود زحمت بکشد)، برنامه حدافل حزب سوسیال‌دمکرات را دور بیندازد. جای تعجب نیست که یک سال در جا زده است!!

مسئله مبارزه با کائوتسکیانستوو در هر حال مسئله خصوصی نبوده، بلکه مسئله عمومی و اصلی دوران حاضر است: مؤلف این مبارزه را نفهمیده است. همانطوریکه «اکنونیستها» مبارزه با نارودنیکها

را بمداحی سرمایه‌داری مبدل می‌کردند، مؤلف هم مبارزه با کائوتسکیا-  
نستوو را به مداحی امپریالیسم مبدل می‌کند (این نکته به بند سوم  
هم مربوط می‌شود).

اشتباه کائوتسکیانستوو در آنست که خواستهائی را آنهم در  
لحظه‌ای بطور رفرمیستی مطرح می‌سازد که جز بطور انقلابی نباید  
مطرح ساخت (و مؤلف اشتباهش در این است که گویا کائوتسکیا-  
نستوو بطور کلی طرح این خواستهاست، همانطوریکه «اکنونویستها»  
مبارزه با نارودنیچستوو را به این معنا «می‌فهمیدند» که «مرده باد  
حکومت مطلقه» - نارودنیچستوو است).

اشتباه کائوتسکیانستوو در این است که خواسته‌های راستین  
دمکراتیک را بعقب، بسوی سرمایه‌داری مسالمت‌آمیز برمی‌گرداند،  
نه بجلو، بسوی انقلاب اجتماعی (ولی مؤلف تلویحا ادعا می‌کند که  
این خواستهها نادرست است).

درباره بند سوم بی‌الا مراجعه شود. مؤلف مسئله «فدراسیون» را  
هم نادیده می‌گیرد. همان اشتباه اصلی همان «اکنونویسم» است:  
در طرح مسائل سیاسی ناشی است\*.

بند ۴. مؤلف پیگیرانه تأکید می‌کند که: «از تعیین سرنوشت  
خود، دفاع از میهن ناشی می‌شود». اشتباه وی در اینجا این است  
که می‌خواهد نفی دفاع از میهن را مبتدل سازد و نه از ویژگی  
مشخص-تاریخی جنگ معین، بلکه از «کلیات» نتیجه‌گیری کند. این،  
مارکسیسم نیست.

مدتهاست بمؤلف گفته شده است و او این نکته را رد نکرده  
است: بفرمائید چنان فورمولبندی مبارزه با ستم ملی یا نابرابری حقوق

\* مؤلف می‌نویسد: «ما از متلاشی شدن نمی‌ترسیم، از مرزهای  
دولتی دفاع نمی‌کنیم». بفرمائید فورمولبندی دقیق سیاسی به این  
بدهید!! جان کلام در این است که شما قادر به این کار  
نیستید؛ عدم بصیرت «اکنونویستی» در مسائل دمکراسی سیاسی مانع  
شما در این کار است.





نکته» (طرفداری از تعیین سرنوشت خود) را «نباید به پرولترهای ملل ستمکش گفت».

این مایه<sup>۵</sup> تعجب است!! در تزها چنین چیزی گفته نشده است. مؤلف یا تزها را تا آخر نخوانده و یا اصلاً درباره آنها فکر نکرده است. بند ۵. به کائوتسکیانستوو در بالا رجوع شود.

بند ۶. بمؤلف درباره سه نوع کشور در سراسر جهان می گویند و او با «سفسطه» اعتراض می کند. این سفسطه بازی است، نه سیاست. شما میل دارید بدانید «سفسطه» در چیست: «اما درباره بلژیک چطور؟»

بجزوه لنین و زینویف نگاه کنید: در آن گفته شده است که اگر این جنگ جنگ دیگری بود ما طرفدار دفاع از بلژیک (حتی بوسیله جنگ) می شدیم.

شما با این نکته مخالفید؟

همین را بگوئید!!

شما روی این مسئله فکر نکرده اید که چرا سوسیال دموکراسی مخالف «دفاع از میهن» است.

ما نه از آنجهت که شما فکر می کنید مخالفیم، چونکه طرح مسئله از جانب شما (زور زدنت، نه مطرح کردن) غیر تاریخی است. این پاسخ من بمؤلف است.

«سفسطه آسبز» ناسیدن آنچه ما ضمن توجیه جنگ برای محو ستم ملی، این جنگ اسپریالیستی را که هر دو طرف برای تشدید ستم ملی به آن پرداخته اند توجیه نمی کنیم — بمعنای «لجاره گوئی» است، نه بمعنای ذره ای فکر کردن.

مؤلف دلش می خواهد مسئله<sup>۷</sup> «دفاع از میهن» را «چپ تر» مطرح سازد، اما (یکسال آزار است که) با سردرگمی کامل روبرو است! بند ۷. مؤلف انتقاد می کند و می گوید: «مسئله» «شرایط صلح» بطور کلی اصلاً دست نخورده است».

اینهم شد انتقاد: مسئله ای که ما در اینجا مطرح نمی کنیم دست نخورده است!!

اما در اینجا مسئله الحاق سرزمینهای دیگر «دست خورده» و مطرح شده است که «اکنونیستهای امپریالیستی» این بار به اتفاق هلندیها و رادک در آن سردرگم شده‌اند.

یا شما شعار فوری مخالفت با الحاقهای قدیم و جدید را نفی می‌کنید، — (که در دوران امپریالیسم کمتر از تعیین سرنوشت خود، در اروپا هم مانند مستعمرات «کمتر عملی نیست») — و آنوقت مداحی شما از امپریالیسم از حالت پنهانی خارج شده و آشکار می‌گردد. یا اینکه شما این شعار را قبول دارید (همانطوریکه رادک در مطبوعات قبول کرده است)، — آنوقت شما حق ملتها در تعیین سرنوشت خود را بنام دیگر می‌پذیرید!!

بند ۸. مؤلف «بلشویسم را در مقیاس اروپای باختری» اعلام می‌کند (و اضافه می‌کند که «موضع شما نیست»).

من برای تمایل به چسبیدن بکلمه «بلشویسم» اهمیتی قایل نیستم، چونکه چنین «بلشویکهای قدیم» را می‌شناسم که پناه بر خدا. فقط می‌توانم بگویم یقین کامل دارم «بلشویسم در مقیاس اروپای باختری» که مؤلف اعلام می‌دارد نه بلشویسم است و نه مارکسیسم، بلکه نوع کوچکی از «اکنونیسم» سابق است.

بنظر من یکسال آزرگار اعلام بلشویسم جدید و اکتفا به آن مافوق ممنوعیت و سبکی و عدم‌حزبیت است. آیا مگر وقت آن نیست که فکری بشود و چیزی برای رفقا عرضه گردد که این «بلشویسم در مقیاس اروپای باختری» را بطور مربوط و کامل تشریح نماید؟ مؤلف تفاوت موجود میان مستعمرات و ملتهای ستمکش اروپا را (در رابطه با این مسئله) ثابت نکرده و نمی‌تواند به اثبات رساند.

در نظر هلندیها و P. S. D. نفی تعیین سرنوشت خود نه تنها و حتی نه آندرها سردرگمی است، زیرا گورتر در واقع آنرا هم مانند اعلامیه لهستانیها در کنفرانس تسیمروالد قبول داشت

بلکه نتیجه<sup>۱</sup> وضع خاص ملتهای آنها (ملتهای کوچک با سنن دیرین و ادعای عظمت‌طلبی) است.

حداکثر بی‌فکری و ساده‌لوحی است که آنچیزی را که در دیگران طی ده‌ها سال مبارزه با بوژوازی ناسیونالیستی فریب‌دهنده مردم رشد کرده است، بطور مکانیکی و بدون انتقاد پذیرفت و تکرار کرد. اتفاقاً مردم آنچیزی را پذیرفته‌اند که نباید پذیرفت.

در ماه‌های اوت - سپتامبر	از روی متن مجموعه <sup>۲</sup>
سال ۱۹۱۶ نوشته شده است.	آثار و. ای. لنین،
برای نخستین بار	چاپ ۵، جلد ۳۰،
در سال ۱۹۲۹ در شماره <sup>۳</sup>	ص ۵۹ - ۶۷ ترجمه و
۱۵ مجله <sup>۴</sup> «پلشویک» چاپ	چاپ شده است.
شده است.	

# برنامه جنگی انقلاب پرولتری (۵۷)

در هلند، اسکاندیناوی و سوئیس از میان سوسیالدمکراتهای انقلابی که بر ضد ادعاهای دروغین سوسیالیست‌ها درباره «دفاع از میهن» در جنگ امپریالیستی کنونی مبارزه می‌کنند نغمه‌هایی بگوش می‌رسد دایر بر اینکه ماده جدیدی درباره «خلع سلاح» جانشین ماده قدیمی برنامه حداقل سوسیالدمکراسی درباره «میلیس» یا «تسلیح مردم» گردد. روزنامه «Jugend-Internationale» (۵۸) پیرامون این مطلب بحث را آغاز کرده و در شماره سوم خود سرمقاله‌ای بنفع خلع سلاح درج نموده است. متأسفانه ما در تزه‌های ر. گریم (۵۹) هم گذشت و اغماضی نسبت به ایده «خلع سلاح» می‌بینیم. در مجله‌های «Neues Leben» (۶۰) و «Vorboten» هم باب مباحثه گشوده شده است.

نظریات مدافعان خلع سلاح را از نزدیک بررسی کنیم.

## ۱

برهان اصلی این است که خواست خلع سلاح، روشن‌ترین و قاطع‌ترین و پیگیرترین مظهر مبارزه هرگونه میلیتاریسم و هر نوع جنگ است.

ولی گمراهی اساسی هواداران خلع سلاح هم در همین برهان اصلی است. سوسیالیست‌ها، چنانچه از سوسیالیست بودن عدول نکرده باشند، نمی‌توانند با هر جنگی مخالف باشند.

اولاً سوسیالیست‌ها هرگز مخالف جنگهای انقلابی نبوده و نمیتوانند باشند. بورژوازی کشورهای «بزرگ» امپریالیستی سرتاپا جنبه ارتجاعی بخود گرفته است، و جنگی را که اکنون این بورژوازی بدان مشغول است، ما یک جنگ ارتجاعی و برده‌داری و تبهکارانه می‌شماریم. ولی ببینیم جنگ برضد این بورژوازی چه جنبه‌ای دارد؟ مثلاً جنگی که ملت‌های تحت ستم این بورژوازی یعنی ملت‌های وابسته یا مستعمره این بورژوازی برای رهائی خود می‌کنند؟ در تزه‌های گروه «انترناسیونال»، بند پنجم، چنین می‌خوانیم: «در دوران این امپریالیسم لجام‌گسیخته وقوع هیچگونه جنگ ملی امکان ندارد» — این نکته مسلماً نادرست است.

تاریخ قرن بیستم، این قرن «امپریالیسم لجام‌گسیخته» پر از جنگ‌های مستعمراتی است. ولی آنچه را که ما اروپائیها، ما ستمگران امپریالیستی اکثریت ملت‌های جهان با شوینیسیم پلید ذاتی اروپائی خود «جنگ مستعمراتی» می‌نامیم اغلب همان جنگ‌های ملی یا قیام‌های ملی این ملل ستمکش است. اتفاقاً یکی از مهمترین ویژگی‌های امپریالیسم این است که سیر رشد و تکامل سرمایه‌داری را در عقب‌مانده‌ترین کشورها تسریع نموده و بدین ترتیب بر وسعت دامنه مبارزه علیه ستمگری ملی می‌افزاید و آنرا شدت می‌دهد. و این — واقعیتی است. و از اینجا ناگزیر این نتیجه بدست می‌آید که امپریالیسم باید در موارد زیاد موجب پیدایش جنگ‌های ملی شود. یونیئوس در جزوه خود از «تزه‌های» نامبرده دفاع می‌کند و می‌گوید در دوران امپریالیسم هر نوع جنگ ملی برضد یکی از دولت‌های بزرگ امپریالیستی بدخالت دولت دیگر منجر می‌شود که با اولی رقابت می‌کند و خود نیز دولت بزرگ امپریالیستی است، و بدین ترتیب هر جنگ ملی بجنگ امپریالیستی مبدل می‌گردد. ولی این برهان هم نادرست است. چنین چیزی ممکن است، ولی نه همیشه اینطور. بسیاری از جنگ‌های مستعمراتی در سالهای ۱۹۰۰ — ۱۹۱۴ از طریق دیگر وقوع پیوسته‌اند. و اصولاً خنده‌آور است اگر بگوئیم مثلاً پس از جنگ

کنونی، چنانچه در نتیجه آن کشورهای درگیر جنگ بکلی از پای در آیند «ممکن نیست» «هیچ گونه» جنگ ملی، ترقیخواهانه و انقلابی از طرف مثلاً چین به اتفاق هندوستان، ایران، سیام و غیره برضد دول بزرگ بوقوع پیوندد.

نفی هر نوع امکان وقوع جنگهای ملی در شرایط امپریالیسم، از لحاظ تئوری غلط و از لحاظ تاریخی اشتباه آشکار و از لحاظ عملی در حکم شوینیسیم اروپائی است؛ ما که متعلق به ملتتهائی هستیم که صدها میلیون از افراد اروپا، افریقا، آسیا و غیره تحت ستم آنها هستند باید بملتهای ستمکش بگوئیم که جنگ آنها برضد ملتتهای «ما» «غیر ممکن است»!

ثانیاً. جنگهای داخلی نیز جنگ است. کسی که مبارزه طبقات را قبول دارد نمیتواند جنگهای داخلی را که در هر جامعه طبقاتی بمثابه ادامه و رشد و تشدید طبیعی و در موارد معینی اجتناب ناپذیر مبارزه طبقاتی است، قبول نداشته باشد. تمام انقلابهای کبیر مؤید این نکتهاند. نفی جنگهای داخلی یا فراموش کردن آنها بمعنای دچار شدن به ستمها درجه اپورتونیسیم و عدول از انقلاب سوسیالیستی خواهد بود.

ثالثاً، سوسیالیسم پیروزمند در یک کشور هرگز یکباره همه جنگها را بطور کلی از بین نمیبرد. برعکس وقوع آنها را محتمل می شمارد. رشد سرمایه داری در کشورهای مختلف بی نهایت ناموزون صورت می گیرد. در شرایط تولید کالائی طور دیگر هم نمیتواند باشد. از اینجا یک نتیجه مسلم بدست می آید و آن اینکه سوسیالیسم نمیتواند در آن واحد در تمام کشورها پیروز گردد. سوسیالیسم ابتداء در یک یا چند کشور پیروز خواهد شد و بقیه تا مدت زمانی در دوران بورژوازی یا ماقبل بورژوازی باقی خواهند بود. این امر ناچار نه تنها موجب برخورد و درگیری خواهد شد بلکه بورژوازی کشورهای دیگر را وادار بکوشش مستقیم برای قلع و قمع پرولتاریای پیروزمند کشور سوسیالیستی خواهد نمود. در چنین مواردی جنگ از جانب ما قانونی و عادلانه خواهد بود. این جنگ در راه سوسیالیسم

یعنی در راه رهائی ملت‌های دیگر از شر انقیاد بورژوازی خواهد بود. حق کاسلا بجانب انگلس است که در نامه مورخه ۱۲ سپتامبر سال ۱۸۸۲ خود به کائوتسکی، وقوع «جنگ‌های دفاعی» سوسیالیسم پیروزشده را صریحاً ممکن می‌شمارد و منظورش همان دفاع پرولتاریای پیروزمند در برابر بورژوازی سایر کشورهاست.

جنگ فقط زمانی غیر ممکن می‌شود که ما بورژوازی را نه تنها در یک کشور بلکه در تمام کشورها سرنگون سازیم و بطور قطعی بر آن غالب آئیم و از آن سلب مالکیت نمائیم. از نقطه نظر علمی هم سراپا غلط و بکلی ضدانقلابی خواهد بود اگر آنچه را که اتفاقاً از همه مهمتر است یعنی سرکوب و دفع مقاومت بورژوازی را که دشوارترین کارها و در موقع انتقال به سوسیالیسم بیش از همه مستلزم مبارزه است، نادیده انگاریم یا آن را پرده‌پوشی نمائیم. راهبان «اجتماعی» و اپورتونیست‌ها همیشه برای خیالبافی درباره سوسیالیسم مسالمت‌آمیز آتی آماده هستند، ولی فرق آنان با سوسیال‌دمکرات‌های انقلابی اتفاقاً در این است که نمی‌خواهند درباره مبارزه شدید طبقاتی و جنگ‌های طبقاتی بمنظور ایجاد این آینده درخشان تفکر و تأمل نمایند.

ما نباید بگذاریم با حرف اغفال‌مان کنند. مثلاً مفهوم «دفاع از میهن» برای خیلی‌ها نفرت‌انگیز است، زیرا اپورتونیست‌های آشکار و کائوتسکیست‌ها بکمک آن، دروغ بورژوازی را در جنگ غارتگرانه کنونی استتار و پرده‌پوشی می‌کنند. و این واقعیتی است. ولی از این واقعیت چنین نتیجه‌گیری نمی‌شود که ما باید از تفکر درباره اهمیت شعارهای سیاسی دست بکشیم. «دفاع از میهن» را در جنگ کنونی فقط وقتی می‌توان تصدیق کرد که جنگ «عادلانه» و مطابق با منافع پرولتاریا شمرده شود و بس، زیرا هیچ جنگی امکان هجوم را منتفی نمی‌سازد. سفاکت صرف خواهد بود هر آینه اگر «دفاع از میهن»، از طرف ملل ستمکش در جنگ آنها علیه کشورهای بزرگ امپریالیستی و یا از طرف پرولتاریای پیروزمند در جنگ آن برضد فلان گالیقه دولت بورژوازی نفی شود.

از نقطه نظر تئوری کاملاً اشتباه خواهد بود اگر فراموش شود که هر جنگی فقط ادامهٔ سیاست با وسایل دیگر است؛ جنگ اسپریالیستی کنونی ادامهٔ سیاست اسپریالیستی دو گروه از کشورهای بزرگ است و این سیاست معلول مجموعهٔ مناسبات دوران اسپریالیستی بوده و از آن نیرو می‌گیرد. ولی همین دوران ناگزیر باید موجب پیدایش سیاست مبارزهٔ برضد ستمگری ملی و سیاست مبارزهٔ پرولتاریا برضد بورژوازی گردد و به آن نیرو و توان بخشد و بهمین جهت اولاً قیامها و جنگهای ملی انقلابی و ثانیاً جنگها و قیامهای پرولتاریا برضد بورژوازی و ثالثاً وحدت هر دو نوع جنگهای انقلابی و غیره را ممکن و ناگزیر می‌سازد.

## ۲

ملاحظات کلی زیرین نیز به این مطلب افزوده می‌شود. طبقهٔ ستمکش که برای فرا گرفتن طرز بکار بردن اسلحه و بدست آوردن آن نکوشد فقط شایستهٔ آنست که با وی همانند برده رفتار شود. زیرا اگر ما به پاسیفیست بورژوازمشرب ویا به اپورتونیست مبدل نشده باشیم نمی‌توانیم این نکته را فراموش کنیم که در جامعهٔ طبقاتی زندگی می‌کنیم و جز مبارزهٔ طبقاتی راه خروج دیگری از آن وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. در هر جامعهٔ طبقاتی اعم از اینکه مبتنی بر بردگی یا سواژ باشد ویا مانند امروز بر کار مزدوری، در هر حال طبقهٔ ستمگر مسلح است. نه تنها ارتش دائمی فعلی، بلکه پلیس فعلی نیز — حتی در دموکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی مانند سوئیس — تسلیح بورژوازی برضد پرولتاریاست. این حقیقت بقدری ساده و روشن است که تصور نمی‌رود بمکتب روی آن نیازی باشد. فقط کافی است یادآور شویم که در کشورهای سرمایه‌داری چگونه از ارتش برضد اعتصابکنندگان استفاده می‌شود. مسلح شدن بورژوازی برضد پرولتاریا یکی از بزرگترین و اساسی‌ترین و مهمترین واقعیات جامعهٔ معاصر سرمایه‌داری است. آنوقت در



مقابل یک چنین واقعیتی به سوسیالدمکراتهای انقلابی پیشنهاد می‌شود درخواست «خلع سلاح» را مطرح نمایند! این خواست درست برابر است با عدول کامل از نظرگاه مبارزه طبقاتی و دست کشیدن از هر اندیشه انقلابی. شعار ما باید مسلح شدن پرولتاریا برای پیروزی بر بورژوازی، سلب مالکیت از آن و خلع سلاح آن باشد. این یگانه تاکتیک ممکن طبقه انقلابی، تاکتیکی است که از تکامل عینی میلیتاریسم سرمایه‌داری ناشی شده و معلول این تکامل است. پرولتاریا فقط پس از خلع سلاح بورژوازی می‌تواند بدون خیانت برسالت جهانشمول تاریخی خود اصولاً هر نوع سلاحی را دور اندازد، و شکی نیست که همین کار را خواهد کرد—ولی فقط آنوقت و هرگز نه زودتر از آن.

اگر جنگ کنونی در میان سوسیالیستهای مسیحی مرتجع و خرده بورژواهای گریه و زاری کن فقط دهشت و هراس و فقط انزجار از هر نوع استعمال اسلحه، از خونریزی، مرگ و غیره تولید می‌کند، ما در برابر آن باید بگوئیم: جامعه سرمایه‌داری همیشه مایه دهشت بی پایان بوده و هست. لذا اگر این ارتجاعی‌ترین جنگها پایان دهشتباری برای این جامعه تهیه می‌پندد دلیلی نیست که نوید شویم. و حال آنکه بمیان کشیدن «خواست» خلع سلاح—یا بعبارت دقیقتر آرزوی خلع سلاح—در چنین موقعی که نیروهای خود بورژوازی در برابر انظار همه موجبات را برای یگانه جنگ مجاز و انقلابی یعنی جنگ داخلی برضد بورژوازی اسپریالیستی فراهم می‌کنند—بمعنای واقعی چیزی جز مظهر یأس و نویدنی نیست.

هر کس بگوید که این تئوری دور از زندگی است ما دو واقعیت تاریخی جهانشمول را بوی یادآور خواهیم شد: نقش تراستها و کار زنان در کارخانه‌ها، از یک طرف، و کمون سال ۱۸۷۱ و قیام دسامبر سال ۱۹۰۵ در روسیه، از طرف دیگر.

کار بورژوازی عبارت است از بسط و توسعه تراستها، کشاندن کودکان و زنان بکارخانه‌ها، شکنجه آنان در آنجا، فاسد نمودن آنان، محکوم کردن آنها به منتها درجه فقر و نیاز. ما «خواهان» چنین

بسط و توسعه‌ای نیستیم و از آن «پشتیبانی» نکرده، بلکه علیه آن مبارزه می‌کنیم. ولی چگونه مبارزه می‌کنیم؟ ما میدانیم که تراستها و کار زنان در کارخانه‌ها پدیده‌های مترقی هستند. ما نمی‌خواهیم به عقب یعنی بسوی صنایع دستی و سرمایه‌داری ماقبل انحصاری و بدورانی که زنان بکار خانگی مشغول بودند، باز گردیم. از طریق تراستها و غیره به پیش و فراتر از آن بسوی سوسیالیسم!

این استدلال با تغییرات لازم در مورد میلیتاریزاسیون (نظامی کردن - م.) فعلی مردم نیز صدق می‌کند. امروز بورژوازی امپریالیستی نه تنها کلیه مردم بلکه جوانان را نظامی می‌کند و فردا شاید به نظامی کردن زنان نیز بپردازد. ما باید در این باره بگوئیم: چه بهتر! هر چه سریعتر به پیش! هر قدر این کار سریعتر انجام گیرد، بهمان نسبت قیام مسلحانه برضد سرمایه‌داری نزدیکتر می‌شود. اگر سوسیال‌دمکراتها سرمشق کمون را فراموش نکرده باشند، چگونه می‌توانند از نظامی کردن جوانان و غیره ترس بدل راه دهند؟ این یک «تئوری دور از زندگی» نیست، آرزو نیست، بلکه واقعیت است. و راستی خیلی بد می‌بود اگر سوسیال‌دمکراتها برخلاف کلیه واقعیات اقتصادی و سیاسی، در این مورد شک و تردید بدل راه می‌دادند که دوران امپریالیستی و جنگهای امپریالیستی ناگزیر باید به تکرار این واقعیات منجر گردد.

یکی از بورژواهای ناظر جریانات کمون در ماه مه سال ۱۸۷۱ در یکی از روزنامه‌های انگلیسی چنین نوشته بود: «اگر ملت فرانسه فقط از زنان تشکیل می‌شد چه ملت وحشتناکی از کار در می‌آمد!». زنان و کودکان از سیزده ساله به بالا هنگام کمون دوش بدوش سردان می‌جنگیدند. در نبردهای آتی برای سرنگون ساختن بورژوازی جز این نخواهد بود و هنگامیکه بورژوازی بسیار مسلح کارگران بدمسلح شده یا بی‌سلاح را بگلوله خواهد بست زنان پرولتر دست روی دست گذاشته، بی‌کار ننشسته و مانند سال ۱۸۷۱ دست به اسلحه خواهند برد و از ملتهای مرعوب فعلی یا بعبارت دقیقتر از جنبش کارگری کنونی که اپورتونیست‌ها بیش از دولتها سازمان آنرا مختل ساخته‌اند

— بدون شک، دیر یا زود ولی مسلماً بدون تردید اتحاد بین‌المللی پرولتاریای انقلابی «ملت‌های وحشتناک» بوجود خواهد آمد.

حالا میلیتاریسمیون در تمام شئون زندگی اجتماعی رخنه می‌کند. امپریالیسم عبارت است از مبارزه شدید دولتهای بزرگ برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان و بهمین جهت هم ناگزیر باید در کلیه کشورهای خواه بیطرف و خواه کوچک بطور فزاینده‌ای میلیتاریسمیون را تشدید نماید. ولی زنان پرولتر در مقابل این عمل چه خواهند کرد؟؟ آیا فقط بهر جنگی و هر چیزی که بهجنگ مربوط است لعنت خواهند فرستاد و فقط درخواست خلع سلاح خواهند نمود؟ زنان طبقه ستمکش که طبقه واقعاً انقلابی است هرگز بهچنین نقش ننگینی تن نخواهند داد. آنها بفرزندان خود خواهند گفت: «تو بزودی بزرگ خواهی شد. بتو اسلحه خواهند داد. آنرا بگیر و فنون نظامی را بخوبی بیاموز. این دانش برای پرولترها ضروری است، اما نه برای آنکه نظیر جنگ کنونی و طبق نصایحی که خائنین بسوسیالیسم بتو می‌کنند آنرا برضد برادران خود یعنی کارگران سایر کشورها بکار بری، بلکه برای آنکه برضد بورژوازی کشور خود مبارزه کنی و به استثمار و فقر و جنگ نه از راه نیات حسنه بلکه از راه پیروزی بر بورژوازی و خلع سلاح آن خاتمه دهی».

اگر از یک چنین تبلیغات، بویژه چنین تبلیغاتی در مورد جنگ کنونی، خودداری شود، در اینصورت بهتر است کلمات پرآب‌وتاب درباره سوسیال‌دمکراسی انقلابی بین‌المللی و انقلاب سوسیالیستی و جنگ برضد جنگ بهیچوجه بر زبان رانده نشود.

## ۳

هواداران خلع سلاح با ماده «مسلح کردن مردم» در برنامه مخالفت می‌ورزند، زیرا به ادعای آنها گویا خواست اخیر با سهولت بیشتری راه را برای گذشت نسبت به اپورتونیسم هموار می‌کند. ما قبلاً مهمترین نکات یعنی رابطه خلع سلاح را با مبارزه طبقاتی و انقلاب

اجتماعی بررسی کردیم. حال رابطه میان خواست خلع سلاح و اپورتونیسیم را مورد بررسی قرار می‌دهیم. یکی از مهمترین دلایل غیرقابل قبول بودن این خواست، همانا این است که خواست ناسپرده و توهمات ناشی از آن ناگزیر موجب ضعف و ناتوانی مبارزه ما با اپورتونیسیم می‌گردد.

بدون تردید این مبارزه مهمترین مسئله<sup>۶</sup> روز انترناسیونال است. اگر مبارزه علیه اسپریالیسم، بطور لاینفک با مبارزه علیه اپورتونیسیم توأم نباشد، جز عبارت‌پردازی پوچ یا فریب و اغفال چیز دیگری نخواهد بود. یکی از نقائص عمده تسیمروالد و کینتال (۶۱) و یکی از دلایل اساسی ورشکستگی احتمالی این نطفه‌های انترناسیونال سوم همانا این است که مسئله<sup>۷</sup> مبارزه با اپورتونیسیم، بطور آشکار حتی مطرح هم نشد، تا چه برسد بحل آن از لحاظ لزوم گسیختن پیوند با اپورتونیسیم. اپورتونیسیم — موقتاً — در درون جنبش کارگری اروپا پیروز گردیده است. اپورتونیسیم در همه<sup>۸</sup> بزرگترین کشورها دو شکل عمده بخود گرفته است: یکی — سوسیال اسپریالیسم بی‌پرده و وقیح و بهمین جهت کمتر خطرناک که حضرات پلخانف‌ها، شیدمان‌ها، لگین‌ها، آلبر توهاها و ساباها، واندرولده‌ها، هایندمان‌ها، هندرسن‌ها و غیره نمایندگان آن هستند و دیگری اپورتونیسیم مستور و در پرده یعنی کائوتسکیستی: کائوتسکی — هاآزه و «گروه کار سوسیال دمکراسی» (۶۲) در آلمان؛ لونگه، پرسمان، مایراس و دیگران در فرانسه؛ رامسی ماکدونالد و دیگر پیشوایان «حزب مستقل کارگر» در انگلستان (۶۳)؛ مارتف، چخیدزه و سایرین در روسیه؛ تروس و سایر رفرمیستهای به اصطلاح چپ در ایتالیا نمایندگان آن بشمار می‌روند.

اپورتونیسیم بی‌پرده، با انقلاب، با جنبشها و انفجارهای انقلابی نوپا آشکارا مخالف است و با دولتها به اشکال مختلف — از شرکت در کابینه گرفته تا شرکت در کمیته‌های صنایع جنگی (در روسیه) (۶۴) اتحاد مستقیم دارد. اپورتونیستهای مستور و در پرده یعنی کائوتسکیستها، برای جنبش کارگری خیلی مضرت‌تر و خطرناک‌ترند،

زیرا دفاع از اتحاد با اولیها را در زیر جملات ظاهر فریب و ظاهراً «مارکسیستی» و شعارهای پاسیفیستی پنهان می‌دارند. علیه این هر دو شکل اپورتونیسم که در حال حاضر مسلط است، باید در کلیه عرصه‌های سیاست پرولتری یعنی در پارلمانها، اتحادیه‌های صنفی، اعتصابها، در مسائل مربوط به جنگ و غیره مبارزه شود. خصوصیت عمده‌ایکه این دو شکل اپورتونیسم مسلط را متمایز می‌سازد این است که در آنها مسئله مشخص رابطه جنگ کنونی با انقلاب و سایر مسائل مشخص انقلاب مسکوت گذارده و پرده‌پوشی می‌شود و یا با کنایه و اشاره بقدرغن‌پلیسی مورد تفسیر قرار می‌گیرد. و این عمل هم با وجود تذکرات بیشماری است که قبل از جنگ خواه بطور غیر رسمی و خواه در بیانیه بال (۶۵) بطور رسمی در مورد رابطه این جنگ قریب‌الوقوع با انقلاب پرولتری داده شده بود. نقص عمده خواست خلع سلاح نیز این است که در آن کلیه مسائل مشخص انقلاب نادیده گرفته می‌شود. شاید هواداران خلع سلاح طرفدار یکتوع کاملاً جدید انقلاب یعنی انقلاب سفید هستند؟

باری. ما بهیچوجه مخالف با مبارزه بخاطر رفم نیستیم و نمی‌خواهیم این امکان اسفبار را نادیده بگیریم که در بدترین شرایط یعنی چنانچه با وجود انفجارهای کثیر ناشی از خشم و نارضائی توده‌ها و علیرغم تمام مساعی ما، از جنگ کنونی، انقلاب پدید نیاید — بشریت گرفتار جنگ دوم امپریالیستی خواهد شد. ما طرفدار برنامه رفمهای هستیم که همچنین علیه اپورتونیستها متوجه باشد. اپورتونیستها خیلی شاد می‌شدند اگر ما مبارزه در راه رفم را تنها به آنها واگذار می‌نمودیم و خودمان در ماوراء ابرهای بلند یک «خلع سلاح» مبهم مفقود می‌شدیم و با فرار از یک واقعیت اسفبار خود را نجات می‌دادیم. «خلع سلاح» بهیچوجه مبارزه برضد یک واقعیت نامطلوب نبوده بلکه همانا فرار از این واقعیت است.

آنچه ما در چنین برنامه‌ای خواهیم گفت تقریباً بدینقرار است: «شعار دفاع از میهن و تصدیق آن در جنگ امپریالیستی سالهای

۱۹۱۴-۱۹۱۶ چیزی جز مایهٔ فساد جنبش کارگری با اکاذیب بورژوازی نیست». دادن یک چنین پاسخ مشخص به پرسشهای مشخص از لحاظ تئوری صحیح تر از خواست خلع سلاح و امتناع از «هر نوع» دفاع از میهن بوده و برای پرولتاریا بسی مفیدتر و برای اپورتونیستها تحمل ناپذیرتر است. و ما می توانستیم این نکته را نیز اضافه نمائیم که «بورژوازی همهٔ کشورهای بزرگ امپریالیستی، اعم از انگلستان، فرانسه، آلمان، اتریش، روسیه، ایتالیا، ژاپن و ایالات متحدهٔ آمریکا بقدری جنبهٔ ارتجاعی گرفته و بقدری برای استقرار سلطهٔ خود بر جهان بتلاش افتاده است که هرگونه جنگی از طرف این بورژوازی این کشورها فقط می تواند جنگ ارتجاعی باشد. پرولتاریا نه تنها باید با هر نوع جنگی از این قبیل مخالفت ورزد، بلکه باید خواستار شکست دولت «خود» در چنین جنگهایی باشد و چنانچه قیام بمنظور جلوگیری از جنگ بموفقیت نرسد از این شکست برای قیام انقلابی استفاده نماید».

در مورد مسئلهٔ میلیس ما باید چنین بگوئیم: ما با میلیس بورژوازی موافق نیستیم و فقط طرفدار میلیس پرولتری هستیم. بنابر این نه فقط برای ارتش دائمی بلکه برای میلیس بورژوازی نیز حتی در کشورهای مثل ایالات متحده یا سوئیس، نروژ و غیره نباید «یک دینار و یک نفر» تخصیص یابد. بویژه که ما می بینیم در آزادترین کشورهای جمهوری نیز (مثلاً در سوئیس) میلیس روزبروز و بخصوص در سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۱ بیشتر جنبهٔ پرموسی بخود گرفته که روزبروز از آن برای بسیج نیرو برضد اعتصاب کنندگان بیشتر استفاده شده است. ما می توانیم طلب کنیم: افسران از طرف مردم انتخاب شوند و هرگونه دادگاه نظامی منحل گردد، حقوق کارگران خارجی و بومی برابر باشد (این ماده بویژه برای آن کشورهای امپریالیستی حایز اهمیت است که نظیر سوئیس به تعدادی فزاینده و با بیشمری هرچه بیشتر کارگران خارجی را استثمار می کند و آنها را از کلیهٔ حقوق محروم میدارد)، سپس قرضاً هر صد تن از اهالی یک کشور معین حق داشته باشند برای فرا گرفتن فنون نظامی سازمانهای آزاد

تشکیل دهند و مربیان خود را آزادانه برگزینند و مواجب این مربیان از محل بودجه دولت پرداخته شود و غیره و غیره. فقط با وجود چنین شرایطی است که پرولتاریا می‌تواند فن جنگ را حقیقتاً برای خود و نه برای برده‌داران خود بیاموزد و مصالح پرولتاریا بدون شک چنین تعلیماتی را ایجاب می‌کند. انقلاب روس ثابت کرد هر موفقیت جنبش انقلابی ولو موفقیت جزئی آن، — مثلاً تصرف یک شهر، یک کوی صنعتی و یا جلب یک واحد از ارتش — ناگزیر پرولتاریای فاتح را مجبور خواهد کرد بویژه یک چنین برنامه‌ای را بمورد اجرا در آورد.

بالاخره بدیهی است که تنها با برنامه نمی‌توان با اپورتونیسیم مبارزه کرد، بلکه باید بلاانحراف مراقبت بود تا برنامه‌ها واقعاً بموقع اجرا گذاشته شود. بزرگترین اشتباه شوم انترناسیونال دوم ورشکسته این بود که گفتارش با کردار مطابقت نداشت و در آن عادت یسالوسی و عبارت‌پردازیهای بیش‌زمانه انقلابی نشوونما می‌یافت (روش کنونی کائوتسکی و شرکاء را نسبت به مانیفست بال در نظر بگیرید). خلع سلاح بمشابه یک ایده اجتماعی — یعنی ایده‌ای که زائیده محیط معین اجتماعی است و در محیط اجتماعی معینی می‌تواند مؤثر واقع شود و البته بصورت هوس شخصی باقی نمی‌ماند — ظاهراً زائیده شرایط «آرام» مخصوصی است که استثنائاً در زندگی برخی از کشورهای کوچک وجود داشته است. این کشورها مدتی بس طولانی از سر راه جهانی جنگهای خونین برکنار بودند و امیدوارند بهمین منوال برکنار مانند. برای اطمینان از این نکته کافی است مثلاً کمی در استدلال هواداران نروژی خلع سلاح تعمق شود که می‌گویند: «ما کشور کوچکی بیش نیستیم، ارتش ما کوچک است و در برابر کشورهای بزرگ کاری از دست‌مان ساخته نیست» (وبه این جهت در مورد جلب اجباری به اتحاد امپریالیستی با هر یک از گروههای کشورهای بزرگ نیز ناتوانیم)... «ما می‌خواهیم در گوشه دورافتاده خود آسوده زیسته و سیاست کناره‌جویی خود را ادامه دهیم و از این رو طلب می‌کنیم خلع سلاح عملی شود و دادگاههای حکمیت

حتماً تشکیل گردد و بیطرفی دائمی ما محفوظ ماند و غیره و غیره» («دائمی» — لابد نظیر بیطرفی دائمی بلژیک؟).

کوشش مذبحخانه کشورهای کوچک برای برکنار ماندن، تمایل خرده بورژوائی برای حتی الامکان دور بودن از نبردهای عظیم تاریخ جهانی، استفاده از وضع نسبتاً انحصاری خود برای باقی ماندن در یک وضع مطلقاً پسیف — آن شرایط عینی اجتماعی است که می تواند تا حدود معینی موفقیت ایده خلع سلاح و اشاعه آنرا در برخی از کشورهای کوچک تأمین نماید. بدیهی است این تمایل یک تمایل ارتجاعی و تماماً مبتنی بر اوهام است، زیرا امپریالیسم بهر نحوی شده کشورهای کوچک را بگرداب اقتصاد و سیاست جهانی می کشاند.

مثلاً شرایط عینی امپریالیستی سوئیس موجب پیدایش دو خطه‌شی در جنبش کارگری این کشور شده است: اپورتونیست‌ها که با بورژوازی متحد شده‌اند می کوشند از سوئیس یک فدراسیون جمهوری دمکراتیک انحصاری تشکیل دهند تا بدین طریق از توریستهای بورژوازی امپریالیستی تحصیل سود نمایند و از این موقعیت انحصاری «آرام و بی سروصدا» حتی المقدور با مزایای بیشتر و آرامش بیشتر استفاده کنند.

سوئیسال دمکراتهای واقعی سوئیس می کوشند از آزادی نسبی سوئیس و موقعیت «بین المللی» آن برای کمک به پیروزی اتحاد فشرده عناصر انقلابی احزاب کارگری اروپا استفاده نمایند. سوئیس بقدرت خدا بزبان «مخصوصی خود» صحبت نکرده بلکه بسه زبان جهانی و آنهم بزبانهای کشورهای محارب همسایه خود صحبت می کند. اگر بیست هزار عضو حزب سوئیس هر یک دو سانتیم در هفته بعنوان «سالیات فوق العاده جنگی» می پرداختند، سالیانه بیست هزار فرانک دریافت می داشتیم و این مبلغ برای آنکه تمام حقایق مربوط بهخشم و نفرتی که هم اکنون میان کارگران آغاز شده و نیز حقایق مربوط به برادرخواندگی آنها در سنگرها و امیدواریهای آنان به استفاده انقلابی از اسلحه بپردازد بورژوازی امپریالیستی کشورهای



«خودی» و غیره با وجود ممانعت ستادهای کل بسه زبان متناوباً چاپ شود و میان کارگران و سربازان کشورهای درگیر جنگ پخش گردد، بیش از حد کافی بود.

هیچکدام از اینها تازگی ندارد، و این درست همان کاری است که بهترین روزنامه‌ها از قبیل «La Sentinelle» (۶۶)، «Volksrecht» (۶۷) و «Bernener Tagwacht» (۶۸) انجام می‌دهند، ولی متأسفانه بحد کافی انجام نمی‌گیرد. فقط از راه چنین فعالیتی است که قرار عالی کنگره حزبی آرائو (۶۹) می‌تواند به‌چیز عالیتر از قرار صرفاً عالی تبدیل شود.

اکنون مسئله مورد توجه ما این است که آیا خواست خلع سلاح با خطبشی انقلابی سوسیال‌دمکراتهای سوئیس مطابقت دارد یا نه؟ مسلماً نه. «خلع سلاح» از نظر عینی — برنامه — کاملاً ملی و اختصاصاً ملی کشورهای کوچک است و بهیچوجه برنامه انترناسیونالیستی سوسیال‌دمکراسی انقلابی انترناسیونالیستی شمرده نمی‌شود.

در سپتامبر سال ۱۹۱۶  
بزبان آلمانی نوشته  
شده است.  
برای نخستین بار  
در ماههای سپتامبر  
و اکتبر سال ۱۹۱۷  
در شماره‌های ۹ و ۱۰  
روزنامه «Jugend-Internationale»  
چاپ شده است.

از روی متن مجموعه  
آثار و. ای. لنین،  
چاپ ۵، جلد ۳۰،  
ص ۱۳۱ — ۱۴۳  
ترجمه و چاپ شده  
است.



## توضیحات

۱- مانیفست «جنگ و سوسیال دموکراسی روسیه» نخستین سند رسمی کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بود که موضع و نظر حزب بلشویک را در مورد جنگ جهانی امپریالیستی که آغاز شده بود، نشان می داد. این مانیفست در روسیه و در خارجه وسیعاً انتشار یافت. مانیفست کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بعنوان سند رسمی بیانگر موضع این حزب در مورد جنگ برای بوروی بین المللی سوسیالیستی (ارگان اجرائی انترناسیونال دوم) و برای برخی از روزنامه های سوسیالیستی انگلستان، آلمان، فرانسه، سوئد و سوئیس فرستاده شد. بدستور و. ای. لنین مانیفست کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه برای کنفرانس سوسیالیست های کشورهای بیطرف هم ارسال گردید. مهمترین مواد و شعارهای حزب که در مانیفست بیان شده بود، در بیانیه های بلشویکی منتشره در بسیاری از مراکز بزرگ صنعتی روسیه انعکاس یافت. ص - ۵

۲- یونکرها - اشراف زمیندار پروس. ص - ۵

۳- کمون پاریس سال ۱۸۷۱ - نخستین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ، دولت انقلابی طبقه کارگر که انقلاب پرولتری آنرا در پاریس بوجود آورد و ۷۲ روز - از ۱۸ ماه مارس تا ۲۸ ماه مه سال ۱۸۷۱ برقرار بود. ص - ۸

۴- از آغاز جنگ، نمایندگان بلشویک در دومای چهارم دولتی آ. ی. بادایف، م. ک. مورانف، گ. ای. پتروفسکی، ف. ن. سامویلف

و ن. ر. شاگف جداً بدفاع از منافع طبقه کارگر پرداختند و به پیروی از خطمشی حزبی از دادن رأی برله واگذاری اعتبارات جنگی به تزاریسیم امتناع ورزیدند و به افشای جنبه اسپریالیستی و ضدسرمدی جنگ پرداختند و حقایق مربوط به جنگ را برای کارگران توضیح می دادند و آنها را برای مبارزه علیه تزاریسیم، بورژوازی و ملاکان برمی انگیزتند. نمایندگان بلشویک بعلت فعالیت انقلابی در زمان جنگ محاکمه شدند و بسیری تبعید گشتند. ص - ۹

۵ - بلافاصله پس از آغاز جنگ کمیته بلشویکها در پتربورگ شبنامه ای انتشار داد و در آن از کارگران و سربازان خواست برای مبارزه علیه جنگ و حکومت مطلقه با شعارهای: «مردم باد سلطنت مطلقه!»، «زنده باد سوسیالیسم!»، «زنده باد جمهوری دمکراتیک!» متشکل شوند. در ماه اوت کمیته پتربورگ بیانیه غیر مجاز دیگری علیه جنگ صادر کرد و در آن به تشکل و ذخیره کردن اسلحه دعوت نمود. ص - ۹

۶ - «Sozialistische Monatshefte» «ماهنامه سوسیالیستی» - مجله ای که ارگان عمده اپورتونیست های آلمانی و یکی از ارگانهای اپورتونیسم بین المللی بود و از سال ۱۸۹۷ تا ۱۹۳۳ در برلن چاپ و منتشر می شد. این مجله در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) موضع سوسیالیستونیستی داشت. ص - ۹

۷ - کنگره بین المللی سوسیالیستی در اشتوتگارت (هفتمین کنگره انترناسیونال دوم) از ۱۸ تا ۲۴ اوت سال ۱۹۰۷ برپا بود. در این کنگره ۸۸۶ نماینده از احزاب سوسیالیست و اتحادیه های صنفی شرکت داشتند.

کنگره مسائل زیر را بررسی کرد: ۱) میلیتاریسم و تصادمات بین المللی؛ ۲) مناسبات متقابل احزاب سیاسی و اتحادیه های صنفی؛ ۳) مسئله استعمار؛ ۴) مهاجرت کارگران و ۵) حقوق انتخاباتی زنان. در جریان این کنگره و. ای. لنین ضمن مبارزه جدی علیه

اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها در راه اتحاد و همپیوستگی نیروهای چپ در سازمان بین‌المللی سوسیال‌دمکراسی کار بزرگی انجام داد. و. ای. لنین در کار کمیسیون مربوط به مسئلهٔ عمدهٔ «سیلیتاریسم و تصادمات بین‌المللی» شرکت جست. هنگام بحث پیرامون قطعنامهٔ تسلیمی آ. بیل، و. ای. لنین با حکم و اصلاح خود که مورد پشتیبانی سوسیال‌دمکراسی لهستان بود، موفق شد آنرا با روح مارکسیسم انقلابی بکلی تغییر دهد.

تصویب قطعنامهٔ «سیلیتاریسم و تصادمات بین‌المللی» پیروزی بزرگ جناح انقلابی در برابر جناح اپورتونیستی در جنبش بین‌المللی کارگری بود.

کنگرهٔ بین‌المللی سوسیالیستی در کپنهاگ (هشتمین کنگرهٔ انترناسیونال دوم) از ۲۸ اوت تا سوم سپتامبر سال ۱۹۱۰ برپا بود و ۸۹۶ نماینده در آن حضور داشتند. لنین بمنظور متحد ساختن مارکسیست‌های انقلابی در عرصهٔ بین‌المللی، هنگام برپائی این کنگره کنفرانسی با شرکت سوسیالیست‌های چپ که در آن حضور داشتند، تشکیل داد.

کنگره در قطعنامه مربوط به مسئلهٔ مبارزه علیه جنگ — «دادگاههای حکمیت و خلع سلاح»، قطعنامهٔ کنگرهٔ اشتونگارت (۱۹۰۷) «سیلیتاریسم و تصادمات بین‌المللی» را که شامل اصلاحات پیشنهادی و. ای. لنین و ر. لوکزامبورگ بود، و از سوسیالیست‌های همهٔ کشورها طلب می‌شد از بحران اقتصادی و سیاسی ناشیه از جنگ برای سرنگون ساختن بورژوازی استفاده کنند، تأیید نمود. قطعنامه کنگرهٔ کپنهاگ نیز احزاب سوسیالیست و نمایندگان آنها در پارلمان‌ها را ملزم می‌داشت از دولت‌های خود کاهش تسلیحات و حل و فصل اختلافات موجود میان دولت‌ها را از طریق مراجعه به دادگاه حکمیت بخواهند و از کارگران همهٔ کشورها می‌خواست که اعتراضات علیه خطر جنگ را سازمان دهند.

کنگرهٔ بال (بازل) — کنگره فوق‌العادهٔ بین‌المللی سوسیالیستی که روزهای ۲۴ — ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۲ در بال برپا شد. این کنگره برای

حل مسئله مبارزه با خطر جنگ جهانی امپریالیستی که نزدیک می‌شد، خطری که پس از آغاز جنگ اول در بالکان افزایش بیشتر پیدا کرده بود، تشکیل شد و در آن ۵۵۵ نماینده حضور داشتند. در روز گشایش کنگره تظاهرات پرجمعیتی برضد جنگ و میتینگ بین‌المللی اعتراض به جنگ برپا شد.

۲۵ نوامبر بیانیه‌ای در باره جنگ به اتفاق آراء در کنگره تصویب شد. این بیانیه ملتها را از خطر جنگ جهانی که داشت نزدیک می‌شد برحذر میداشت و هدفهای غارتگرانه جنگ را که امپریالیستها در تدارک آن بودند، افشاء می‌کرد و از کارگران همه کشورهای دعوت می‌نمود بمبارزه جدی در راه صلح و علیه خطر جنگ پردازند و «قدرت همبستگی بین‌المللی پرولتاریا را در برابر امپریالیسم سرمایه‌داری قرار دهند». بیانیه بسوسیالیستها توصیه می‌کرد که اگر جنگ امپریالیستی آغاز شود، از بحران اقتصادی و سیاسی ناشیه از جنگ برای مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی استفاده کنند.

پیشوایان انترناسیونال دوم (کائوتسکی، واندرولده و دیگران) در کنگره برله تصویب بیانیه علیه جنگ رأی دادند. اما آنها از آغاز جنگ جهانی امپریالیستی بیانیه بال را هم مانند دیگر تصمیمات کنگره‌های بین‌المللی سوسیالیستی درباره مبارزه با جنگ بهاد فراموشی سپردند و بطرفداری از دولتهای امپریالیستی خود پرداختند. ص - ۱۰

۸ - کادتها (حزب دسکرات مشروطه‌خواه) - حزب عمده بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب در روسیه که در ماه اکتبر سال ۱۹۰۵ تشکیل شد و نمایندگان بورژوازی و شخصیت‌های زمستوائی از سلاکان و روشنفکران بورژوازمشرب در آن عضویت داشتند. کادتها بمنظور اغفال توده‌های زحمتکش اسم بی‌مسئامی روی خود گذاشته و «حزب آزادی خلق» نامیده می‌شدند، ولی در واقع از خواست سلطنت مشروطه پافراتر نمی‌گذاشتند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، کادتها دشمن آشتی‌ناپذیر حکومت شوروی شدند و در همه اقدامات مسلحانه ضدانقلابی و در حملات مداخله‌گران

مسلح بیگانه شرکت داشتند. پس از قلع و قمع مداخله گران مسلح بیگانه و افراد گارد سفید، کادتها در مهاجرت هم از فعالیت ضدانقلابی و ضدشوروی خود دست برنداشتند. ص - ۱۱

۹ - نارودنیچستوو - جریان خرده بورژوائی در جنبش انقلاب روس که در دهه<sup>۱</sup> سالهای ۶۰ - ۷۰ قرن ۱۹ در روسیه پیدا شد. نارودنیکها در راه بحو حکومت مطلقه و واگذاری زمینهای اربابی بدhqنان کوشش می کردند و خود را سوسیالیست می شمردند، ولی سوسیالیسم آنها، تحلیلی بود.

نارودنیکها قانونمندی رشد مناسبات سرمایه داری در روسیه را نفی می کردند و بنا بر این نه پرولتاریا بلکه دهقانان را نیروی عمده انقلابی می شمردند و ایشین روستائی را نقطه<sup>۲</sup> سوسیالیسم تصور می کردند. نارودنیکها نقش توده های مردم را در پروسه<sup>۳</sup> تاریخی منکر بودند و ادعا می کردند که شخصیتهای بزرگ، «قهرمانان»، سازنده تاریخند و نقطه<sup>۴</sup> مقابل توده های سست از نقطه<sup>۵</sup> نظر نارودنیچستوو هستند. نارودنیکها بمنظور تحریک دهقانان برای مبارزه با حکومت مطلقه پروستا بمیان «نارود» (یعنی مردم - م.) رفتند و نامشان هم از همین کلمه مشتق شده است، ولی مورد پشتیبانی مردم قرار نگرفتند. نارودنیچستوو مراحلی را از سر گذراند و از دسکراتیسم انقلابی به لیبرالیسم تحول تدریجی یافت.

در دهه<sup>۶</sup> سالهای ۸۰ - ۹۰ نارودنیکها در راه آشتی با تزاریسیم گام نهادند و مظهر منافع کولاکها بودند و برضد سارکیسیسم مبارزه می کردند. ص - ۱۱

۱۰ - اس ارها (سوسیالیستهای انقلابی) - اعضای حزب خرده بورژوازی در روسیه بودند که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ در نتیجه<sup>۷</sup> اتحاد گروهها و محافل مختلف نارودنیکی تشکیل شد. شیوه<sup>۸</sup> عمده اسارها در مبارزه با تزاریسیم ترور فردی بود. حزب اسارها پس از شکست انقلاب اول روس سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ با پجران مواجه شد: رهبری حزب عملاً از مبارزه انقلابی علیه تزاریسیم

دست کشید. در سالهای جنگ اول جهانی اکثر اسارها، موضع سوسیال‌شوینیستی داشتند. رهبران اسارها پس از سرنگونی تزارسم در فوریه سال ۱۹۱۷ در کابینه دولت موقت بورژوازی شرکت داشتند و با طبقه کارگر که در تدارک انقلاب سوسیالیستی بود، مبارزه میکردند و در سرکوب جنبش دهقانی تاپستان سال ۱۹۱۷ شرکت داشتند. اسارها پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مجدانه علیه حکومت شوروی مبارزه می‌کردند. ص - ۱۱

۱۱ - شورای اشرافیت متحد - سازمان ضدانقلابی ملاکان خاوندی (ملاکان صاحب دهقانان سرف - م.) بود که در ماه مه سال ۱۹۰۶ تشکیل شد و تا اکتبر سال ۱۹۱۷ بموجودیت خود ادامه داد. شورای اشرافیت متحد عملاً به ارگان نیمه‌دولتی مبدل شد و ابتکارات قانونگذاری را در جهت دفاع از منافع صاحبان دهقانان سرف، بدولت دیکته می‌کرد. ص - ۱۵

۱۲ - دکاپریست‌ها - انقلابیون اصیل‌زاده روس که ۱۴ دسامبر سال ۱۸۲۵ علیه نظام حکومت مطلقه قیام کردند. این قیام تارومار شد و شرکت‌کنندگان آن به اعدام یا بزدان با اعمال شاقه و تبعید پسپیری محکوم شدند. ص - ۱۵

۱۳ - رازنچین‌ها - افراد تحصیل کرده غیراشرافی که از تبار طبقات و قشرهای مختلف جامعه: از تبار تجار و روحانیون و خرده‌بورژوازی و دهقانان بودند. ص - ۱۵

۱۴ - و. ای. لنین از رمان «سراغاز» اثر ن. گ. چرنیشفسکی نقل قول می‌کند. ص - ۱۵

۱۵ - ف. انگلس «مطبوعات مهاجرت. ۱ - بیانیه لهستانی». ص - ۱۶

۱۶ - لاسالین‌ها - طرفداران و پیروان لاسال سوسیالیست خورده بورژوا، اعضای سازمان کل کارگری آلمان که در سال ۱۸۶۳ تشکیل شده بود و لاسال نخستین صدر آن بود که برنامه و اساسنامه تاکتیکی



سازمان را تنظیم کرد. مبارزه در راه حق انتخاباتی همگانی، برنامه سیاسی سازمان کل کارگری آلمان شده، ایجاد شرکت‌های تولیدی کارگران با کمک مالی دولت، برنامه اقتصادی آن بشمار می‌رفت. لاسال و طرفدارانش در فعالیت عملی خود ضمن سازگاری با عظمت طلبی پروس از سیاست عظمت‌طلبانه بیسمارک پشتیبانی می‌کردند. ک. مارکس و ف. انگلس بارها تئوری و تاکتیک و اصول سازمانی لاسالین‌ها را بمشابه جریان اپورتونیستی در جنبش کارگری آلمان، بشدت انتقاد کرده‌اند. ص - ۱۷

۱۷ - رجوع شود به نامه مورخه ۲۳ فوریه سال ۱۸۶۵ مارکس و انگلس که برای هیئت تحریریه «Social-Demokrat» فرستاده‌اند. ص - ۱۷

۱۸ - «سوسیال‌دمکرات» - روزنامه غیر علنی - ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه که از فوریه سال ۱۹۰۸ تا ژانویه سال ۱۹۱۷ انتشار می‌یافت. جمعاً ۵۸ شماره منتشر شد که پنج شماره آن ضمیمه داشت.

در این روزنامه بیش از ۸۰ مقاله و یادداشت و. ای. لینن چاپ شد. «سوسیال‌دمکرات» در سالهای سخت ارتجاع (۱۹۰۷ - ۱۹۱۰) و در دوران اعتدالی جدید جنبش انقلابی در مبارزه بلشویک‌ها بخاطر حفظ حزب غیرعلنی مارکسیستی و در راه تحکیم پایه‌های وحدت آن و برای تقویت روابط حزب با توده‌ها اهمیت فراوان داشت. «سوسیال‌دمکرات» که در سالهای جنگ اول جهانی ارگان مرکزی حزب بلشویک بود، در امر تبلیغ شعارهای بلشویکی مربوط بمسائل جنگ و صلح و انقلاب نقش فوق‌العاده مهمی ایفاء نمود. ص - ۲۰

۱۹ - کنفرانس شعب خارجی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری

روسیه از ۱۴ تا ۱۹ فوریه (۲۷ فوریه تا ۴ مارس) سال ۱۹۱۵ در برن جریان داشت. این کنفرانس به ابتکار لینن برپا شد و دارای اهمیت کنفرانس کل حزبی بود. ص - ۲۰

۲۰ - پرودونیسیم - جریان سوسیالیسم خرده‌بورژوازی، جریان ضدعلمی و مخالف مارکسیسم است که بنام ایدئولوگش - پرودون - آنارشیست فرانسوی نامیده شده است. پرودون ضمن انتقاد مالکیت بزرگ سرمایه‌داری از موضع خرده‌بورژوازی، آرزو داشت که مالکیت خصوصی کوچک را ابدی سازد و پیشنهاد می‌کرد که بانکهای «توده‌ای» و «مبادلات» تأسیس شود که با کمک آنها کارگران گویا خواهند توانست وسایل تولید برای خود تهیه کنند و پیشه‌ور شوند و موجبات فروش «عادلانۀ» فرآورده‌های خود را فراهم سازند. پرودون نقش تاریخی پرولتاریا را درک نمی‌کرد و نسبت بمبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا نظر منفی داشت و از موضع آنارشیستی ضرورت وجود دولت را نفی می‌کرد. پرودونیسیم در اثر ک. مارکس «فقر فلسفه» مورد انتقاد درهم‌شکننده‌ای قرار گرفت. ص - ۲۲

۲۱ - کتاب «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری» در ماههای ژانویه - ژوئن سال ۱۹۱۶ نوشته شده است. لنین حتی در سال ۱۹۱۵ در برن به بررسی مطبوعات جهان درباره امپریالیسم و در ژانویه سال ۱۹۱۶ به نوشتن این کتاب پرداخت. در نیمه اول فوریه سال ۱۹۱۶ لنین به زوریخ رفت و بکار خود روی کتاب در کتابخانه ایالتی در زوریخ ادامه داد. یادداشتهای و خلاصه‌برداریها و ملاحظات و جدولهای تنظیمی لنین از روی صدها کتاب و مجله و روزنامه و مجموعه آماری خارجی در حدود پنجاه فرم چاپی است. ۱۹ ژوئن (۲ ژوئیه) سال ۱۹۱۶ لنین این کار را تمام کرد و نسخه خطی را به بنگاه نشریات «پاروس» فرستاد. عناصر منشویکی اولیای سابق امور این بنگاه انتقاد شدید تئوریهای اپورتونیستی کائوتسکی و منشویکهای روسی (مارتف و دیگران) را از این کتاب حذف کردند و تغییراتی در نسخه خطی دادند که نه فقط خودویژگی شیوه نگارش لنینی را از بین می‌برد بلکه حتی افکار او را تحریف می‌کرد. بجای کلمه «فرا روئیدن» (سرمایه‌داری به امپریالیسم) که لنین بکار برده بود، کلمه «تبدیل» و بجای کلمات «ماهیت ارتجاعی»

(نظری اولترا-امپریسم)، — کلمات «ماهیت عقب مانده» گذاشتند و قس علیهذا.

در اواسط سال ۱۹۱۷ این کتاب زیر عنوان «امپریالیسم — جدیدترین مرحله سرمایه داری» (شرح عامه فهم) با پیشگفتاری مورخه ۲۶ آوریل سال ۱۹۱۷ لنین از چاپ خارج شد. این کتاب از روی جلد ۲۷، چاپ پنجم مجموعه آثار و. ای. لنین که توسط انستیتوی مارکسیسم-لنینیسم وابسته بکمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تهیه شده، چاپ می شود که در آن از روی نسخه خطی متن اولیه کتاب لنین، اصلاح شده است. ص — ۲۷

۲۲ — این پیشگفتار برای نخستین بار در ماه اکتبر سال ۱۹۲۱ زیر عنوان «امپریالیسم و سرمایه داری» در شماره ۱۸ مجله «کمونیستی چسکی انترناسیونال» (انترناسیونال کمونیستی — م.) چاپ شده بود. در دوران حیات لنین کتاب «امپریالیسم — بالاترین مرحله سرمایه داری» بطور علیحده در سال ۱۹۲۱ بزبان آلمانی و در سال ۱۹۲۳ بزبان فرانسه و بزبان انگلیسی (ناتمام) چاپ و منتشر گردید. ص — ۲۹

۲۳ — صلح برست-لیتوفسک در تاریخ سوم ماه مارس سال ۱۹۱۸ بین روسیه شوروی و کشورهای بلوک آلمان (آلمان، اتریش-مجارستان، بلغارستان و ترکیه) در برست-لیتوفسک بسته شد و در پانزدهم مارس در چهارمین کنگره فوق العاده شوراهای سراسر روسیه تصویب گردید. شرایط صلح برای روسیه شوروی بی نهایت سنگین بود. پس از پیروزی انقلاب در آلمان که رژیم سلطنتی را برانداخت، کمیته مرکزی اجرائیه سراسر روسیه در تاریخ ۱۳ نوامبر سال ۱۹۱۸ الغای قرارداد غارتگرانه و ناعادلانه برست-لیتوفسک را اعلام کرد. ص — ۳۱

۲۴ — قرارداد صلح ورسای که بجهنگ جهانی امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ پایان داد، در تاریخ ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ از

جانب ایالات متحده آمریکا، امپراتوری بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و دولتهای متحده آنها - از یک طرف و آلمان - از طرف دیگر امضاء شد.

قرارداد صلح ورسای هدفش تسجیل تجدید تقسیم جهان سرمایه‌داری بِنفع دولتهای غالب و همچنین ایجاد آن چنان سیستم مناسبات میان کشورها بود که روسیه شوروی خفه شود و جنبش انقلابی در سراسر جهان تارومار گردد. ص - ۳۱

۲۵ - ویلسونیسیم - مشتق از نام و. ویلسون - رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا در سالهای ۱۹۱۳ - ۱۹۲۱ است. ویلسون قوانینی وضع نمود و عوامفریبانه آنها را دوران «آزادی جدید» نامید. لنین نوشت، ویلسون بت تنگ‌نظران و پاسیفیست‌هاست که امیدوار بودند او «صلح اجتماعی» را نجات خواهد داد و استثمارگران را با استثمارشوندگان آشتی خواهد داد و به اصلاحات اجتماعی دست خواهد زد. ص - ۳۱

۲۶ - منظور و. ای. لنین انترناسیونال دوم (برن) است که در کنفرانس احزاب سوسیالیست در سال ۱۹۱۹ در برن توسط لیدرهای احزاب سوسیالیست اروپای باختری بجای انترناسیونال دوم که از آغاز جنگ اول جهانی وجود خارجی نداشت تشکیل شد. انترناسیونال برن در واقع نقش نوکری بورژوازی جهانی را بازی می‌کرد. ص - ۳۳

۲۷ - «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات آلمان» - حزب سنتریست بود که در آوریل سال ۱۹۱۷ در کنگره مؤسسان در گتا تشکیل گردید. اعضای این حزب که «وحدت» با سوسیالیست‌های شورونیستهای را موعظه می‌کردند بورطه امتناع از مبارزه طبقاتی غلطیدند. در اکتبر سال ۱۹۲۰ در کنگره «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات» در هاله انشعاب شد و بخش قابل ملاحظه آن در دسامبر سال ۱۹۲۰ با حزب کمونیست آلمان متحد گردید. عناصر راستگرا حزب علیحده‌ای تشکیل دادند و نام سابق - «حزب مستقل سوسیال‌دمکرات

آلمان» را روی خود گذاشتند. این حزب تا سال ۱۹۲۲ بموجودیت خود ادامه داد. ص - ۳۳

۲۸ - منشویکها - طرفداران جریان اپورتونیستی در سوسیال دسکراسی روسیه بودند.

در سال ۱۹۰۳ در دومین کنگره حزب سوسیال دسکرات کارگری روسیه هنگام انتخاب ارگنهای مرکزی حزب، سوسیال دسکراتهای انقلابی برهبری و. ای. لنین «بلشینیستوو» یعنی اکثریت آراء را بدست آوردند و «بلشویک» نامیده شدند، و اپورتونیستها در «منشینیستوو» یعنی در اقلیت ماندند «منشویک» لقب گرفتند.

در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ منشویکها مخالف هژمونی طبقه کارگر در انقلاب، مخالف اتحاد طبقه کارگر با دهقانان بودند و سازش با بورژوازی لیبرال را طلب می کردند که بعقیده شان لازم بود رهبری انقلاب بدست آن سپرده می شد. در سالهای ارتجاع که بدنبال شکست انقلاب سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ فرا رسید، اکثر منشویکها انحلال طلب شدند: آنها خواستند که حزب غیرعلنی طبقه کارگر متحل گردد. پس از پیروزی انقلاب بورژوادسکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ منشویکها در دولت موقت بورژوازی شرکت جستند و از سیاست امپریالیستی آن پشتیبانی کردند و علیه انقلاب سوسیالیستی که مقدمانش فراهم می شد، مبارزه نمودند.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر حزب منشویکها بحزب آشکارا ضدانقلابی مبدل شد و از سازمندان و شرکت کنندگان توطئه ها و قیامهائی در جهت سرنگونی حکومت شوروی بود. ص - ۳۴

۲۹ - اسپارتاکیستها - اعضای سازمان انقلابی سوسیال دسکراتهای چپ آلمان بودند که در اوایل جنگ اول امپریالیستی توسط ک. لیبنکخت، ر. لوکزامبورگ، ف. مرینگ و دیگران تشکیل شد. اسپارتاکیستها به تبلیغات انقلابی در میان توده ها پرداخته و تظاهراتی با شرکت توده ها علیه جنگ برپا می داشتند و اعتصابها را رهبری می کردند و ماهیت

امپریالیستی جنگ جهانی و خیانت لیدرهای سازشکار سوسیال دموکراسی را افشاء می نمودند.

اسپارتاکیستها در آوریل سال ۱۹۱۷ با حفظ استقلال سازبانی خود و حزب سنتریستی «حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان» پیوستند. و در نوامبر سال ۱۹۱۸ در جریان انقلاب آلمان در «اتحاد اسپارتاک» شکل گرفتند و با انتشار برنامه خود در تاریخ ۱۴ دسامبر سال ۱۹۱۸ اظهار وجود کردند و از «مستقلها» بریدند. اسپارتاکیستها در کنگره مؤسسان که از سی ام دسامبر سال ۱۹۱۸ تا اول ژانویه سال ۱۹۱۹ برپا بود حزب کمونیست آلمان را تشکیل دادند. ص - ۳۴

۳۰ - ورسائیها - شروترین دشمنان جانی کمون سال ۱۸۷۱ پاریس، طرفداران دولت ضدانقلابی بورژوازی فرانسه بریاست تی یر بودند که پس از پیروزی کمون در ورسای مستقر گردید. ورسائیه ضمن سرکوب کمون پاریس کمونارها را با بی رحمی بیسابقه سرکوب نمودند. از سال ۱۸۷۱ به بعد کلمه «ورسائیه» مترادف با ضدانقلاب وحشیانه شد. ص - ۳۵

۳۱ - منظور قطعنامه کنگره حزب سوسیال دموکرات آلمان در همنیتس درباره امپریالیسم و برخورد سوسیالیستها بچنگ است که در تاریخ ۲۰ سپتامبر سال ۱۹۱۲ تصویب شد. در این قطعنامه سیاست امپریالیستی محکوم گردیده و اهمیت مبارزه در راه صلح خاطر نشان شده است. ص - ۳۷

۳۲ - در این چاپ اسنادها و توضیحات در صفحات قید شده است. ص - ۳۷

۳۳ - Die Bank («بانک») - مجله بانکداران آلمانی که از سال ۱۹۰۸ تا سال ۱۹۴۳ در برلن انتشار می یافت. ص - ۵۳

۳۴ - به کتاب «سرمایه» («کاپیتال») اثر ک. مارکس، جلد سوم، فصل ۳۶ - مناسبات ماقبل سرمایه داری، مراجعه شود. ص - ۶۳

۳۵ - ورشکستگی بورس در نیمه اول سال ۱۸۷۳ ابتدا در اتریش - مجارستان و سپس در آلمان و دیگر کشورها روی داد. در اوایل دهه\* سالهای هفتاد توسعه طلبی اعتباری، گروندریسم (مشتق از کلمه\* آلمانی «Gründer» یعنی مؤسس) و سوءاستفاده های بورسی داسنه و مقیاس بی سابقه پیدا کرد. سوءاستفاده های بورسی در دورانی که صنایع و بازرگانی با علایم آشکار بحران اقتصادی روزافزون جهانی روبرو بودند به افزایش خود ادامه می داد. نهم ماه مه سال ۱۸۷۳ فاجعه ای بوقوع پیوست و بهای سهام در بورس وین در عرض ۲۴ ساعت صدها میلیون تنزل یافت و موارد ورشکستگی بسیار زیاد بود. فاجعه بورسی به آلمان سرایت کرد. ص - ۶۶

۳۶ - افتضاحات گروندر - در دوران اعتلای شدید تأسیس شرکت های سهامی در اوایل دهه\* سالهای هفتاد قرن گذشته در آلمان جریان داشت. تشدید گروندریسم با سوءاستفاده های سرسام آور از راه خرید و فروش زمین و اوراق بهادار در بورسها و معاملات شیادانه\* سوداگران بورژوا که جیب های خود را پر کرده بودند، همراه بود. ص - ۶۶

۳۷ - «روزنامه فرانکفورت» - («Frankfurter Zeitung») - روزنامه\* یومیه، ارگان بورس بازان بزرگ آلمان که از سال ۱۸۵۶ تا سال ۱۹۴۳ در فرانکفورت کنارماین انتشار می یافت. این روزنامه مجدداً از سال ۱۹۴۹ بنام «روزنامه همگانی فرانکفورت» («Frankfurter Allgemeine Zeitung») منتشر می شود. ص - ۶۸

۳۸ - تئوری «سرمایه داری متشکل» - امپریالیسم را بشکل سرمایه داری ویژه و تحول یافته وانمود می سازد که در آن گویا رقابت و هرج و مرج و بحرانهای اقتصادی از بین برده شده و رشد و توسعه\* منظم اقتصاد ملی صورت می گیرد. تئوری «سرمایه داری متشکل» توسط ایدئولوگهای سرمایه داری انحصاری - زومبارت، لیفمان و دیگران بمیان کشیده شد و فرمیستهای نظیر کائوتسکی، هیلفردینگ و دیگر تئوریسین های انترناسیونال دوم به آن چسبیدند. ص - ۷۴

- ۳۹- لنین منظورش گ. و. پلخانف است. ص - ۷۸
- ۴۰- پاناما - اصطلاحی است که در سالهای ۱۸۹۲ - ۱۸۹۳ بمناسبت افشای سوءاستفاده‌های کلان و رشوه‌خواری رجال دولتی و سیاسی و کارمندان دولت و روزنامه‌ها که توسط کمپانی فرانسوی مأمور حفر ترعه پاناما تطمیع و خریده شده بودند، رواج یافت. ص - ۹۰
- ۴۱- «Die Neue Zeit» («عصر جدید») - مجلهٔ تئوریک حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که از سال ۱۸۸۳ تا سال ۱۹۲۳ در اشتوتگارت انتشار می‌یافت. تا اکتبر سال ۱۹۱۷ ک. کائوتسکی و پس از آن گ. کونف آنرا رداکته می‌کرد. ص - ۱۱۴
- ۴۲- جمعیت فابیان - سازمان رفرمیستی انگلیسی که در سال ۱۸۸۴ تشکیل شد. این جمعیت بنام سردار روسی قرن سوم قبل از میلاد - فابی ماکسیم موسوم بود که بعلت تاکتیک انتظار و خودداری از پیکارهای قطعی در جنگ با هانیبال «کونکتاتور» («کندکار») لقب گرفته بود. اعضای جمعیت فابیان ضرورت مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی را نفی می‌کردند و مدعی بودند که گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم تنها از راه اصلاحات کوچک و تحول تدریجی جامعه امکان‌پذیر است. ص - ۱۵۱
- ۴۳- رجوع شود به کتاب «کاپیتال» اثر ک. مارکس - جلد سوم، بخش اول، فصل ششم - تأثیر تغییر قیمت‌ها. ص - ۱۵۷
- ۴۴- منظور و. ای. لنین به اصطلاح «پروتکل نهایی» است که هفتم سپتامبر سال ۱۹۰۱ میان دول امپریالیستی (انگستان، اتریش - مجارستان، بلژیک، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن، روسیه، هلند، اسپانیا و ایالات متحده آمریکا) و چین در نتیجهٔ سرکوب قیام بوکسورها در سالهای ۱۸۹۹ - ۱۹۰۱ امضاء شد و سرمایهٔ خارجی امکانات جدیدی برای استثمار و غارت چین پیدا کرد. ص - ۱۶۳
- ۴۵- قیام بوکسورها (بعبارت دقیق‌تر قیام ایختوانی) - قیام ملی



ضدامپریالیستی چین در سالهای ۱۸۹۹ - ۱۹۰۱ بود که توسط جمعیت «ای-خه-تسوان» («مشت بنام عدالت و تفاهم») برپا گردید که بعداً بنام «ای-خه-توان» نامیده شد. این قیام توسط سپاه سفاک متحده دول امپریالیستی فرماندهی والدرزیه - ژنرال آلمانی بیرحمانه سرکوب گردید. امپریالیستهای آلمان، ژاپن، انگلیس، آمریکا و روس در سرکوب قیام شرکت جستند و چین ناگزیر در سال ۱۹۰۱ به اصطلاح «پروتکل نهایی» را امضاء کرد که بموجب آن به نیمه-مستعمره امپریالیسم بیگانه مبدل شد. ص - ۱۶۴

۴۶ - فاشودا - منظور به اصطلاح حادثه فاشودا در دوران مبارزه میان انگلیس و فرانسه بر سر تسلط بر جلگه نیل است. در سال ۱۸۹۸ فرانسه سعی کرد فاشودا را که نقطه‌ای در سودان خاوری کنار نیل سفید است، تصرف نماید، ولی تحت فشار انگلیس مجبور شد آنرا بحال خود بگذارد. این حادثه نزدیک بود به جنگ میان دو دولت منجر شود. ص - ۱۶۵

۴۷ - مقاله «درباره جریان «اکونومیسم امپریالیستی» که در حال تکوین است» و مقالاتی زیر عنوان «پاسخ به پ. کیفسکی (یو. پتاکف)» و «درباره کاریکاتور مارکسیسم و در باره «اکونومیسم امپریالیستی»» که بدنبال آن نوشته شده‌اند، علیه موضع غیرمارکسیستی و ضدلشویکی گروه بوخارین-پتاکف-بوش متوجه بود. این گروه در جریان تدارک مقدمات چاپ و انتشار مجله «کمونیست» که در بهار سال ۱۹۱۵ صورت گرفت به تشکیل شدن پرداخت. اختلاف نظرهای موجود میان لنین - از یک طرف و پتاکف و بوش و بوخارین - از طرف دیگر، پس از انتشار شماره‌های اول و دوم مجله «کمونیست» در سپتامبر سال ۱۹۱۵ شدت یافت. بوخارین، پتاکف و بوش که در تابستان سال ۱۹۱۵ از بوژ به استکهلم آمده بودند، بر پایه تزه‌های امضاء شده و ارسالی‌شان در پائیز سال ۱۹۱۵ به اداره روزنامه «سوسیال-دمکرات» «درباره شعار حق ملتها در تعیین سرنوشت خود» متحد شدند که در آنها با تئوری لنینی انقلاب سوسیالیستی مخالفت کرده و ضرورت مبارزه بخاطر

دمکراسی دوران امپریالیسم را رد می نمودند و طلب می کردند که حزب از شعار حق ملتها در تعیین سرنوشت خود صرفنظر نماید.

پتاکف و بوش از بوروی کمیته مرکزی در خارجه درخواست کردند که گروه آنها را بعنوان گروه ویژه ای که تابع این بورو نیست و حق دارد روابط مستقل با شعبه روسیه در کمیته مرکزی برقرار سازد و بیانیه ها و مطبوعات دیگر منتشر نماید ثبت کند. آنها پس از دریافت پاسخ منفی با وجود این کوشیدند از بالای سر بوروی کمیته مرکزی در خارجه با بوروی کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه در روسیه رابطه برقرار کنند. لنین نظریات و اقدامات ضدحزبی و فراکسیونی گروه پتاکف-بوش-بوخارین را بشدت انتقاد نمود. به پیشنهاد لنین چاپ و انتشار مشترک مجله «کمونیست» توسط هیئت تحریریه «سوسیال دمکرات» و گروه پتاکف-بوش-بوخارین قطع گردید. مقاله لنین «در باره جریان «اکونومیسم امپریالیستی» که در حال تکوین است» بمناسبت ملاحظات بوخارین در باره تزه های «انقلاب سوسیالیستی و حق ملتها در تعیین سرنوشت خود» که برای هیئت تحریریه «سوسیال دمکرات» فرستاده شده بود، نوشته شده است. این مقاله در آن موقع، بچاپ نرسیده بود. ص - ۱۷۵

۴۸ - صحبت از مقاله «انقلاب سیاسی بدست کی انجام می گیرد؟» که آ.آ. سائین که در موضع «اکونومیسم» قرار داشت نوشته و با ایجاد حزب مستقل سیاسی طبقه کارگر مخالفت کرده و ضرورت انقلاب سیاسی را رد نموده است و بر آن بود که تحولات سوسیالیستی در روسیه بوظیفه ای است مستقیم و می توان آنها را از راه اعتصاب همگانی انجام داد. ص - ۱۷۵

۴۹ - صحبت از کنفرانس شعب حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه در خارجه است که سال ۱۹۱۵ در برن برپا شد. ص - ۱۷۵

۵۰ - منظور تزهائی «در باره شعار حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش» است که ن. ای. بوخارین در نوامبر سال ۱۹۱۵ تنظیم نمود

و با امضای ن. ای. بوخارین، گ. ل. پتاکف و ی. ب. بوش برای هیئت تحریریه<sup>۴</sup> «سوسیال دموکرات» فرستاده شده بود. ص - ۱۷۶

۵۱ - صحبت از پیش نویس برنامه<sup>۵</sup> چپهای هلندی است که گ. رولاند هولست آنرا نوشته بود. ص - ۱۷۶

۵۲ - «Vorbote» («مبشر») - مجله، ارگان تئوریک چپهای تسیمروالد که در سال ۱۹۱۶ بزبان آلمانی در برن انتشار می یافت و جمعاً دو شماره از چاپ خارج شد. گ. رولاند هولست و آ. پانکوک - ناشران رسمی این مجله بودند. لنین در تأسیس این مجله و پس از انتشار شماره اول - در ترجمه سندرجات آن بزبان فرانسه برای انتشار وسیعتر، شرکت مجدانه داشت. در این مجله مباحثات چپهای تسیمروالد در مسئله<sup>۶</sup> حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش و درباره شعار «خلع سلاح» صورت می گرفت. ص - ۱۷۶

۵۳ - رجوع شود به توضیح شماره ۶۱. ص - ۱۷۷

۵۴ - لنین منظورش جلسه<sup>۷</sup> مشاوره کمیسیون وسیع انترناسیونالیستی و سوسیالستی است که از پنجم تا نهم فوریه سال ۱۹۱۶ در برن برپا بود. در این جلسه ۲۲ نماینده از انترناسیونالیستهای عده ای از کشورها شرکت داشتند. ترکیب جلسه حاکی از تغییر تناسب نیروها بشفع چپها بود، ولی اکثر شرکت کنندگان آن همانند کنفرانس تسیمروالد سنتریست بودند.

لنین در کار این جلسه<sup>۸</sup> مشاوره شرکت مجدانه داشت. جلسه<sup>۹</sup> مشاوره پیامی «خطاب همه<sup>۱۰</sup> احزاب و گروههای گراینده» صادر نمود و در آن تحت فشار بلشویکها و سوسیالیستهای چپ حک و اصلاحی با روح چپهای تسیمروالد صورت گرفت. اما این پیام ناپیگیر بود، چونکه خواست قطع رابطه با سوسیال شوینیسیم و اپورتونیسیم در آن مشاهده نمی شد. جلسه مشاوره همه حک و اصلاح و. ای. لنین را در پیام نپذیرفت. نمایندگان چپهای تسیمروالد در جلسه<sup>۱۱</sup> مشاوره ضمن دادن رأی بر له این پیام گفتند با وجود اینکه همه<sup>۱۲</sup> مواد آنرا رضایت بخش

نمی‌شمارند، ولی بر له آن رأی می‌دهند چونکه آنرا نسبت به تصمیمات نخستین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی در تسیمروالد گمی به پیش می‌شمارند.

«پیش‌نویس قرار مربوط به تشکیل دومین کنفرانس سوسیالیستی» که لنین تسلیم کرده بود، در جلسه<sup>۴</sup> کمیسیون وسیع انترناسیونال سوسیالیستی مورد بررسی قرار گرفت و موادی از آن تصویب گردید. موعد تشکیل دومین کنفرانس سوسیالیستی هم تعیین شد. بلافاصله پس از جلسه<sup>۴</sup> مشاوره، لنین اطلاعیه‌ای برای شعبات بلشویکها در خارجه فرستاد و دستور داد که بیدرنگ برای دومین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی آماده شوند. ص - ۱۷۷

۵۵ - «رابوچایا میسل» - روزنامه، ارگان «اکنونیستها» که از اکتبر سال ۱۸۹۷ تا دسامبر سال ۱۹۰۲ انتشار می‌یافت. و. ای. لنین نظریات «رابوچایا میسل» را بعنوان نوع روسی از اپورتونیسم بین‌المللی در کتاب «چه باید کرد؟» مورد انتقاد قرار داده است. (رجوع شود بجلد اول این مجموعه). ص - ۱۷۸

۵۶ - و. ای. لنین منظورش برنامه<sup>۴</sup> سال ۱۸۸۰ حزب کارگر فرانسه و برنامه‌های حزب سوسیال‌دمکرات آلمان - برنامه<sup>۴</sup> گتا سال ۱۸۷۵ و برنامه<sup>۴</sup> ارفورت سال ۱۸۹۱ است. ص - ۱۷۹

۵۷ - مقاله «برنامه<sup>۴</sup> جنگی انقلاب پرولتری» که بزبان آلمانی نوشته شد: برای چاپ در مطبوعات سوسیال‌دمکرات‌های چپ سوئیس و سوئد و نروژ بود. اما این مقاله در آن موقع بچاپ نرسید. و پس از کمی مقاله توسط لنین برای چاپ بزبان روسی قدری حک و اصلاح شد. متن اولیه<sup>۴</sup> آلمانی این مقاله در ارگان اتحاد بین‌المللی سازمانهای سوسیالیستی جوانان «Jugend-Internationale»، شماره‌های ۹ و ۱۰ در ماههای سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۱۷ زیر عنوان: «Das Militärprogramm der proletarischen Revolution» بچاپ رسید. ص - ۱۸۶

- ۵۸ — «Jugend-Internationale» («انترناسیونال جوانان») — ارگان اتحاد بین‌المللی سازمانهای سوسیالیستی جوانان بود که بچه‌های تسیمروالد پیوسته و از سپتامبر سال ۱۹۱۵ تا ماه مه سال ۱۹۱۸ در زوریخ چاپ و منتشر می‌شد. ص — ۱۸۶
- ۵۹ — منظور تزه‌های مربوط به مسئله\* جنگ است که ر. گریم تنظیم نموده و در روزنامه\* «Grütli» شماره‌های ۱۶۲ و ۱۶۴ در تاریخ ۱۴ و ۱۷ ژوئیه سال ۱۹۱۶ چاپ کرده بود. ص — ۱۸۶
- ۶۰ — «Neues Leben» («زندگی جدید») — مجله\* ماهانه، ارگان حزب سوسیال‌دمکرات سوئیس بود که از ژانویه سال ۱۹۱۵ تا دسامبر سال ۱۹۱۷ در برن چاپ و منتشر می‌شد. این مجله نظریات راستگرایان تسیمروالد را بیان می‌داشت و از اوایل سال ۱۹۱۷ موضع سوسیال‌شوینیستی در پیش گرفت. ص — ۱۸۶
- ۶۱ — منظور کنفرانس‌های بین‌المللی سوسیالیستی در تسیمروالد و کینتال است.
- کنفرانس تسیمروالد یا نخستین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی از پنجم تا هشتم سپتامبر سال ۱۹۱۵ جریان داشت و ۳۸ نماینده\* سوسیالیست‌های ۱۱ کشور اروپائی در آن شرکت کردند. و. ای. لنین ریاست هیئت نمایندگی کمیته\* مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه را بعهده داشت.
- این کنفرانس مانیفست‌پیمای «خطاب به پرولترهای اروپا» را که کمیسیون تنظیم کرده و در آن در سایه\* اصرار لنین و سوسیال‌دمکرات‌های چپ احکام اساسی مارکسیسم انقلابی قید شده بود، تصویب کرد. کنفرانس علاوه بر این بیانیه\* مشترک هیئت‌های نمایندگی آلمان و فرانسه، قطعنامه ابراز سمپاتی و حسن نظر نسبت به قربانیان جنگ و مبارزانی که بعلت فعالیت سیاسی تحت تعقیب بودند، صادر نمود و اعضای کمیسیون انترناسیونالیستی سوسیالیستی را برگزید.
- در این کنفرانس گروه بچه‌های تسیمروالد تشکیل داده شد که نمایندگان کمیته\* مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بریاست

لنین، و سازمان منطقه\* سوسیالدمکراسی پادشاهی لهستان و لیتوانی، کمیته\* مرکزی سوسیالدمکراسی استان لتونی و چپهای سوئد (ز. هگلوند) و چپهای نروژ (ت. نرمان)، چپهای سویس (ف. پلاتن)، گروه «سوسیالیستهای انترناسیونالیست آلمان» (یو. بورهاردت) در آن شرکت داشتند. گروه چپهای تسیمروالد در کنفرانس بمبارزه مجدانه علیه اکثریت سنتریست کنفرانس پرداخت، ولی فقط نمایندگان بلشویکها تا آخر روش پیگیرانه داشتند.

کنفرانس کینتال، یا دومین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی در محلی بنام کینتال (سویس) از ۲۴ تا ۳۰ آوریل سال ۱۹۱۶ بر پا بود و ۴۳ نماینده سوسیالیستهای ده کشور در آن شرکت داشتند. سه نماینده بریاست و. ای. لنین از جانب کمیته\* مرکزی حزب سوسیالدمکرات کارگری روسیه در این کنفرانس حضور داشت.

مسائل زیر در کنفرانس مورد بررسی قرار گرفت:

۱) مبارزه در راه پایان دادن به جنگ، ۲) برخورد پرولتاریا بمسائل صلح، ۳) تبلیغ و آژیتاسیون، ۴) فعالیت پارلمانی، ۵) مبارزه توده‌ای، ۶) تشکیل اجلاس بوروی بین‌المللی سوسیالیستی.

گروه چپهای تسیمروالد برهبری و. ای. لنین در کنفرانس کینتال مواضع محکمتری از مواضع خود در کنفرانس تسیمروالد گرفت و دوازده نماینده را متحد ساخت و در برخی مسائل بیست نفر یعنی تقریباً نصف نمایندگان کنفرانس به پیشنهادهای آن رأی می‌دادند. و این امر تغییر تناسب نیروها در جنبش بین‌المللی کارگری را بنفع انترناسیونال منعکس می‌ساخت.

این کنفرانس مانیفست-پیامی «خطاب بملتهای ورشکسته و در حال فنا» و قطعنامه‌هایی در انتقاد پاسیفیسم و بوروی بین‌المللی سوسیالیستی صادر کرد. و. ای. لنین تصمیم کنفرانس را گام دیگری در راه همپیوستگی انترناسیونالیست‌ها در مبارزه علیه جنگ امپریالیستی ارزیابی کرد. کنفرانسهای تسیمروالد و کینتال به اتحاد و همپیوستگی عناصر چپ سوسیالدمکراسی اروپای باختری بر پایه مارکسیسم-لنینیسم کمک کرد که بعدها در مبارزه بخاطر ایجاد احزاب کمونیست در کشورهای

خود و تشکیل انترناسیونال سوم — انترناسیونال کمونیستی نقش فعال ایفاء کردند. ص — ۱۹۴

۶۲ — «گروه کار سوسیالدمکراسی» («جامعه کار» - Arbeitsgemeina-chaft) — سازمان ستربست‌های آلمان که در ماه مارس سال ۱۹۱۶ توسط نمایندگان رایشتاگ که از فراکسیون سوسیالدمکراسی رایشتاگ جدا شده بودند، تشکیل شد. این گروه در سازمان برلن اکثریت داشت. «گروه کار سوسیالدمکراسی» هسته اصلی «حزب مستقل سوسیالدمکرات آلمان» را که در آوریل سال ۱۹۱۷ تشکیل شد و سوسیال‌شونیستهای آشکار را تبرئه می‌کرد و طرفدار حفظ وحدت با آنها بود، تشکیل می‌داد. ص — ۱۹۴

۶۳ — حزب مستقل کارگر انگلستان (Independent Labour Party) — سازمان رفرمیستی که در سال ۱۸۹۳ در شرایط اعتلای مبارزهٔ اعتصابی و تشدید جنبش برای استقلال طبقه کارگر انگلیس از احزاب بورژوائی، تأسیس یافت. این حزب مبارزه در راه مالکیت جمعی همه وسایل تولید و توزیع و مبادله و برقراری روز کار هشت‌ساعته، منع استفاده از کار کودکان و برقراری بیمه اجتماعی و پرداخت مستمری به بیکاران را در برنامه خود قید نمود.

لنین ضمن تعریف حزب مستقل کارگر انگلستان نوشت: «در واقع این حزب اپورتونیستی همواره وابسته به بورژوازی است» و «فقط از سوسیالیسم «مستقل» است و خیلی وابستگی به لیبرالیسم دارد». ص — ۱۹۴

۶۴ — کمیته‌های صنایع جنگی در ماه مه سال ۱۹۱۵ توسط بورژوازی بزرگ در روسیه برای کمک به تزارسم در انجام جنگ تشکیل شدند. آ. ای. گوچکوف — بزرگترین سرمایه‌دار و لیدر اکتیابریستها ریاست کمیته مرکزی صنایع جنگی را بعهده داشت. بورژوازی در تلاش برای تحت نفوذ گرفتن کارگران و بمنظور تلقین روحیه دفاع‌طلبی در آنها تصمیم گرفت «گروههای کارگری» در جنب این کمیته‌ها تشکیل دهد و با این ترتیب نشان دهد که در روسیه «صلح طبقاتی» میان

بورژوازی و پرولتاریا برقرار شده است. بلشویکها کمیته‌های صنایع جنگی را تحریم نمودند و با پشتیبانی اکثریت کارگران این تحریم را با موفقیت عملی ساختند.

در نتیجه کارهای توضیحی بلشویکها از ۲۳۹ کمیته صنایع جنگی استانی و محلی فقط در ۷۰ کمیته بود که کارگران در انتخابات «گروههای کارگری» شرکت جستند و نمایندگان کارگران فقط برای ۳۶ کمیته انتخاب شدند. ص - ۱۹۴

۶۵ - «بیانیه بال» - بیانیه درباره جنگ بود که در کنگره فوق‌العاده بین‌المللی سوسیالیستی که روزهای ۲۴ - ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۲ در بال (سوئیس) برپا بود، صادر شد. (رجوع شود به توضیح شماره ۷). ص - ۱۹۵

۶۶ - «La Sentinelle» («پاسدار») - روزنامه ارگان سازمان سوسیال‌دمکرات ایالت نوشاتل (سوئیس) که از سال ۱۸۹۰ در شو-دفون چاپ و منتشر می‌شد. این روزنامه از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ انتشار کمی یافت و در سالهای جنگ امپریالیستی جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) روش انترناسیونالیستی داشت. ص - ۱۹۹

۶۷ - «Volksrecht» («حق مردم») - روزنامه یومیه ارگان حزب سوسیال‌دمکرات سوئیس که از سال ۱۸۹۸ در زوریخ انتشار می‌یابد. این روزنامه در سالهای جنگ امپریالیستی جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) مقالات چپهای تسیمروالد را چاپ می‌کرد. ص - ۱۹۹

۶۸ - «Berner Tagwacht» («پاسدار برن») - روزنامه و ارگان حزب سوسیال‌دمکرات سوئیس که از سال ۱۸۹۳ در برن چاپ و منتشر می‌شد. در آغاز جنگ امپریالیستی جهانی مقالات ک. لیکنخت، ف. مرینگ و سایر سوسیال‌دمکراتهای چپ در این روزنامه چاپ می‌شد. این روزنامه از سال ۱۹۱۷ آشکارا به پشتیبانی از سوسیال‌شوینیستها پرداخت. ص - ۱۹۹



۶۹- و. ای. لنین منظورش کنگره حزب سوسیال دسکرات سویس در آرائو است که روزهای ۲۰-۲۱ نوامبر سال ۱۹۱۵ برپا بود. ماده عمده دستور روز کنگره، مسئله برخورد سوسیال دسکراسی سویس به اتحاد انترناسیونالیست‌ها در تسیمروالد بود. در سوسیال دسکراسی سویس پیرامون این مسئله مبارزه سه‌جانبه: ۱) ضد تسیمروالیدیها، ۲) طرفداران راستهای تسیمروالد و ۳) طرفداران چپ‌های تسیمروالد در گرفت.

ر. گریم قطعنامه‌ای تسلیم کرد که در آن به حزب سوسیال دسکرات سویس پیشنهاد می‌شد به اتحاد تسیمروالیدی‌ها به پیوند و خط‌مشی سیاسی راستهای تسیمروالد را تأیید نماید. سوسیال دسکرات‌های چپ سویس بنام شعبه لوزان، قطعنامه گریم را حک و اصلاح نمودند. در این حک و اصلاح پیشنهاد می‌شد که بضرورت گسترش مبارزه پرداخته انقلابی علیه جنگ اذعان شود و اعلام گردد که تنها انقلاب ظفرنمون پرولتاریا می‌تواند به جنگ امپریالیستی پایان بخشد. پس از آنکه این حک و اصلاح شعبه لوزان تحت فشار گریم حذف گردید، آنرا دوباره بلشویک م. م. خاریتوف مطرح ساخت که با حقوق نماینده دارای رأی قطعی از طرف یکی از سازمانهای سوسیال دسکرات سویس در کنگره حضور داشت. گریم و طرفدارانش مجبور شدند بنابه مقتضیات تاکتیکی از این اصلاح جانبداری کنند و با این ترتیب کنگره با اکثریت آراء (۲۵۸ در برابر ۱۴۱) این ماده اصلاحی چپ‌ها را پذیرفت. ص - ۱۹۹



## فهرست نامها

ادوارد هفتم (۱۸۴۱ - ۱۹۱۹) - پادشاه انگلستان (سالهای ۱۹۰۱ - ۱۹۱۰) بود. ص - ۹۰

آریستوفان (در حدود سالهای ۴۴۶ - ۳۸۵ قبل از میلاد می‌زیست) - یکی از درام‌نویسهای یونان باستان و نویسنده کم‌دیهای سیاسی بود. ص - ۹۸

ازوپ - طنزنویس نیمه‌افسانه‌ای یونان باستان در قرن ششم قبل از میلاد. ص - ۲۷

اسپکتاتور (ناخیمسون\*، سیرون ایساکویچ) (۱۸۸۰ - ۱۹۳۸) - اقتصاددان و پوبلیسیست و از سال ۱۸۹۹ تا ۱۹۲۱ بوندیست بود و در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سنتریست شد. ص - ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰

استارووز (پوترسوف، آکساندر نیکولایویچ) (۱۸۶۹ - ۱۹۳۴) - یکی از لیدرهای منشویسم بود که در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ - ۱۹۱۰) و در دوران اعتلای جدید جنبش انقلابی ایدئولوگ انحلال‌طلبی شد و در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سوسیال-شونیست بود. ص - ۸۰، ۱۱۶، ۱۵۰، ۱۵۶

---

\* نام خانوادگی واقعی توی پرائتز گذاشته شده است.

استد (Stead)، ویلیام توماس (۱۸۴۹ - ۱۹۱۲) - روزنامه‌نگار  
انگلیسی بود. ص - ۱۱۵

اسکوبلف، ماتوی ایوانویچ (۱۸۸۵ - ۱۹۳۹) - سوسیال‌دمکرات  
و منشویک بود و در دومی چهارم دولتی سمت نمایندگی داشت و  
در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سترریست شد.  
ص - ۱۵۰

اسمیرنف، ی. (گوروویچ، امانوئیل لیوویچ) (متولد سال ۱۸۶۵) -  
سوسیال‌دمکرات و منشویک بود که در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ -  
۱۹۱۰) و در دوران اعتلای جدید جنبش انقلابی انحلال طلب شد  
و در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سوسیال‌شونیست  
بود. ص - ۱۱، ۱۴

اشتائوس (Staub)، امیل گئورگ (متولد سال ۱۸۷۷) - بانکدار  
آلمانی بود. ص - ۱۰۶

اشوه‌گه (Eschwege)، لودویگ - اقتصاددان خرده‌بورژوائی آلمانی،  
کارمند مجله اقتصاد آلمان «Die Bank» («بانک») بود و در آن  
مقالات خود را درباره مسائل سرمایه مالی چاپ می‌کرد. ص - ۵۳،  
۸۸، ۹۰، ۱۵۴

آکسلرود، پاول بوریسویچ (۱۸۵۰ - ۱۹۲۸) - یکی از لیدرهای  
منشویکها بود. در سال ۱۸۸۳ در ایجاد گروه «آزادی کار» شرکت  
داشت. از سال ۱۹۰۰ عضو هیئت تحریریه «ایسکرا» بود و پس از  
کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) از  
منشویکهای فعال شد. در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ - ۱۹۱۰) و  
در دوران اعتلای جدید جنبش انقلابی - یکی از رهبران انحلال-  
طلبان بود. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سترریست  
شد. ص - ۱۵۰

آگاد (Agahd)، ی. - اقتصاددان خرده‌بورژوائی آلمانی که در  
بانک روس و چین خدمت می‌کرد. ص - ۸۱، ۸۲، ۱۵۴

آگینالدو (آگوینالدو (Aguinaldo))، اسیلیو (متولد سال ۱۸۶۹) — سیاستمدار فیلیپینی که در سال ۱۸۹۶ بقیام مردم فیلیپین علیه استیلای اسپانیا پیوست و نماینده منافع ملاکان و بورژوازی بود. پس از آنکه در سال ۱۸۹۷ قتل آ. بونیفاتسیو — پیشوای قیام را سازمان داد و در رأس جنبش قرار گرفت. در سال ۱۸۹۹ رئیس جمهور فیلیپین شد که تازه تشکیل گردیده بود. و پس از آنکه ایالات متحده آمریکا در فیلیپین جای اسپانیا را گرفت آگینالدو رهبری مبارزه فیلیپینی‌ها را علیه اشغالگران آمریکائی عهده‌دار شد. ص — ۱۵۳

انگلس (Engels)، فریدریش (۱۸۲۰ — ۱۸۹۵). ص — ۱۶، ۱۵۷،

۱۸۹

اؤنس (Owens)، میخائل جوزف (۱۸۵۹ — ۱۹۲۳) — مخترع آمریکائی ماشین بطری‌سازی که بعدها صاحب کارخانه‌های بطری‌سازی شد. ص — ۱۴۰

باوئر (Bauer)، اوتو (۱۸۸۲ — ۱۹۳۸) — یکی از رهبران سوسیال-دمکراسی اتریش و انترناسیونال دوم و ایدئولوگ به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» و یکی از سازندگان تئوری بورژوا-ناسیونالیستی «خودمختاری فرهنگی و ملی» بود و در سالهای ۱۹۱۸ — ۱۹۱۹ وزیر امور خارجه جمهوری اتریش شد و در سرکوب تظاهرات انقلابی طبقه کارگر اتریش شرکت مجدانه داشت. ص — ۳۲

بوخارین، نیکولای ایوانوویچ (۱۸۸۸ — ۱۹۳۸) — پولیسپست و اقتصاددان و از سال ۱۹۰۶ عضو حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه بود و در مسائلی درباره دولت و دیکتاتوری پرولتاریا، درباره حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش و غیره موضع ضدلنینی داشت. در آستانه انقلاب سوسیالیستی اکتبر از تئوری منشویکی-تروتسکیستی درباره عدم امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه دفاع نمود و پس از انقلاب اکتبر عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی، سردبیر روزنامه «پراودا» و عضو هیئت اجرائیه کمیتنرن شد. بارها با سیاست

لیننی حزب بمخالفت برخاست. در سال ۱۹۲۹ از دفتر سیاسی کمیته مرکزی و هیئت رئیسه کمیته اجرائی انترناسیونال کمونیستی اخراج شد. در سال ۱۹۳۷ بعلت فعالیت ضدحزبی از حزب هم اخراج گردید. ص - ۷۲

برار (Berard)، ویکتور (۱۸۶۴ - ۱۹۳۱) - اقتصاددان خرده-بورژوازی فرانسوی که پوپلیسیست و زبان‌شناس بود. ص - ۱۵۴

برنشتین (Bernstein)، ادوارد (۱۸۵۰ - ۱۹۳۲) - لیبر افراطی‌ترین جناح اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم، ایدئولوگ و نظریه‌ساز رفرمیسم و ریزونیسم بود. نظریات تئوریک برنشتین و پیروان وی و همچنین فعالیت عملی اپورتونیستی آنان بخیانت مستقیم نسبت بمنافع طبقه کارگر منجر شد و بورشکستگی انترناسیونال دوم انجامید. ص - ۳۳

بورینسکی، ولادیمیر الکسیویچ (متولد سال ۱۸۶۸) - سیاستمدار مترجع، سلطنت‌طلب، زمیندار بزرگ و صاحب کارخانه‌های قند بود و در دومای دولتی دوم و سوم و چهارم سمت نمایندگی داشت و طرفدار روسی کردن قهری نقاط اقلیت‌نشین روسیه بود. ص - ۱۶، ۱۸

بورتسف، ولادیمیر لیوویچ (۱۸۶۲ - ۱۹۳۶) - در جنبش انقلابی دهه سالهای ۸۰ شرکت داشت و به اعضای سازمان «نارودنایا ولیا» نزدیک بود. قبل از انقلاب اول روس (۱۹۰۵ - ۱۹۰۷) به اسارها نزدیک شد و پس از شکست انقلاب از کادتها پشتیبانی می‌کرد. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) شوینیست دوآتشه شد. ص - ۱۴

بیر (Beer)، ماکس (۱۸۶۴ - ۱۹۴۳) - مورخ آلمانی سوسیالیسم که در سالهای دهه ۸۰ بجنای چپ سوسیال‌دمکراسی آلمان منسوب بود. در لندن بعنوان مهاجر زندگی می‌کرد و در سال ۱۹۱۵ به آلمان آمد و بسوسیال‌دمکراتهای راستگرا پیوست. ص - ۱۱۵

بیسمارک (Bismarck)، اوتو ادوارد لثوپولد (۱۸۱۵ - ۱۸۹۸) -  
 شخصیت دولتی و دیپلمات پروس و آلمان بود. اتحاد دولتهای  
 کوچک و متفرق آلمان «با خون و شمشیر» و ایجاد امپراتوری واحد  
 آلمان بسرکردگی پروس یونکری، هدف عمده بیسمارک بشمار می رفت.  
 ص - ۸، ۱۸

پرسمان (Pressemann)، آدریئن (متولد سال ۱۸۷۹) - سوسیالیست  
 فرانسوی که در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سنتریست  
 بود. ص - ۱۹۴

پرودون (Proudhon)، پمیر ژوزف (۱۸۰۹ - ۱۸۶۵) - پولیسسیست  
 و اقتصاددان و جامعه‌شناس فرانسوی و یکی از پایه گذاران  
 آنارشیسم، ایدئولوگ خرده‌بورژوازی بود. پرودون سعی داشت مالکیت  
 کوچک را ابدی سازد و از موضع خرده‌بورژوازی مالکیت بزرگ  
 سرمایه‌داری را انتقاد می کرد. ص - ۲۲

پلخائف، گئورگی والتینویچ (۱۸۵۶ - ۱۹۱۸) - شخصیت مبرز  
 جنبش کارگری روس و جهان، نخستین مبلغ مارکسیسم در روسیه  
 بود که در سال ۱۸۸۳ نخستین سازمان مارکسیستی روس در ژنو -  
 گروه «آزادی کار» را تشکیل داد.

پلخائف پس از کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری  
 روسیه (۱۹۰۳) موضعی آشتی طلبانه با اپورتونیسم گرفت و بعدها  
 به منشویکها پیوست. در دوزان نخستین انقلاب روس (۱۹۰۵ -  
 ۱۹۰۷) در تمام مسائل اصلی موضع منشویکی داشت. در سالهای  
 ارتجاع (۱۹۰۷ - ۱۹۱۰) و در سالهای اعتدالی جدید جنبش انقلابی  
 با تجدید نظر مآخیزیستی مارکسیسم و با انحلال طلبی مخالفت می کرد.  
 در دوران جنگ اول جهانی روش سوسیال‌شوینیستی در پیش گرفت.  
 ص - ۱۱، ۱۴، ۱۸، ۱۹۴

پوانکاره (Poincare) رایمون (۱۸۶۰ - ۱۹۳۴) - رجل سیاسی  
 و دولتی فرانسه که از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰ رئیس جمهور آنکشور

بود که خود را از طرفداران فعال تدارک جنگ امپریالیستی جهانی نشان داد. ص - ۸

پوترسوف - رجوع شود به استاروور.

پوریشکویچ، ولادیمیر میتروفانویچ (۱۸۷۰ - ۱۹۲۰) - مالک بزرگ و سلطنت طلب و مرتجع بود و در سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ سازمانهای تالانگر چرنوسوتنی را پایه گذاری کرد که برای مبارزه با جنبش انقلابی تشکیل شده بودند. ص - ۱۶، ۱۷، ۱۸

تروس (Treves)، کلاودیو (۱۸۶۸ - ۱۹۳۳) - یکی از لیدرهای رفرمیست حزب سوسیالیست ایتالیا بود که در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) از سنتریستها بشمار می رفت. ص - ۱۹۴

توما (Thomas)، آلبر (۱۸۷۸ - ۱۹۳۲) سیاستمدار فرانسوی که سوسیال رفرمیست بود و از سال ۱۹۱۰ یکی از لیدرهای فراکسیون پارلمانی حزب سوسیالیست بشمار می رفت. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سوسیال شوینیست شد و در هیئت دولت بورژوازی فرانسه بعنوان وزیر امور تسلیحات شرکت داشت. ص - ۳۲، ۱۹۴

چخنکلی، آکاک ایوانویچ (متولد سال ۱۸۷۴) - سوسیال دمکرات و منشویک و حقوقدان بود. در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ - ۱۹۱۰) و در دوران اعتلای جدید جنبش انقلابی انحلال طلب شد. نماینده مجلس چهارم دوما دولتی بود و در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) موضع سنتریستی داشت. ص - ۱۵۰

چخیدزه، نیکولای سمیونویچ (۱۸۶۴ - ۱۹۲۶) - یکی از لیدرهای منشویسم و نماینده دوما سوم و چهارم دولتی بود و ریاست فراکسیون منشویکها را در دوما چهارم بعهده داشت. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) موضع سنتریستی داشت و عملا از سیاست سوسیال شوینیستهای روس پشتیبانی می کرد. ص - ۱۹۴



چرنیشفسکی - نیکولای گاوریلویچ (۱۸۲۸ - ۱۸۸۹) - دسکرات انقلابی و سوسیال‌اتوپست، نویسنده و منتقد ادبی و فیلسوف-ماتریالیست روس بود و پیشوای جنبش دسکراتیک انقلابی دهه سالهای ۶۰ در روسیه بشمار می‌رفت.

چرنیشفسکی در سال ۱۸۶۲ بازداشت شد و بهفت سال زندان با اعمال شاقه و به تبعید ابد به سبیری محکوم شد و فقط در سال ۱۸۸۳ از آنجا بازگشت. ص - ۱۵

چمبرلن (Chamberlain)، جوزف (۱۸۳۶ - ۱۹۱۴) - شخصیت دولتی انگلستان که سیاست اشغال و تصرف مستعمرات را مجدانه تعقیب می‌کرد و یکی از سازماندهان عمده جنگ انگلیس و بوئر در سالهای ۱۸۹۹ - ۱۹۰۲ بود. ص - ۱۱۵

چیرسکی (Tschierschky)، زیگفرید (متولد سال ۱۸۷۲) - اقتصاددان آلمانی که در تراستها و سندیکاتها کار می‌کرد. ص - ۴۷، ۶۳

داوید (David)، ادوارد (۱۸۶۳ - ۱۹۳۰) - یکی از لیدرهای جناح راست‌گرای سوسیال‌دمکراسی آلمان و رویزیونیست و اقتصاددان بود و در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سوسیال-شوینیت شد. ص - ۱۱۶

داویدف، ل. ف. - رئیس سازمان اعتبارات در سانکت-پتربورگ و بانکدار بود. ص - ۹۱

دریو (Driault)، ژ. ادوارد - مورخ فرانسوی بود. ص - ۱۲۴

دشانل (Deschanel)، پل (۱۸۵۵ - ۱۹۲۲) شخصیت دولتی و پوبلیسیست که از سال ۱۸۸۹ تا ۱۹۱۹ عضو مجلس نمایندگان بود و بارها ریاست این مجلس را بعهده داشت. ص - ۹۹

دنیکن، آنتون ایوانویچ (۱۸۷۲ - ۱۹۴۷) - ژنرال تزاری که در دوران جنگ داخلی یکی از سرکردگان جنبش گارد سفید بشمار می‌رفت. پس از مرگ ژنرال کورنیلوف سرفرماندهی نیروهای مسلح

زنیوف (رادومیسلسکی)، گریگوری یوسیویچ (۱۸۸۳ - ۱۹۳۶) -  
 از سال ۱۹۰۱ عضو حزب سوسیالدمکرات کارگری روسیه بود.  
 در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ - ۱۹۱۰) با انحلال طلبان و اتزیستها  
 و تروتسکیستها نظر آشتی طلبانه داشت. در دوران تدارک و انجام  
 انقلاب سوسیالیستی اکتبر تزلزل بخرج داد و در ماه اکتبر ۱۹۱۷  
 به اتفاق کاسنف در روزنامه نیمه‌منشویکی «نویا ژیزن» بیانیه‌ای  
 دایر بعدم موافقت خود با تصمیم کمیته مرکزی درباره قیام مسلحانه  
 منتشر ساخت و با این ترتیب نقشه حزب را باطلاع دولت موقت  
 بورژوازی رسانید. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر مقامهای پرسئولیتی  
 را عهده‌دار بود و بارها با سیاست لنینی حزب مخالفت کرد. در  
 نوامبر سال ۱۹۲۷ بعثت فعالیت فراکسیونی از حزب اخراج گردید  
 و بعداً دو بار عضویت حزب پذیرفته شد و باز هم از حزب اخراج  
 گردید. ص - ۱۸۳

سارتوریوس فن والترس‌هائوزن (Sartorius von Waltershausen)  
اوگوست (متولد ۱۸۵۲) - اقتصاددان آلمانی که آثاری درباره مسائل  
 اقتصاد و سیاست جهانی دارد. ص - ۱۲۳، ۱۴۲

سامبا (Sambat)، مارسل (۱۸۶۲ - ۱۹۲۲) - یکی از لیدرهای  
 فرمیست حزب سوسیالیست فرانسه بود و به روزنامه‌نگاری اشتغال  
 داشت. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سوسیال-  
 شوینیست بود. از ماه اوت ۱۹۱۴ تا سپتامبر سال ۱۹۱۷ در دولت  
 امپریالیستی - «دولت دفاع ملی» فرانسه وزارت اسور اجتماعی را بعهده  
 داشت. ص - ۱۹۴

سن‌سیمون (Saint-Simon) هاندری-کلود (۱۷۶۰ - ۱۸۲۵) -  
 سوسیالیست-اتوپیست کبیر فرانسوی بود. ص - ۱۷۳، ۱۷۴

سوپان (Supan)، آلكساندر (۱۸۴۷ - ۱۹۲۰) - جغرافیدان آلمانی  
 بود. ص - ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶

سیمنس (Siemens)، گئورگ (۱۸۳۹-۱۹۰۱) - یکی از بزرگترین کارخانه‌دارها و سلاطین مالی آلمان که در سال ۱۸۷۰ «بانک آلمان» را تأسیس نمود و رئیس آن بود. ص ۷۸

شولتسه-گورنیتس (Schulze-Gaevernitz)، گرهارد (۱۸۶۴-۱۹۴۳) - اقتصاددان آلمانی، استاد اقتصاد سیاسی دانشگاه فریبورگ، سوسیالیست-کاتدر بود. شولتسه-گورنیتس در سالهای ۱۸۹۲-۱۸۹۳ به بررسی صنایع بافندگی و روابط ارضی در روسیه پرداخت و در دانشگاه مسکو تدریس می‌کرد و در آثار خود سعی داشت امکان برقراری صلح اجتماعی، «هماهنگی اجتماعی» در جامعه سرمایه‌داری را بمنظور بهبود وضع عمه طبقات: سرمایه‌داران، کارگران و دهقانان مدلل ساخته و اثبات نماید. ص - ۵۷، ۵۹، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۷۶، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۷۳

شیدمان (Scheidemann)، فیلیپ (۱۸۶۵-۱۹۳۹) - یکی از لیبرهای راستگراترین جناح سازشکار اپورتونیستی سوسیال‌دمکراسی آلمان بود و در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) از سوسیال-شوینیست‌های دوآتشه بشمار می‌رفت. در انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ آلمان عضو شورای ضدانقلابی نمایندگان ملی بود. در ماه‌های فوریه - ژوئن سال ۱۹۱۹ ریاست دولت ائتلافی جمهوری ویمار را بعهده داشت و یکی از سازماندهان سرکوب خونین جنبش کارگری آلمان در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۱ بود. ص - ۳۴، ۱۹۴

شیلدر (Schilder)، زیگموند (در سال ۱۹۳۲ درگذشت) - اقتصاددان آلمانی بود. ص - ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۴۲

فولکر (Volker) - از کارسندان دولت آلمان که بعدها رهبری اتحاد صنایع فولادسازی آلمان را بعهده داشت. ص - ۹۰

فوگلشتین (Vogelstein)، تئودور - اقتصاددان آلمانی بود. ص - ۴۴، ۴۷، ۱۰۹

کارنجی (Carnegie)، اندریو (۱۸۳۵ - ۱۹۱۹) - میلیاردر آمریکائی اسکاتلندی الاصل که در سال ۱۸۴۸ به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرد. در دوران جنگ داخلی از راه سوءاستفاده و احتکار ثروت کلانی اندوخت و در سال ۱۸۷۳ در صنایع فولاد سرمایه گذاری کرد و در سال ۱۸۸۹ کورپوراسیون فولاد کارنجی را پایه گذاری نمود. ص - ۱۴۶

کالور (Calwer)، ریخارد (۱۸۶۸ - ۱۹۲۷) - اقتصاددان معروف آلمانی، نماینده رفرمیسم و رویزیونیسم در حزب سوسیال دمکرات آلمان بود. در سال ۱۹۰۹ از حزب سوسیال دمکرات کناره گرفت. در سالهای ۱۹۰۸ - ۱۹۱۳ امور مربوط به بررسیهای اقتصادی و گزارشهای کتبی را در کمیسیون کل اتحادیههای آلمان اداره می کرد. ص - ۱۳۴

کائوتسکی (Kautsky)، کارل (۱۸۵۴ - ۱۹۳۸) - یکی از لیبرهای سوسیال دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم که ابتداء مارکسیست بود و بعدها از آن ارتداد حاصل نمود و ایدئولوگ و نظریه ساز خطرناکترین و زیان بخش ترین نوع اپورتونیسم یعنی سنتریسم (کائوتسکیسم) شد. سردبیر مجله «تئوریک سوسیال دمکراسی آلمان بنام «Die Neue Zeit» («عصر جدید») بود. ص - ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۵۲، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۷

کروپ (Krupp) - خانواده کارخانه داران که در رأس کنسرن فلزسازی صنایع جنگی آلمان قرار داشت که یکی از زرادخانههای اصلی امپریالیسم آلمان بود. ص - ۹۹

کراپونکین، پتر آلکسیویچ (۱۸۴۲ - ۱۹۲۱) - یکی از شخصیتها و تئوریسینهای عمده آنارشیزم بود و در سال ۱۸۷۲ در خارجه به گروه باکونین پیوست. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) شوینیست بود. پس از بازگشت از مهاجرت در سال ۱۹۱۷

مواضع بورژوائی خود را حفظ نمود، ولی در سال ۱۹۲۰ نامه‌ای خطاب به کارگران اروپا فرستاد و در آن به اهمیت تاریخی انقلاب سوسیالیستی اکتبر اذعان نمود و از کارگران خواست که از مداخله نظامی بیگانگان در امور روسیه شوروی جلوگیری نمایند. ص - ۱۴

کرتونیف، گریگوری آلکساندروویچ (متولد سال ۱۸۵۵) - کارخانه‌دار و بورس‌باز بزرگ و یکی از لیدرهای حزب بورژوازی سلطنت‌طلب - حزب اکتبريست‌ها بود. ص - ۱۵

کستنر (Kestner)، فریتس - اقتصاددان آلمانی بود. ص - ۴۶، ۵۰، ۵۱

کلچاک، آلکساندر واسیلیویچ (۱۸۷۳ - ۱۹۲۰) - دریاسالار ناوگان دریائی تزاری، سلطنت‌طلب و یکی از کارگردانان عمده ضدانقلابیون روسیه در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ و دستنشاندهٔ آنتانت بود. ص - ۳۴

کوتلر، نیکولای نیکولایویچ (۱۸۵۹ - ۱۹۲۴) - رجل معروف حزب کادتها، کارمند وزارت دارائی، نماینده دوماى دولتی دوم و سوم و یکی از تنظیم‌کنندگان برنامه ارضی کادتها بود. ص - ۱۵

کونف (Cunow)، هنریخ (۱۸۶۲ - ۱۹۳۶) - سوسیال‌دمکرات راست‌گرای آلمانی، مورخ و جامعه‌شناس و مردم‌شناس بود. ابتداء بیمارکسیست‌ها پیوست و سپس رویزیونیست شد و به تحریف مارکسیسم پرداخت. ص - ۱۳۲

گالیفه (Galleffet)، گستون (۱۸۳۰ - ۱۹۰۹) - ژنرال فرانسوی، دژخیم کمون ۱۸۷۱ پاریس. ص - ۱۸۹

گرم (Grimm)، روبرت (۱۸۸۱ - ۱۹۵۸) - یکی از رهبران سوسیال‌دمکراسی سوئیس که در سالهای ۱۹۰۹ - ۱۹۱۸ سردبیر روزنامه «Bernner Tagwacht» («پاسدار برن») و دبیر حزب سوسیال-دمکرات سوئیس بود. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸)

سنترست شد؛ ریاست کنفرانسهای تسیمروالد و کینتال را بعهدہ داشت و صدر کمیسیون سوسیالیستی انترناسیونال بود. ص - ۱۸۶

گوچکف، الکساندر ایوانویچ (۱۸۶۲ - ۱۹۳۶) - سرمایه‌دار بزرگ، سازمانده و لیدر حزب اکتبرییستها بود و در دوران انقلاب اول روس (۱۹۰۵ - ۱۹۰۷) از سیاست تضحیقات بیرحمانه دولت نسبت بطبقه کارگر و دهقانان پشتیبانی می‌کرد. در سالهای ۱۹۱۰ - ۱۹۱۱ ریاست دومای سوم دولتی را بعهدہ داشت. در دوران جنگ اول جهانی رئیس کمیته مرکزی صنایع نظامی و عضو شورای ویژه دفاع بود. ص - ۱۵

گورتر (Gorter)، گرمان (۱۸۶۴ - ۱۹۲۷) - سوسیال‌دمکرات چپ هلندی، شاعر و پوبلیسیست بود. در سال ۱۸۹۷ به سوسیال-دمکراتها پیوست و در سال ۱۹۰۷ یکی از مؤسسان روزنامه «De Tribune» («تریبون») - ارگان جناح چپ حزب سوسیال‌دمکرات کارگری هلند بود. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) انترناسیونالیست و طرفدار چپهای تسیمروالد شد. ص - ۱۸۴

گومپرس (Gompers)، ساموئل (۱۸۵۰ - ۱۹۲۴) - از رجال جنبش اتحادیه آمریکا و یکی از پایه‌گذاران فدراسیون کار آمریکا که از سال ۱۸۹۵ به بعد همیشه صدر این فدراسیون بود و سیاست همکاری طبقاتی با سرمایه‌داران را تعقیب می‌کرد و مخالف مبارزه انقلابی طبقه کارگر بود. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سوسیال‌شونیست شد. ص - ۳۳

گوینر (Gwinner)، آرتور (۱۸۵۶ - ۱۹۳۱) - بانکدار بزرگ آلمانی که رئیس «بانک آلمان» بود. ص - ۱۰۶

گیفن (جیفن) (Giffen) (۱۸۳۷ - ۱۹۱۰) - اقتصاددان و آمارگر انگلیسی که آثاری در رشته اقتصاد و مالیه و آمارگیری دارد. ص - ۱۴۱

لاسال (Lassalle). فردیناند (۱۸۲۵ - ۱۸۶۴) - سوسیالیست  
 خرده‌بورژوازی آلمانی، پایه‌گذار لاسالیانستوو که یکی از اشکال  
 اپورتونیسیم در جنبش کارگری آلمان بود. لاسال یکی از پایه‌گذاران  
 اتحادیه کل کارگری آلمان (۱۸۶۳) بود. ایجاد این اتحادیه برای  
 جنبش کارگری اهمیت مثبت داشت ولی لاسال که بصدرت اتحادیه  
 برگزیده شده بود، آنرا براه اپورتونیسیم سهق داد. ص - ۱۷

لانسبورگ (Lansburgh)، آلفرد (متولد سال ۱۸۷۲) - اقتصاددان  
 آلمانی و ناشر مجله «Die Bank» (۱۹۰۸ - ۱۹۳۵) که در آن  
 آثار خود را دربارهٔ مسائل سرمایه‌سالی چاپ می‌کرد. ص - ۵۶،  
 ۵۸، ۶۳، ۹۰، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۶۰

لگین (Legien)، کارل (۱۸۶۱ - ۱۹۲۰) - سوسیال‌دمکرات  
 راست‌گرای آلمانی و یکی از لیدرهای اتحادیه‌های آلمان و رویزیونیست  
 بود و در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) از سوسیال-  
 شوینیستهای دوآتشه بشمار می‌رفت. ص - ۱۹۴

لنین، ولادیمیر ایلیچ (اولیانف و. ای.) (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴). ص - ۱۸۳

لوکزامبورگ (Luxemburg)، روزا (یونیوس) (۱۸۷۱ - ۱۹۱۹) -  
 شخصیت سبرز جنبش بین‌المللی کارگری و یکی از لیدرهای جناح  
 چپ در انترناسیونال دوم بود و از پایه‌گذاران و رهبران حزب  
 سوسیال‌دمکرات لهستان بشمار میرفت و مخالف ناسیونالیسم در صفوف  
 جنبش کارگری لهستان بود. از سال ۱۸۹۷ در جنبش سوسیال-  
 دمکراتیک آلمان مجدانه شرکت داشت و با برنشتینیسیم و میلرانیسم  
 مبارزه می‌کرد. در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ - ۱۹۱۰) و در دوران  
 اعتدالی جدید جنبش انقلابی با نظر آشتی‌جویانه به انحلال‌طلبان  
 برخورد میکرد.

لوکزامبورگ از آغاز جنگ اول جهانی موضع انترناسیونالیستی  
 گرفت و در ژانویه سال ۱۹۱۹ بدستور دولت شیدمان بازداشت شد  
 و به قتل رسید. ص - ۱۸۷

لونگه (Longuet)، ژان (۱۸۷۶ - ۱۹۳۸) - از شخصیت‌های حزب سوسیالیست فرانسه و انترناسیونال دوم و پوبلیسیست؛ پسر شارل لونگه و ژنی مارکس بود و با مطبوعات سوسیالیستی فرانسه و جهان مجدانه همکاری داشت. در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) در رأس اقلیت سنتریستی و پاسیفیستی حزب سوسیالیست فرانسه قرار داشت. ص - ۱۹۴

لوی (Levy)، گرمان (متولد ۱۸۸۱) - اقتصاددان آلمانی که آثاری دربارهٔ مسائل سرمایه‌ی مالی دارد. ص - ۳۲

لیزیس (Lysis) (لتایر (Letailleur)، یوگنی) - اقتصاددان فرانسوی، مؤلف آثاری دربارهٔ مسائل مالی و سیاسی بود. ص - ۸۴، ۸۵

لیفمان (Liefmann)، روبرت (۱۸۷۴ - ۱۹۴۱) - اقتصاددان آلمانی بود که آثاری دربارهٔ مسائل اقتصادی و اجتماعی دارد. ص - ۷، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۷۴، ۷۶، ۱۱۰

لینکلن (Lincoln)، آورام (۱۸۰۹ - ۱۸۶۵) - رجل سبز دولتی آمریکا و یکی از لیدرهای حزب جمهوریخواه و رئیس جمهوری ایالات متحدهٔ آمریکا (۱۸۶۱ - ۱۸۶۵) بود که در جریان جنگ داخلی در ایالات متحدهٔ آمریکا تحت تأثیر توده‌های مردم به یکسلسله اصلاحات مهم بورژوادمکراتیک دست زد که در حکم انتقال به شیوه‌های انقلابی جنگ بود؛ در آوریل سال ۱۸۶۵ بدست عامل یرده‌داران کشته شد. ص - ۱۵۳

مارتف، ل. (تسدرباثوم، یولی اوسیپویچ) (۱۸۷۳ - ۱۹۲۳) - یکی از لیدرهای منشویسم بود و در کنگره دوم حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) در رأس اقلیت اپورتونیستی قرار گرفت و از آن زمان یکی از رهبران مؤسسات مرکزی منشویکها بشمار رفت و رداکتور مطبوعات منشویکی بود. مارتف در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ - ۱۹۱۰) انحلال‌طلب شد و در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) موضع سنتریستی داشت. ص - ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۹۴



مارکس (Marx)، کارل (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳). ص - ۱۶، ۱۷، ۴۱، ۴۲، ۶۳، ۱۷۴

ماسلف، پتر پاولویچ (۱۸۶۷ - ۱۹۴۶) - اقتصاددان و سوسیال-دمکرات بود و آثاری درباره مسئله ارضی دارد که در آنها سعی کرده است مارکسیسم را مورد تجدید نظر قرار دهد. پس از کنگره دوم حزب سوسیال-دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) به منشویکها گروید و برنامه منشویکی مونیسپالیزاسیون ارضی را بمیان کشید. در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷ - ۱۹۱۰) و در سالهای اعتلای جدید جنبش انقلابی انحلال طلب شد و در دوران جنگ اول اسپریالیستی جهانی سوسیال-شونیست بود. ص - ۱۱، ۱۴، ۱۱۶، ۱۵۰

ماکدونالد (MacDonald)، جیمس رامسی (۱۸۶۶ - ۱۹۳۷) - سیاستمدار انگلیسی و یکی از پایه گذاران و رهبران حزب مستقل کارگر و حزب لیبریست بود. در آغاز جنگ اول جهانی موضع پاسیفیستی گرفت و بعداً در راه پشتیبانی آشکار از بورژوازی اسپریالیستی گام نهاد. در سال ۱۹۲۴ و در سالهای ۱۹۲۹ - ۱۹۳۱ نخست‌وزیر بود. ص - ۳۲، ۱۹۴

مایراس - رجوع شود به میرا، ب. ص - ۱۹۴

منشیکف، میخائیل اوسپویچ (۱۸۵۹ - ۱۹۱۹) - بولیسیست مرتجع و کارمند روزنامه چرنوسوتنی «نوویه ورمیا» بود. ص - ۱۴

مورگان (Morgan)، جون پیرپونت (۱۸۶۷ - ۱۹۴۳) - سیلیارد آمریکائی، رئیس بزرگترین مؤسسه بانکی ایالات متحده آمریکا بود که در اواسط قرن ۱۹ تأسیس یافته است. ص - ۶۸، ۱۰۸

موریس (Morris) هنری ک. (متولد سال ۱۸۶۸) - مورخ آمریکائی که حقوقدان بود و آثاری درباره مسائل تاریخ و اقتصاد دارد. ص - ۱۱۳

سیلراند (Millerand)، الکساندر اتین (۱۸۵۹ - ۱۹۴۳) - سیاستمدار فرانسوی که در دهه سالهای ۹۰ به سوسیالیست‌ها پیوست. در سال ۱۸۹۹ به سوسیالیسم خیانت کرد و در هیئت دولت مرتجع بورژوازی فرانسه شرکت کرد. ص - ۳۳

سیرا (Mayeras)، بارتلمی (متولد سال ۱۸۷۹) - سوسیالیست و روزنامه‌نگار فرانسوی بود که در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) موضع سنترستی و پاسیفیستی گرفت. در حالی که عضو هیئت مدیره حزب سوسیالیست فرانسه بود، از وحدت با سوسیال-شونیست‌های آشکار در حزب طرفداری می‌کرد. ص - ۱۹۴

نوبل (Nobel) - خانواده کارفرمایان سوئدی که تا انقلاب سوسیالیستی اکتبر صاحب معادن عظیم نفت در باکو بودند. ص - ۱۰۵

نوسکه (Noske)، گوستاو (۱۸۶۸ - ۱۹۴۶) - یکی از لیدرهای اپورتونیست حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که مدتها قبل از جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) از میلیتاریسم دفاع می‌کرد. در دوران جنگ سوسیال‌شونیست بود. در سال ۱۹۱۸ هنگام انقلاب نوامبر در آلمان یکی از رهبران سرکوب جنبش انقلابی ناویان در کیل بود. در سالهای ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ وزیر جنگ و سازماندهنده سرکوب کارگران برلن و قتل ک. لیکنخت و ر. لوکزامبورگ بود. ص - ۳۴

نیکولای دوم (رومانف) (۱۸۶۸ - ۱۹۱۸) - آخرین امپراتور روس (۱۸۹۴ - ۱۹۱۷). ص - ۸، ۱۴

نیمارک (Neymarck)، آلفرد - اقتصاددان آمارگر فرانسوی بود. ص - ۹۲، ۹۳، ۱۵۴

واندرولده (Vandervelde)، امیل (۱۸۶۶ - ۱۹۳۸) - لیدر حزب کارگر بلژیک، صدر بوروی بین‌المللی سوسیالیستی انترناسیونال دوم که موضع فوق‌العاده اپورتونیستی داشت. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سوسیال‌شونیست بود و در دولت بورژوازی شرکت داشت. ص - ۱۹۴

ویلسون (Wilson)، وودرو (۱۸۵۶ - ۱۹۲۴) - شخصیت دولتی آمریکا که از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۱ ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا را بعهده داشت و سیاست سرکوب جنبش کارگری را در داخل کشور تعقیب می‌کرد. ص - ۳۱

ویلهم دوم (هوهنسلورن) (۱۸۵۹ - ۱۹۴۱) - اسپراتور آلمان و پادشاه پروس (۱۸۸۸ - ۱۹۱۸) بود. ص - ۶، ۹۰

هاآزه (Haase)، هوگو (۱۸۶۳ - ۱۹۱۹) - یکی از لیدرهای سوسیال‌دمکراسی آلمان و سنتریست بود و از سال ۱۹۱۲ ریاست فراکسیون سوسیال‌دمکراسی را در رایشتاگ بعهده داشت. در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) موضع سنتریستی گرفت. ص - ۱۹۴

هاوسهیر (Havemeyer)، جون ک. (۱۸۲۳ - ۱۹۲۲) - کارخانه‌دار آمریکائی و صاحب بزرگترین تراست قند که ضمناً در کمپانیهای راه آهن و غیره شرکت داشت. ص - ۸۴

هایندمان (Hyndman)، هنری مایرس (۱۸۴۲ - ۱۹۲۱) - یکی از پایه‌گذاران حزب سوسیالیست بریتانیا، لیدر جناح راست‌گرای آن و اپورتونیست بود که در سال ۱۹۱۶ بعلت تبلیغ جنگ امپریالیستی از حزب اخراج شد. ص - ۳۳، ۱۹۴

هندرسن (Henderson)، آرتور (۱۸۶۳ - ۱۹۳۵) - یکی از لیدرهای حزب لیبرالیست و جنبش سندیکائی انگلیس که در دوران جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سوسیال‌شوینیست بود. ص - ۱۹۴

هوبسن (Hobson)، جون انکینسون (۱۸۵۸ - ۱۹۴۰) - اقتصاددان انگلیسی و نماینده تیپیک رفرمیسم بورژوائی و پاسیفیسم بود و در آخر عمر خود بمداخلی آشکار از امپریالیسم پرداخت و تئوری «دولت جهانی» را موعظه می‌کرد. ص - ۲۷، ۳۳، ۳۶، ۹۵، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰ - ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۲

هوبنر (Hubner)، اوتو - تنظیم کننده و ناشر سالنامه‌هایی که زیر عنوان «جدولهای جغرافیائی و آماری همه کشورهای جهان» چاپ می‌شد. ص - ۱۱۶

هوئیسمنس (Huysmans)، کامیل (۱۸۷۱ - ۱۹۶۸) - یکی از کهنسالترین فعالین جنبش کارگری بلژیک که در سالهای ۱۹۰۴ - ۱۹۱۹ دبیر بوروی بین‌المللی سوسیالیستی انترناسیونال دوم بود و در هنگام جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) موضع سنتریستی داشت و بارها در دولت بلژیک شرکت نمود. ص - ۱۷۱

هیل (Hill)، داوید جین (۱۸۵۰ - ۱۹۳۲) - مورخ و دیپلمات آمریکائی بود. ص - ۱۶۴

هیلهبراند (Hildebrand)، گرهارد - اقتصاددان و پولیسیست آلمانی که عضو حزب سوسیال‌دمکرات آلمان بود و در سال ۱۹۱۲ بعلت طرفداری از اپورتونیسم از حزب اخراج شد. ص - ۱۴۵

هیلفردینگ (Hilferding)، رودلف (۱۸۷۷ - ۱۹۴۱) - یکی از لیدرهای اپورتونیست و سازشکار سوسیال‌دمکراسی آلمان و انترناسیونال دوم، تئوریسین به اصطلاح «مارکسیسم اتریشی» بود. از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۵ سردبیر روزنامه «Vorwärts» («به پیش») - ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات آلمان بود. هیلفردینگ در سال ۱۹۱۰ کتاب «سرمایه مالی» را چاپ کرد و در سالهای جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) سنتریست شد و از وحدت با سوسیال‌امپریالیست‌ها دفاع می‌کرد. ص - ۳۳، ۳۶، ۴۰، ۷۵، ۷۶، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۱۲۲، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۶۵

هیمان (Heymann)، هانس هیدئون - اقتصاددان آلمانی بود. ص - ۷۷، ۴۰

هینیک (Heinig)، کورت (۱۸۸۶ - ۱۹۵۶) - سوسیال‌دمکرات، اقتصاددان و پولیسیست آلمانی بود. ص - ۱۰۲

یونیوس - رجوع شود به لوکزامبورگ ر. ص - ۱۸۷

یایدلس (Jaidels)، اوتو - اقتصاددان آلمانی بود. ص - ۵۳، ۵۴، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۱۰۲، ۱۰۵

## فهرست

صفحه	
۵	جنگ و سوسیال دموکراسی روسیه
۱۴	دربارهٔ غرور ملی ولیکاروسها
۲۰	دربارهٔ شعار ایالات متحدهٔ اروپا
	ملاحظات هیئت تحریریه «سوسیال دموکرات» دربارهٔ بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه دربارهٔ جنگ
۲۵	
۲۷	امپریالیسم — بالاترین مرحلهٔ سرمایه داری (رسالهٔ عامه فهم)
۲۷	پیشگفتار
۲۹	پیشگفتار برای ترجمهٔ فرانسه و آلمانی
۲۹	۱
۲۹	۲
۳۱	۳
۳۲	۴
۳۳	۵
۳۷	۱ — تراکم تولید و انحصارها
۵۵	۲ — بانکها و نقش جدید آنها
۷۵	۳ — سرمایهٔ مالی و الیگارشسی مالی
۹۴	۴ — صدور سرمایه
۱۰۱	۵ — تقسیم جهان میان گروهبندیهای سرمایه داران

- ۶ - تقسیم جهان میان دول بزرگ . . . . . ۱۱۱
- ۷ - امپریالیسم مرحلهٔ خاصی از تکامل سرمایه‌داری است ۱۲۵
- ۸ - طفیلی‌گری و پوسیدگی سرمایه‌داری . . . . . ۱۳۹
- ۹ - انتقاد از امپریالیسم . . . . . ۱۵۰
- ۱۰ - جای امپریالیسم در پویهٔ تاریخ . . . . . ۱۶۷
- دربارهٔ جریان «اکنونیسم امپریالیستی» که در حال تکوین  
است . . . . . ۱۷۵
- برنامهٔ جنگی انقلاب پرولتری . . . . . ۱۸۶
- توضیحات . . . . . ۲۰۱
- فهرست نام‌ها . . . . . ۲۲۵

## خوانندگان گرامی!

بنگاه نشریات پروگرس از شما بسیار  
سپاسگزار خواهد بود هرگاه نظر خود را درباره  
چگونگی ترجمه و آرایش و کیفیت چاپ کتاب  
و سایر پیشنهادهای خود را بما اطلاع بدهید.

نشانی ما: اتحاد شوروی،

مسکو، زوبوفسکی بولوار، ۱۷